

وزارت اطلاعات و کلتور

منازل السایرین

خواجہ عبداللہ انصاری ہروی

(۳۹۶ - ۵۴۸۱)

متن عربی بامقایسہ بہ متن

علل المقامات

و

صد میدان

ترجمہ دری منازل السایرین و علل المقامات

و شرح کتاب از روی آثار پیرہرات

از

روان فرہاری

بیسٹی کتاب خیرولو موسسہ

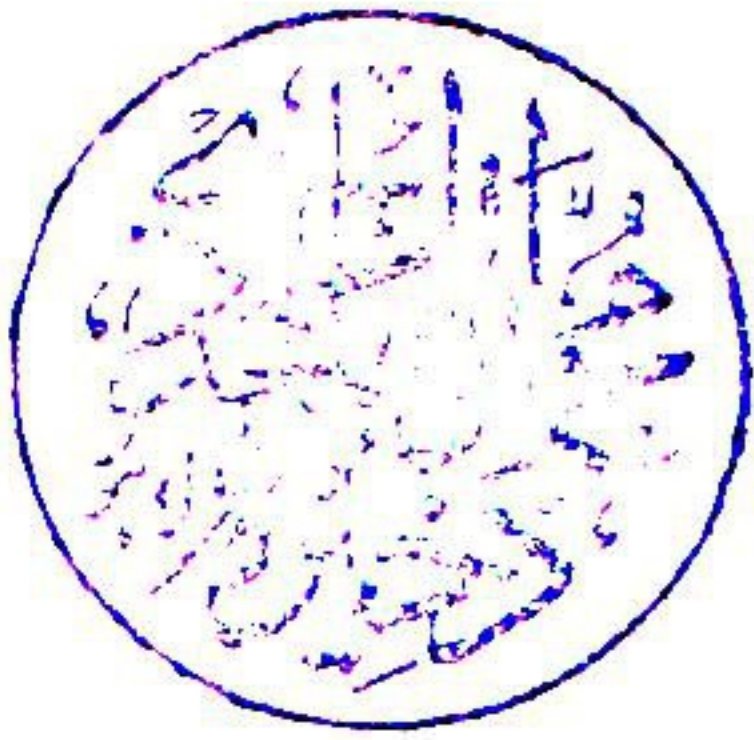
نور - ۱۳۵۵

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



129697



تذکرہ:

کتاب منازل السائرين عمده ترين کتابيست که از خواجه عبد الله انصاری هروی بدست ما رسیده است .

چون اين کتاب اصلاً بزبان عربی است بنا برين در درون اخير نزد اکثر دانشمندان و عرفای ما متداول نبود. قبل بران بزرگان اهل طریقت چون زین الدین خوافی (متوفی ۸۲۸ هـ قون در هرات) و شمس الدین تبادگانی هروی (متوفی ۸۹۱ هـ قون در هرات) در مندرجات منازل - السائرين غور دقیق کرده بودند، چنانکه زین الدین خوافی، شرح آنرا بزبان عربی و شمس الدین تبادگانی شرح آنرا بزبان دری نگاشته اند. زاین هر دو شرح تاکنون بچاپ نرسیده است .

مساعی چندین ساله استاد بورکوی موقع دادگه متن تصحیح شده منازل - السائرين از روی معتبر ترین نسخه های خطی تهیه گردیده و به چاپ برسد و این ترجمه توسط دکتور روان فر هادی منکی بر همان متن تصحیح شده استاد بورکوی می باشد .

منازل السائرين یاد داشت های تدریس پیر هرات در اواخر زندگانی وی می باشد . خواجه مدت ها سال پیش تر از تدوین منازل السائرين کتاب صد میدان را که بر عین موضوع می باشد به شاگردان املاء گفته بود . کتاب صد میدان هنگام تذکار نه صدمین سال تذکار خواجه عبدالله انصاری در سنه ۱۳۴۱ بچاپ رسیده بود. چون نسخه های آن بدست نمی آید، و برای تسهیل کار مراجعان، متن فصل های صد میدان، در قسمت شرح هر بوطه باب های منازل السائرين داخل گردیده است. و به این صورت خوانندگان از روی این مجموعه می توانند متن صد میدان را نیز بخوانند .

بهین صورت متن رساله دیگر خواجه بنام « علل المقامات » بزبان عربی که از روی نسخه واحد به کوشش استاد بورکوی بچاپ رسیده

بود درین مجموعه با ترجمه دکتر روان فرهادی شامل شرح
باب های مربوطه منازل السائرین گردیده است .

باینصورت ، این مجموعه، شامل سه اثر مهم خواجه عبدالله انصاری
هروی ، یعنی منازل السائرین ، صد میدان ، و علل المقامات است
که همه درعین موضوع یعنی مدارج اهل سلوک در راه عرفان میباشد و
داخل مجموعه و احادی گردیده و بمناسبت مجلس خجسته بزرگداشت
پیر هرات و تذکار هزارمین سال تولد وی به علاقه مندان تقدیم میشود.

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على خير الانبياء رسوله نبي الكريم
وعلى آله واصحابه، رضوان الله عليهم اجمعين

*

منازل اسما برین عمدہ ترین کتاب خواجہ عبد اللہ درویشی درویشی است
کہ از روی آن در طی قرن ۱۰۰۰ عارفان عربی زبان آنرا اسما خواندند
در کشور خودش بالذکر زین الدین خدیو اثر شادمانی و شادمانی
انرا بدردی شرح کرده است، انرا خوانندگانی، منازل اسما برین را بخوانند
مقصد ازین ترجمہ آن نیست کہ خوانندگانی اس کتاب را در حدیث
بخوانند، توقع آنست کہ خواننده غریب را بخواند و در حدیث
و ازینجاست کہ این ترجمہ در حدیث منطوق و منقول
و در ترجمہ این کتاب نامہ بیست و ہفتین عربی را در ترجمہ
کتابش ترجمہ کردن است، خواجہ درویشی کتاب سیرت اللہ بعد از انوار
واجع بہ تصوف اینگونه است ہزار ہا از ہزار ہا و ہزار ہا
چند ترجمہ غمناکهای باب عدرا از روی سیرت اللہ
دانی باب سیرت اللہ، در حدیث جامعہ عدرا، باب جامعہ عدرا
بین قوسین گذاشتہ است، ہر کہ ترجمہ جامعہ عدرا
مقصد ما اینست کہ خوانندگانی اس کتاب شریف عربی را بخوانند
بدانند نظری بسوی سیر درویشی پیدا کنند

تالیف منازل السائرین

چنانکه در مقدمه خواهید خواند، خواجه در اثر اصرار پیاپی شاگردان و مریدان این کتاب را تالیف کرد، و غالباً که آنرا به ایشان املاء گفت.

تاریخ املاء گفتن منازل السائرین آشکار نیست. از روی نامها و اسنادیکه در نسخه‌های خطی ذکر شده معلوم میشود که منازل السائرین پس از ۳۳۸ (سال تالیف صد میدان) و پیش از ۳۷۵ (سالیکه قاشانی نسخه خطی آنرا دیده) املاء کفیه شده است.

عبدالرزاق قاشانی در شرح منازل السائرین مینگارند که چنان متن منازل السائرین را دیده بود که شیخ الاسلام خود آنرا بقلم اصلاح کرده است. (صفحه اخیر نسخه خطی اند یا آفس، شرح منازل السائرین از عبدالرزاق قاشانی).

تفصیل موضوع در کتاب سرگذشت پیرهرات، چاپ کابل ۱۳۵۵، از صفحه ۱۸۷ تا ۱۹۰ دیده شود.

در هشتاد سالگی خواجه، بحساب سنسی اثنیگاسی که به شهر بلخ رفت، مخلصان بلخی از وی کتاب منازل السائرین را خواستند (۳۸۹) و چون به هرات بازگشت برای شان نسخه پی از منازل السائرین فرستاد (۳۹۱) کتاب سرگذشت پیرهرات. ازین هم برمی آید که منازل السائرین از تألیفات سالیان پایان زندگانی شیخ الاسلام است، که تا آنوقت نسخه آن به بلخ نرسیده بود.

تالیف صد میدان

در محرم ۳۳۸ هجری زمانیکه خواجه عبدالله انصاری در روی ۵۰ ساله بود در «مجالس عقیده» کتاب صد میدان را تدریس کرده بود.

در الحاح صد میدان آمده است: «ترجمه مجالس عقیده...» این کلمه تراجم نماید دو معنی دارد: یکی اینکه شرح و بیان، و دیگر اینکه واقعا ترجمه از عربی به فارسی و بین اسکان بعید نیست. زیرا در صورت بیان، در مشخصات لفظی و جمله بندی درسی، اثر نیرومند زبان عربی به نیکویی احساس میشود.

چنانکه خوانده میشود درین کتاب همه میدانهای سلوک در میدان سعادت
مستغرق است و با اینصورت میدان سعادت پس از صد میدان سیاید و باید میدان
یکصد و یکم بشمار آید .

استاد بزرگوری در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) در مجموعه اسلام شناسی معین
فرانسوی باستان شناسی شرقی در قاهره متن «صد میدان» را از روی نسخه های استانبول
(تاریخ کتابت ۹۰۴ هجری) و نسخه پاریس بچاپ رسانیده بود .

استاد عبدالحی حبیبی در سال ۱۳۴۱ بمناصبت نهصدمین سال وفات پیرهرات
رساله « صد میدان » را از روی چاپ قاهره در کابل بچاپ رسانید و در قرائت بعضی
کلمات تصحیحاتی پیشنهاد کرده چون کتاب صد میدان به کتاب منازل السائرین
ارتباط کلی دارد بنابراین اکثر مندرجات منازل السائرین را از روی مندرجات صد میدان
میتوان بهتر درک نمود . بنابراین متن آن با وجود مشکلات قرائت درینجا گرفته شد .

متن کامل صد میدان درین مجموعه با رعایت نوبت باب های منازل السائرین
در شرح کتاب گرفته شده است یعنی که در شرح هر باب متن راجع بمیدان مربوط آن
داخل این مجموعه شده در پی آن متن میدان های مابعد (در صورتی که آن میدانهای
سابع در منازل السائرین بهمان عنوان معادل نداشته باشد) آمده است . با اینصورت
در قسمت شرح بعضی باب های منازل السائرین یک میدان، و در مقابل بعضی متن
دو یا سه میدان و در مقابل بعضی، هیچ متن از صد میدان نیامده است .

برای آسانی کار مراجعانی که بخواهند همه متن صد میدان را درین مجموعه
بخوانند . در اخیر کتاب یک فهرست داده شده است که میدان های این مجموعه
مطابق نوبت اصلی آن باقی مانده آن درین مجموعه دیده میشود .

علل المقامات :

از رساله علل المقامات نسخه واحد به دست است و تاریخ کتابت آن ۲۰۰
وسطور آن خواناوروشن است . (کتابخانه وین - اتریش) . استاد بزرگوری آنرا
دوبار چاپ کرده است . چنانکه ذهبی در « تاریخ العالم » میگوید (نسخه خطی
برتش موزیم) : ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم آروخی ، سخنان پیرهرات را با

رسانده است. وی در کربلا، واقع شمال شرق هرات در سال ۳۶۲ هجری تولد یافته، به بغداد و مکه مکرمه رفته و بتاریخ ذی الحجّه ۵۳۸ وفات یافت.

ثمره نعی زمان وفات شیخ الاسلام ۱۹ ساله بود، و چنانکه ابن العماد در «مذرات الذهب» مینگارد، وی جامع ترمذی را (که مجموعه حدیث نبوی میباشد) نیز انتقال داده است، ر در کربلا، او بجای ضمیمه سی آید تا باب آخر عراق سفالطه نشود. آنچه قابل توجه است، ارتباط نیرومند در مطالب بلکه هر کلمه علل المقامات، دانستن منازل السائرین میباشد و به نیکوئی دانسته میشود که هر دو کلام یک گوینده است. از این جهت برمیآید که علل المقامات، ثمره ارشاد مالیان و افسین زندگانی در اسلام میباشد. ده بندی پس از زمان تألیف کتاب منازل السائرین، توسط ترمذی در قید تحریر آمده است. متن علل المقامات، درین مجموعه، با رعایت نوبت باب های منازل السائرین در قسمت شرح باب ها آمده است. برای سهولت کار برآمدگان، ده بخش آورده، همه متن علل المقامات را درین مجموعه دریاخته، در آخر مجموعه، یکک بهرست داده شده، و در آن فصل های علل المقامات، مطابق نوبت صدر باقیود صفحه ان درین مجموعه توضیح گردیده است.

مگر از عرفای اندلس نام این عارف (متوفی ۳۶۶ ه) آشنایی بنام «محمد بن المجاسر» بزمان عربی نگاشته است. ر چاپ پاریس ۱۹۳۳. از روی مطابعات لاسیوس عربی- اسپانیایی (۱۹۳۳) عربی متن معاصر فرانسیسی برونو د هلف. در مجله مصابحات اسلامی پاریس (۱۹۳۳) با مقابله یک نسخه خطی قدیمتر مجاسر لاسیوس که در دسترس لاسیوس نبوده، برای کشف متن صحیح علل المقامات، کوشش های بیشتر کرده است که در اینجا در نظر گرفته شده است.

کشف الاسرار :

در سال ۱۳۰۶ یعنی نیمه قرن بیستم زاهد گانی بتر هرات، مراد احمد میری بنامیر قرآن کریمه را بنام کشف الاسرار تالیف کرد که متکی بر تعلیمات پیر هرات است. بر علاوه ترجمه خطی و شرح عرفانی از شیخ الاسلام مناجات و او در روز و صیغ میزدان آمده است.

در شرح این کتاب از کشف الاسرار استفاده بعمل آمده است :

از آنجا که هر باب منازل السائرین با ذکر یکی از آیات مبارک قرآن مجید آغاز شده است بنابراین در آغاز شرح ترجمه کامل آن آیه را از زوی کشف الاسرار داده ایم. آن ترجمه که در مقابل اصل متن آمده بیشتر قریب به لفظ است زیرا آنرا پهره‌ها بمعنی مستقل آن ذکر کرده است. در اینجا خواستیم متن دلیل آیه را و حتی در صورت لزوم ترجمه آیه یا آیات ماقبل و مابعد را - بیاریم، تا آنکه خواننده در نگاه اول دریابد، که آیه ذکر شده در آغاز هر باب منازل السائرین، در قرآن در چه شرح بیان چه مطلبی آمده است. چون در هر مورد شماره آیه مبارک و سوره را داده ایم، خواننده میتواند برای بدست آوردن تفسیر مزید آیه قرآن در چه به تفسیر مراجعه کند. در بعضی موارد از تفسیر کشف الاسرار چند سطر از تفسیر آن است را شرح آوردیم تا آنکه برای خواننده امکان دریافت مطالب آن علی التمام میسر شود. اگر خواننده آرزومند باشد میتواند به اصل تفسیر خواجه عبد الله انصاری که در دیوبند در تهران بچاپ رسیده است مراجعه کند. به خاطر دو جلدی چاپ آن بود که آسان تر می توان مراجعه کرد.

مفاجات خواجه :

می دانیم که اکثر مفاجات شایع خواجه عبد الله انصاری در وقت جوانی صورت بیان وجدانگیر و انزوی بچنگ گشای رانده نمودند. عبارت ساده و صریح و وا کثر آن در می می باشد. شایع یابیم که در مفاجات شایع خود در وقت جوانی در دیوار عرفانی به کلمات ساده آمده است. از مفاجات شایع خواجه عبد الله انصاری، بعضی از این مفاجات ما از زوی تفسیر خواجه عبد الله انصاری در دیوبند و تفسیر خواجه عبد الله انصاری در دیوبند است. مفاجات شایع خواجه عبد الله انصاری را در کتابی که در این کتاب مفاجات خواجه عبد الله انصاری در دیوبند و دیگر اینکه اشاره کنیم خواجه خود، که چه گفته است مطالب دیوار را در دیوبند داده است. دری آورده است. باینصورت که آمده است تحت عنوان خواجه عبد الله انصاری در الفاتحه در آیات عربی معانی و کلمات عجیب است. خواجه عبد الله انصاری

شرح های منازل السائرين

استاد سرژ بورکوی، در مقاله عمده ای که در نتیجه سالیان طویل تحقیق درباره ساختمان منازل السائرين بزبان فرانسوی، نگاشته است (قاهره ۱۹۷۲)، فهرست شرح های عمده منازل السائرين را که مورد مطالعه او بوده سی آر د و آن عمده ترين شرح ها بزبان عربي ويکی هم بزبان دري میباشد.

۱- عبد المعطی اعظمی اسکندری: (آغاز قرن هفتم)، چاپ قاهره، به کوشش استاد

سرژ بورکوی ~ ۱۹۵۰.

۲- عفيف الدين تلمساني (قرن هفتم) از بیروان ابن عربي و وحدت الوجودی

است. نسخه خطی استانبول.

۳- عبدالرزاق قشانی (آغاز قرن ۸) وی نیز میلان وحدت الوجودی دارد. چاپ

منگی تهران ۱۳۱۵. نسخه خطی افند یا آفس لندن که در ۷۳۸ هجری کتابت شده

باز روی اصل اصلاح گردیده است.

۴- شمس الدين تستري. (آغاز قرن ۸): بر شرح تلمسانی خورده گیری میکند.

نسخه خطی استانبول.

۵- محمد درگزینی. (آغاز قرن ۸): در شرح خویش مطالب عبدالمعطی

اسکندری را در نظر داشته است. نسخه خطی انجمن آسیائی بنگال کلکته.

۶- ابن القيم الجوزیه (آغاز قرن ۸): نام این شرح «مدارج السالکین» و

بازگش وحدت الوجود مخالف است. این شرح ضخیم راسرحوم رشیدرضا درسه جلد در سال

۱۹۱۵ م در قاهره چاپ کرد و در ۱۹۵۳ تجدید چاپ شده است.

۷- شرح محمود فرکاوی (پرگاوی) (آخر قرن هشتم). فرکاوی اکثر شرح

عبد المعطی اسکندری را خلاصه میکند. این شرح را استاد بورکوی در ۱۹۵۳ در

قاهره به چاپ رسانده است.

۸- جمال الدين يوسف الفارسي (قرن نهم) نسخه خطی ایاصوفیه استانبول -

یوسف الفارسی اصرار کرده است که منازل السائرين را در هزار مقام ابوبکر کتانی

منطبق نماید.

تذکره در باره سوابق منازل السائرین :

بر علاوه آنچه خواجه در مقدمه منازل السائرین فرموده است ، در اخیر باید کلمه بی از رساله « نهج الخالص » ابو منصور محمد بن احمد بن زیاده صفهائی (متوفی ۳۱۸) گفت که رساله بی است در جهل باب (باب التوبه ، باب الاراده ، باب الصدف ، باب الاخلاص ، باب المعاصیه و غیره ...) نه هرگز که به سه مقام تقسیم شده است . خواجه در طبقات الصوفیه از نهج الخالص و موفی آن یاد می کند . استاد بزرگوی در مجموعه طه حسین (شماره ۶۰ و ۶۱ از روی نسخه امده انبولستان عربی رساله را چاپ کرده و در مقدمه بی بزبان فرانسوی آنرا به منازل السائرین مقایسه کرده است .

ترجمه سابقات دری :

در اخیر باید از ترجمه دری منازل السائرین که در تهیه شده در نوبت انعاده مجله ادب (شماره سوم) سال دهم - ۱۳۳۱ استاد مرحوم و بزرگوار ملت الشعراء صوفی عبدالرحمن بیاب چاپ کرده است صفحه ۳ تا ۹ . در اخیر نگاشته بودند : « ترجمه منازل السائرین به سه نسخه ، بتاریخ دوشنبه ۹ صفر ۱۳۳۱ تمام شد . ابتکاش ترجمش بزرگ می بود تا عطلات آن خوب حل می شد . بی تمام شد . متن عربی که به دسترس ایشان بوده نبودهای عمده داشته است ، که از روی ترجمه دری آشکار می شود .

در خاتمه :

- ۱- این ترجمه متکی بر متن عربی است و سعی بر این شده که برای خواننده هر هنگام خواندن متن عربی تقدیم می شود .
- ۲- شرح منازل السائرین در اینجا متکی بر رسالت هر فرات از آثار دیگر خود وی می باشد و عقیده داریم که بزرگترین شارح شیخ الاسلام خود است . در پایان ، این کتاب را به روح آن معلم سلسله پارسا ، منش و قرون قدیمین نسیم که در دود آبی من ، ذوق سخن و سبب عرفان را بمن داد و سرایه پیر عرات آینه کرد ، و آن پدرم بود .

روان فرهادی

نور ۱۳۵۵

بِنام خداوند بخشنده بخیالسرگرم

مقدمه چاپ مصر

منازل اساتیرین، از اکثر کتب تصوف اسلامی، دارای مقام و تاثیر بزرگتر بشمار می آید. مؤلف آن، عبداللہ بن محمد انصاری ہروی، متوفی سنہ ۸۱۴ھ، از علمای بزرگ اسلام است. حنبلی بود، و با اشعریان مخالفت کلی داشت. ضمناً یکی از شیوخ صوفیہ بود، و لقب «شیخ الاسلام» و «خطیب العجم» را یافت.

وی برای بیان مقاماتِ راهِ تصوف، کہ سالکان بسوی خدای طی می کنند، اساساتِ قرآنی دریافتہ و آنرا، موجز و روشن، بیان کرده است، و همان بود کہ این کتاب وی، در طی قرون، مرجع و رہنمای عمدتاً تصوف می باشد، چنانکہ بران هفت شرح عمدہ بہ عربی و درسی نگاشته اند، و یکی از آن، شرح این قیّم جوّزی می باشد، کہ «مدارج السّالکین» عنوان دارد.

این کتاب، با همه اهمیت و مقام آن، تا کنون بہ چاپ نرسیدہ بود، و بہ برین، کوشش استاد بُور کوی، برای شناختن سرگذشت افکار و آثار عبداللہ انصاری ہروی، و مساعی وی در تهیه متن علمی این کتاب، شاہستہ برداشتی است. استاد بُور کوی ۳ نسخہ خطی کتاب را، کہ بین قرن ۸ و ۹ ہجری در قید تحریر آمدہ، از روی موازین علمی، بہ دقت تام متاّبلاً کرده عمدتاً مجامعت ممکنہ را بجا آورده است، تا این متن ناچہ مؤلف فرمودہ است، نزدیک ترین باشد. استاد بُور کوی، از شرح های عربی و درسی کتاب نیز در دار قرأت استفادہ کرده است، تا این متن علمی را تقدیم کرده است.

خدمت استاد بُور کوی، نمونہ کوشش طویل، و صبر ناسف و نمر بخش و شایستہ، ہر سالی

۱۹۶۰ - فاہرہ

صلاح الدین المنجد

مدرس موسسہ نسخہ های خطی جامعہ دول عربی

عصو النجم لیب عربی - فاہرہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله
الواحد . الأحد . القیوم الصمد
اللطیف القریب
الذی أمطر سرائر العارفين
کرانم الیکلم . من غمام الحکم
وألاح لهم
لوائح القیدم . فی صفائح العدم
ودلتهم علی أقرب السبیل
الأول إلى المهراج
وردتهم من تفرق العطل
الأزل إلى عین
وبث فیهم ذخائره
وأودعهم سرائره

« وأشهد

أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له
الأول الآخر . الظاهر الباطن
الذی مدّ ظلّ التلوین
علی الخلیقة مدّاً طویلاً

بجای « تلوین » (سطر قبل از اخیر) : در نسخه های ص - ن - ف « تکوین »

بنام خدای بخشاینده و بخشایش گر

سپاس مر خدای را

واحد	احد	قوم	حمد
		لطیف	قرب

آن که در دلهای عارفان پاره نیده است:

کریمانه ترین سخنان را ، از ابرهای حکمت ،

و ایشان را روشن کرد

روشنائی های قدامت را ، که بر صفحه های عدم بوده

ورنهائی کرد شان ، به نزدیک ترین راه ها

بسوی شاعران اول

و باز آورد شان از تفرقه عالم ها

بسوی عین ازل

و گنج های خود را برایشان بماند

و امرار خود ایشان در یعت آورد

و گواهی می ده

- ۲

که نیست معبودی (برحق) بجز خدای ، بگانه و بی از

اول ، آخر ، ظاهر ، باطن

که سایه رنگارنگ بودن را

بر افرینش ، درازا ، نگردد

ترجمه نسخه بدل در دوسطر آخر : که سایه بگون را بر افرینش ، درازا ، نگردد

ثم جعل شمس التمكين
 لصفوته عليه دليلاً
 ثم قبض ظلّ التفارقة
 عنهم إليه قبضاً يسيراً
 وصلاته وسلامه على صفيه
 الذي أقسم به في إقامة حقه
 محمد وآله
 كثيراً

وبعد ، فإن جماعة من الراغبين
 في الوقوف على منازل السائرين إلى الحق عزّ اسمه
 من الفقراء من أهل هراة والغرباء
 طال على مسألتهم إياي زماناً
 أن أبين لهم في معرفتها بياناً
 يكون على معالمها عنواناً .
 فأجبتهم بذلك بعد استخارتي الله واستعانتى به .
 وسألوني أن أرتبها لهم ترتيباً
 يشير إلى تواليها
 ويدلّ على الفروع التي تليها
 وأن أخلصيه من كلام غيري وأختصره
 ليكون ألطف في اللفظ . وأخفّ للحفظ .

وإني خفت أني

إن أخذت في شرح قول أبي بكر الكتاني
 « إن بين العبد والحق ألف مقام من نور وظلمة »
 طوّلت على وعليهم .

سپس ، خورشید و تمکین پایداری را بگردانید
رهنما بسوی خویش ، سر برگزیدگان را
سپس سایهٔ هر اکنده گی را برگرفت
از ایشان ، بسوی آنها نی
ودرود خدای و سلام خدای ، بر برگزیدهٔ وی
که خدای به وی قسم یاد کرده ، تا حق خویش را برپا دارد
محمد و آل او
فراوان

۳ - و بعد اینکه ، گروهی از راغبان
برای وقوف بر منازل رهروان بسوی حق ، عزراسه
از جمله فقیران از اهل هرات و از دیگر جاها
از مدت بسیار پیهم ، می خواستند :

تا دربارهٔ شناسائی آن منازل ، ایشان را بیان دهد
چنانکه دانائی بر آن منازل را عنوان باشد .

پس این را پس از استجارت از خدای ، و باری حسین از وی
و خواستند آنرا ترتیبی دهم

تازه پیهم آمدن آن منازل شماره کند

و به بروج آن منازل و همها بود .

و خواستند آن را از ذکر کلام دیگران فارغ کند ، و مختصر
تا آنکه نغمهٔ زبان بدست ، و به آسانی بدست برده شود .

۴ - و ترسیم ده

اگر شرح قول ابو بکر کتانی را برگزیم

ده گفته است در میان بنده و حق ، هزار مقام روشنائی و تاریکی است

سخن نه در از آید ، مرا و ایشانرا

فذكرت أبنيسة تلك المقامات

التي تشير إلى تمامها . وتدلّ على مرامها .
وأرجو لهم ، بعد صدق قصدهم . ما قال أبو عبيد البُسُري :
« إنّ لله عبادةً . يريهم في بداياتهم . ما في نهاياتهم »

« ثمّ إني رتبته لهم فصولاً وأبواباً

يعنى ذلك الترتيب عن التطويل المؤدّي إلى الملل
ويكون مندوحةً عن التسأل .

فجعلته مائة مقام . مقسومة على عشرة أقسام .

وقد قال الجُنَيْد :

« قد يُنْقَل العبد من حال إلى حال أرفع منها

وقد بقي عليه من التي نُقِل عنها بقيّة

فيُشرف عليها من الحالة الثانية فيصلحها . »

وعندى أنّ العبد لا يصحّ له مقام حتى يرتفع عنه

ثمّ يُشرف عليه فيصحّحه .

واعلم أنّ السائرين في هذه المقامات على اختلاف مقطع

لا يجمعهم ترتيبٌ قاطع

ولا يقفهم منتهى جامع .

وقد صنّف جماعةٌ من المتقدّمين والمتأخّرين في هذا الباب تصانيف

عساك لا تراها أو أكثرها . على حسنها . مغنيةٌ كافيةٌ :

منهم من أشار إلى الأصول ولم يتفّ بالتفصيل

ومنهم من جمع الحكايات ولم يلخصها تلخيصاً

ولم يخصّص النكتة تخصيصاً

ومنهم من لم يميّز بين مقامات الخاصة وضرورات العامة

پس بنا های این مقامات را ذکر کردم

که اشاره کند به تمام آن ها - ورهبری کند به مرام آن ها
و برای پرسندگان رجا می کنم قصه راستین را ، سپس آنچه ابو عبید بسری گوید:
خدای را (چنان) بندگانست ، (که) ایشانرا بنمایاند در بدایاتشان، نه در نهایتشان!
۵ - سپس برای ایشان ، فصل ها و ابواب ترتیب دادم ،

تا با این ترتیب ، از درازی ملال آور سخن بی نیاز شوند ،

و دیگر جای پریشی نماند .

پس آنرا در مقام ساختن ، و آنرا ده بخش کردم

و جنید گفته است :

بنده ، از یک حال ، به حال بالاتر از آن نقل یابد

و از آن حال که از آن نقل یافته ، چیزی باقی ماند

در حال دوم، بران چیره شود ، و آنرا اصلاح کنند

و نزدیک من ، بنده را مقام صحیح شود ، تا از آن بلندتر نرود

باید که بران مقام اول ، چیره شود ، و آنرا صحیح کنند ،

۶ - و بدان که : رهروان برین مقامات ، بسیار از هم دیگر مختلف باشند ،

و نه هیچ ترتیب قاطع ، ایشان را یکجا کند

و نه هیچ منتهی جامع ، ایشان را یکجا ایستاده کند

درین باب ، گروهی از متقدمان و متأخران ، تصانیف داده اند

و شاید آن تصانیف ، ویا اکثر آنرا ، همه خوبی آن هستند ، نیازی

بعضی از ایشان حکایات را گرد آورده و آنرا خلاصه نکرده اند .

و از آن نکته بی را تخصیص نداده اند .

بعضی از آن میان ، مقامات خاصگان و ضرورات خاصه تعیین نکرده اند .

ومنهم من عند شطح المغلوب مقاماً
وجعل بوح الواجد ورمز المتمكن شيئاً عاماً
أكثرهم لم ينطق عن الدرجات .

“واعلم أن العامّة من علماء هذه الطائفة • والمشيرين إلى هذه الطريقة
اتفقوا على أن النهايات • لا تصحّ إلاّ بتصحيح البدايات
كما أن الأبنية لا تقوم إلاّ على الأساس .
وتصحيح البدايات هو إقامة الأمر على مشاهدة الإخلاص ومتابعة السُنّة
وتعظيم النهى على مشاهدة الخوف ورعاية الحرمة
والشفقة على العالم ببذل النصيحة وكفّ المؤنة
ومجانبة كل صاحب يفسد الوقت وكل سبب يفتن القلب .

ء

“على أن الناس في هذا الشأن ثلاثة نفر :
رجلٌ يعمل بين الخوف والرجاء
شاخصاً إلى الحبّ مع صحبة الحياء
فهذا هو الذي يُسمّى المرید .
ورجلٌ مختطفٌ من وادي التفرّق إلى وادي الجمع
وهو الذي يُقال له المراد .
ومن سواهما مدعٍ مفتونٌ مخدوع .

“وجميع هذه المقامات تجمعها رتب ثلاث :
الرتبة الأولى أخذ القاصد في السير
والرتبة الثانية دخوله في الغربة
والرتبة الثالثة حصوله على المشاهدة الجاذبة إلى عين التوحيد في طريق الفناء .

بعضی از ایشان، کلام شطح (سخن هنگام وجد) را، از (شخص) مغلوب (زیر اثر شطح) مقام شمرده اند

وسخن مباح آنرا که در وجد باشد، بارمز آنکه در تمکین باشد، شی عام پنداشته اند واکثر از ایشان، از درجات سخن نگفته اند.

۷ - بدان که عموم علمای این طایفه، و اشاره کنندگان این طریقت،

برین متفق اند که نهایت درست نشود، جز ازراه درست کردن بدایات

چنانکه بناها برها نشود، جز بر تهاداب،

و درست ساختن بدایات، برها داشتن امرست: برمشاهده اخلاص، و پیروی سنت

و بزرگداشتن نهی است: برمشاهده خوف، و رعایت حیرت

و شفقت بر عالمیان است: بابدال نصیحت، و بارگردنشان نشدن

و دوری جستن، ازهر همصحبتی که وقت را فاسد کند.

۸ - و نیز درین کار مردمان سه گونه اند:

(نخست) مردی که بین خوف و رجا هوبا باشد،

رو آورده بسوی آن حب، که همراه باحیاء باشد

و آنست که او را «مربد» نامند

(دوم) مردی که از وادی تفرقه (بهرآگندگی) رهیده، وادی جمع (ناهرآگندگی)

رسیده باشد،

و آنست که او را «سراد» نامند

(سوم) سوای این دو، (دیگران) دعوی دیننده مفتون باشد، که در جمیع احوال

۹ - و همه این مقامات، درسه رتبه بهم بیایند:

رتبه نخستین: براه افتادن قصد کننده

رتبه دوم: داخل شدن وی در غربت (وسفر)

رتبه سوم: فرا رسیدن وی به مشا هده، که او را، بسوی عین توحید، در طریق

قنا، جذب آید.

وقد أخبرنا في معنى الرتبة الأولى الحسين بن محمد بن علي الفرائضي
 قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن حسنويه قال : أخبرنا الحسين بن إدريس
 الأنصاري قال : حدثنا عثمان بن أبي شيبة قال : حدثنا محمد بن بشر
 هو العبدى قال : حدثنا عمر بن راشد . عن يحيى بن أبي كثير . عن أبي سلمة .
 عن أبي هريرة رضي الله عنه قال :

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ﴿ سِيرُوا سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ ﴾
 قالوا : « يا رسول الله وما المفردون ؟ » قال : ﴿ الْمُهْتَزُونَ الَّذِينَ
 يَهْتَزُونَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . يَضَعُ الْمَذْكَرُ عَنْهُمْ أَثْقَالَهُمْ
 فَيَسْأَتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِيفًا ﴾ .

وهذا حديث حسن

لم يروه عن يحيى بن أبي كثير إلا عمر بن راشد التميمي .
 وخالف محمد بن يوسف الثوري في محمد بن بشر العبدى فرواه عن عمر بن
 راشد . عن يحيى . عن أبي سلمة . عن أبي الدرداء مرفوعاً .
 والحديث إنما هو لأبي هريرة .

رواه بندار بن بشر . عن صفوان بن عيسى . عن بشر بن رافع التميمي
 إمام أهل نجران ومفتيهم . عن أبي عبد الله بن عمر أبي هريرة . عن أبي هريرة
 مرفوعاً .

وأحسنها طريقاً وأجودها سنداً حديث العلاء بن عبد الرحمن .
 عن أبيه . عن أبي هريرة . عن النبي صلى الله عليه وسلم .
 وهو مخرج في صحيح مسلم .

وروى هذا الحديث أهل الشام عن أبي أمامة مرفوعاً .

قال في كلتها : ﴿ سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ ﴾ .

۱- از رقیبہ نخستین ، مارا حسین بن محمد بن علی انصاری ایضاً آگاہ کرده گفته است .
خبر داد ما را احمد بن حسنو یہ ، کہ گفته است : خبر کرد مارا حسین بن ادريس
انصاری ، کہ گفته است : سخن گفت بمعثمان بن ابی تمیمة ، کہ گفت : خبر داد
بما محمد بن بشر هو العبدی ، کہ گفت : خبر داد عمر بن راشد ، از یحیی
بن ابی کثیر ، از ابی سلمه ، از ابی هریرہ رضی اللہ عنہ :
گفت پیامبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم : « راه بروید ! مفردان سہقت گیرند ! »
گفتند : « ای رسول خدای ، مفردان کیانند ؟ » گفت : « آن لرزانگان کہ بارزاند
در ذکر خدای عزوجل . ذکر خدای ، ازیشان بار خدای شان را فرود آرد .
پس در روز قیامت مہکبار بیایند ! »
و این حدیثی است نیکو :

آنرا از یحیی بن ابی کثیر ، جز عمر بن راشد یحانی ، روایت کرده .
محمد بن یوسف قریابی ، درین بارہ ، با محمد بن بشر عہدہ مخالفت کرده ، و بر
از عمر بن راشد از یحیی بن ابی سلمه ، و از ابی درداء ، مرفوعہ روایت کرده است
و حدیث از روایت ابو هریرہ است .

روایت کرده آرا ، ہدار بن بشیر ، از صفوان بن عیسی ، از شریک بن رافع
امام و مفتی مردم نجران ، از ابی عبد اللہ ، بن عمر ابن ہریرہ ، و ابی ہریرہ
و بخترین راہ ویافندہ ترین سند ، حدیث علاء بن عبد اللہ ، از ابو ہریرہ
ابی ہریرہ ، از پیامبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم :

وآن را مسلم شریف صحیح آورده است :

و مردم شام ، این حدیث را ، از ابی امامہ مرفوعاً روایت می کنند .

در ہمہ این سند ما آمده است : مفردان سہقت گیرند !

“وأخبرنا في معنى الدخول في الغربية حمزة بن محمد بن عبد الله الحسيني قال : حدثنا أبو القاسم عبد الواحد بن أحمد الهاشمي الصوفي قال : سمعت أبا عبد الله علان بن زيد الدينوري الصوفي بالبصرة قال : سمعت جعفر الخلدی الصوفي يقول : سمعت الجُنيد قال : سمعت السري . عن معروف الكرخي . عن جعفر بن محمد . عن أبيه . عن جده . عن علي رضي الله عنه . عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال :

﴿ طَلَبُ الْحَقِّ غُرْبَةٌ ﴾ .

وهذا حديث غريب . ما كتبه إلا من رواية علان .

وأخبرنا في معنى الحصول على المشاهدة محمد بن علي بن الحسين الباشاني رحمه الله قال : حدثنا محمد بن إسحق القرشي قال : حدثنا عثمان بن سعيد الدارمي قال : حدثنا سليمان بن محبوب . عن حماد بن زيد . عن مطر الوراق . عن أبي بريدة . عن يحيى بن يعمر . عن عبد الله بن عمر . عن عمر بن الخطاب في حديث سؤال جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : ﴿ مَا الْإِحْسَانُ ﴾ قال : ﴿ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَمَا تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَسْكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَبْرَأُكَ ﴾ .

وهذا حديث صحيح غريب . أخرجه مسلم في الصحيح .

وهذا الحديث إشارة جامعة لمذهب هذه الطائفة .

وإني ومنصّل لك درجات كل مقام منها

لتعرف درجة العامّة منه

ثمّ درجة السالك

ثمّ درجة المحقّق .

۱۱- و در معنی دخول « رهروان » در غربت (و طی منازل) خبر داده
حمزہ بن محمد بن عبد اللہ -

الحسینی می گوید : سخن گفت ابوالقاسم عبدالواحد بن احمد هاشمی صوفی ،
شنیدم ابا عبد الله علان بن زید دینوری ، صوفی در صوره ، گفت : شنیدم از جعفر
خدی صوفی ، که می گوید : شنیدم جنید را ، گفت : شنیدم سری را ، از معروف
کرنخی ، از جعفر بن محمد ، از پدرش ، از جداو ، از علی رضی الله عنه ، از پیامبر
خدای صلی الله علیه و سلم ، که گفت :

« طلب حق ، غربت (سفر) است ! »

و این حدیث غریب است ، و آنرا جز از روایت علان ننوشتیم .

۱۲- و در معنی حصول مشاهده ، خبر داد محمد بن علی بن حسین باستانی
رحمه الله ، گوید که : بما گفت محمد بن اسحاق قرشی : بما گفت عثمان بن سعید
دارمی : گفت سلیمان بن حرب از حماد بن زید از مطرا الوری ، از ابی
بریده ، از یحیی بن یعمر ، از عبد الله بن عمر ، از عمر بن خطاب ، در حدیث پسرش
حبرئیل از پیامبر خدای صلی الله علیه و سلم :

گفت : « نیکو ناری چیست ؟ » گفت : اینکه بندگی کسی خدای را ، چنانکه
گویا او را می بینی ، و اگر تو او را بینی ، پس می او ترا می بیند .

و این حدیث صحیح غریب است ، و آنرا مسام در صحاح آورده است .
و در این حدیث ، اشاره جادعی است ، در حدیثی که در این باب

۱۳- و من تفصیل دهم ترا ، درجات را ، و هر مقام آنرا

تا از آن بشناسی درجه عامه را

سپس درجه ممالک را

و سپس درجه محقق را .

ولكل منهم شرعة ومنهاج ووجهة هو مولآها
قد نُصِبَ له عَسَلَمٌ هو له مبعوث
وأُتِیحَ له غایة هو إليها مَحْثُوثٌ .

“وإني أسأل الله أن يجعلني في قصدي مصحوباً • لا محجوباً
وأن يجعل لي سلطاناً مبيناً

﴿ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴾

واعلم أن الأقسام العشرة التي ذكرتها في صدر هذا الكتاب ،
هي قسم البدايات • ثم قسم الأبواب • ثم قسم المعاملات
ثم قسم الأخلاق • ثم قسم الأصول • ثم قسم الأودية
ثم قسم الأحوال • ثم قسم الولايات • ثم قسم الحقائق
ثم قسم النهايات .

129697

هر يك از ایشان را راه و منہاج و وجہہ باشد ، کہ بآن تولى کند ،
و مر او را يك علم نصیب شدہ است ، کہ بسوى آن برا نگيخته باشد ،
و مر او را يك غایت داده شدہ است ، کہ بسوى آن برگماشته باشد .
۱۴- و من از خدای خواهم ، کہ برادرین قصد من ، همراه باشد و نہ ہوشیدہ
و مراد ہد توانائی آشکا را

« او (تعالی) است شنو او قرہب ! »

۱۵- و بدان : آن بخش های ده گانہ ، کہ در آغاز کتاب گفتم ، چنین است :

نخست	بخش بدایات	سپس بخش ابواب	سپس بخش معاملات
سپس	بخش اخلاق	سپس بخش اصول	سپس بخش وادی ها
سپس	بخش احوال	سپس بخش ولایات	سپس بخش حقایق
		سپس بخش نہایات	

قسم البدايات

فأما قسم البدايات فهو عشرة أبواب وهي :
اليقظة . والتوبة . والمحاسبة . والإجابة . والتفكير .
والتذكر . والاعتصام . والفرار . والرياضة . والسماع .

١ - باب اليقظة

قال الله عز وجل : ﴿ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ ﴾ .

القومة لله هي اليقظة من سنة الغفلة
والنهوض من ورطة النسيئة .
وهي أول ما يستنير قلب العبد بالحياة
لرؤية نور التنبية .

واليقظة هي ثلاثة أشياء :

الأول لحظ القلب إلى النعمة

على الإيأس من عهدها . والوقوف على حدها

والتفرغ إلى معرفة المنة بها . والعلم بالتقصير في حقها

والثاني مطالعة الجناية

والوقوف على الخطر فيها . والتشمر لتداركها

والتخلص من ربقتها . وطلب النخاة بتمحيصها

دجای « ربی » (سطر اخیر) : در نسخه پ « رنق » و در نسخه ص « رتی » و در نسخه ن : « رنق »

بخش بدایات

بخش بدایات را ده باب باشد، و آنست :
 یقظه توبه محاسبه انانیت تفکر
 تذکر اعتصام فرار ریاضت و سماع

۱- باب یقظه (بیداری)

خداوند عزوجل فرماید : بگو (ای پیامبر) : بند می‌دهم شمارا بیک (چیز)،
 که : برخیزید ، بسوی خدای !
 برخاستن بسوی خدای ، بیداری است از خواب غفلت .

و برجستن از ورطه فترت

و آن نخستین روشنی برگرفتن دل بنده است در زندگی

با دیدار روشنائی آگاهی

و یقظه سه چیز است :

۱- نخست : نگرش دل بر نعمت

باز امید شدن از شمارش آن - و از واقف شدن بر کراهت های آن

و خود را گماشتن به شناسایی منت آن - و بی بردن به کوتاهی خویش در ادای حق آن

۲- دوم : مطالعه گناهکاری است :

و واقف شدن از خطر آن - و آستین بر زدن برای جاره نردن آن

و رهیدن از بند آن - و دستکاری چنین ، با مسدود کردن آن

ترجمه نسخه بدل: در سطر آخر: ورهیدان از اسویان با رهندن از بندگی ان

والثالث الانتباه لمعرفة الزيادة والنقصان في الأيام .
والتنصل عن تضييعها . والنظر إلى الضنّ بها
ليُتدرك فائتها . ويُعمّر باقيها .

فأمّا معرفة النعمة فإنها تصفو بثلاثة أشياء :

بنور العقل

وشمّ برق المنّة

والاعتبار بأهل البلاء .

وأما مطالعة الجناية فإنها تصحّ بثلاثة أشياء :

بتعظيم الحقّ

ومعرفة النفس

وتصديق الوعيد .

وأما معرفة الزيادة والنقصان في الأيام فإنها تستقيم بثلاثة أشياء :

بسماع العلم

وإجابة دواعي الحرمة

وصحبة الصالحين .

«وملاك ذلك كله خلع العادات .»

٢ - باب التوبة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾

فأسقط اسم الظلم عن التائب .

والتوبة لا تصحّ إلاّ بعد معرفة الذنب

در مسطر اخير با اول بجای « ذالك كله » در نسخن وفي « وجوب »
نہز زیاد شدہ است و نسخن کلمہ « كله » را ندارد .

۳- و سوم: آگاه شدن است بر شنا سائی زیادت و نقصان در روزهای زندگی :

وارستن از ضایع کردن آن نظر داشتن بر غنیمت سردن آن
و چاره کردن از دست رفتن آن و بهره ور ساختن باقیمانده آن

۱- (ب): و اما شناسائی نعت پایه چیز صفا یا پند:

با نور عین

و نگریستن بر فی سنت رسالتِ خدای را

و اعتبار دادن اهل بلا - آریس را

۲- (ب): و اما مطالعه گنا کاری، یا همه چیز درست بودن:

تعظیم حق را

و شناسائی خود را

و زامت شمردن وعید را

۳- (ب): و اما شناسائی زیادت و نقصان، در روزهای زندگی، یا همه چیز درست بودن:

شنیدن عزم را

اجابت کردن دعوت های حریب را

و سعادت نیکنان را

و ملاکات این همه، دور ساختن عادت هاست.

۲- باب توبه = باز گشت بخدای

خداوند عزوجل فرماید: «هر آنکه توبه نکند، پس او از همه گناهان است»

پس نامه استمکاری از توبه کننده فرو افتد.

و توبه درست نشود، جز پس از شناسائی گناه.

وهي أن تنظر في الذنب إلى ثلاثة أشياء :
 إلى انخلاعك من العصمة حين إتيانه
 وفرحك عند الظفر به
 وعودك على الإصرار عن تداركه
 مع يقينك بنظر الحق إليك .

وشرائط التوبة ثلاثة أشياء :
 الندم * والاعتذار * والإقلاع
 وحقائق التوبة ثلاثة أشياء :
 تعظيم الحناية * واتهام التوبة * وطلب إعدار الحليقة
 وسرائر حقيقة التوبة ثلاثة أشياء :
 تمييز التقيّة من العزّة * ونسيان الحناية * والتوبة من التوبة أبداً
 لأنّ التائب داخلٌ في الجميع من قوله تعالى : ﴿ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً ﴾
 فأمر التائب بالتوبة .

ولطائف سرائر التوبة ثلاثة أشياء :
 أولها أن تنظر بين الحناية والقضيّة
 فتعرف مراد الله فيها * إذ خلاك وإتيانها
 فإنّ الله عزّ وجلّ إنّما يخلى العبد والذنب لأحد معنيين :
 أحدهما أن تُعرف عزته في قضائه * وبرّه في ستره
 وحلمه في إمهال رآكبه * وكرمه في قبول
 العذر منه * وفضله في مغفرته
 والثاني ليقوم على العبد حجّة عدله
 فيعاقبه على ذنبه بحجّته .

در سطر ۱۱ بجای کلمه « العزّة » در نسخه های پ ، و ، و « الغرّة »

و با نگاه کردن در سه چیز این شناسایی ترا حاصل شود:
۱ (الف): این که بنگری، در زمان پرداختن به گناه، از عصمت خدای بی بهره شده‌ئی.

۲ (الف): و بنگری که چون برگناه دست یافته‌ئی، دلخوش شده‌ئی

۳ (الف): و بنگری که از چاره جوئی آن با سرار، خود داری کرده‌ئی در حالیکه یثین داشته‌ئی، که حق ترا می‌نگرد.

۱-۲-۳ (ب): و شرایط توبه سه چیز است:

پشیمانی پوزش خواهی افلاح (برگشتن)

۱-۲-۳ (ج): و حقایق توبه سه چیز است:

بزرگ انگاشتن گناهکاری را، گمان بردن (ارزش) توبه‌گاری را، و پوزش خواستن خلاق را

۱-۲-۳ (د): و اصرار حقیقت توبه در سه چیز است:

تمیز کردن خدا ترسی را از عزت نفس، از یاد بردن گناهکاری را، و توبه از توبه آید زیرا که باطن داخل «جمع» گفته خدای باشد، نه «جمع» است توبه آید باز کردید به سوی خدای

و خدای فرمان داده به توبه کردن توبه کننده را

۱-۲-۳ (ه): و لطایف نیاز لی های اصرار و سه چیز است:

۱-۲-۳ (ه): نیاز لی نخست آنکه بین دعاکار و وصای الهی نظر آید

۱-۲-۳ (ه): نیاز لی دوم آنکه نیاز خدای را دران که توبه کند گناه سه مرتبه گناه برداری

و خدای عزوجل بگذارد بنده را به گناه دیگر از دو معنی:

معنی نخست اینکه: شناسی عزت او دارد، قضای او بهرانی او باشد و او شکر او

و حله او را در سهل دادن به سرباک آن و توبه او را قبول خدای

و فضل او در مغفرت او

معنی دوم اینکه: حجت عدل خود را بر بنده بر نای دارد

تا باین حجت خویش، بنده را بر گناهش پاداش دهد

در همه نسخه‌ها ۱-۲-۳ (ه): نیاز لی اول آنکه نیاز خدای را دران که توبه کند گناه سه مرتبه گناه برداری

واللطيفة الثانية أن تعلم أن طالب البصير الصادق سيئته لم يُبق له حسنةٌ بحالٍ
لأنه يسير بين مشاهدة المنّة وتطلب عيب النفس والعمل .

واللطيفة الثالثة أن مشاهدة العبد الحكيم
لم تدع له استحسان حسنة ولا استقباح سيئة
لصعوده من جميع المعاني إلى معنى الحكيم .

“ فتوبة العامة لاستكثار الطاعة

فانه يدعو إلى ثلاثة أشياء :

إلى جمود نعمة السر والإمهال

ورؤية الحق على الله

والاستغناء الذي هو عين الجبروت والتوثب على الله .

وتوبة الأوساط من استقلال المعصية

وهو عين الحرأة والمبارزة

ومحض التزّين بالحميّة

والاسترسال للقطيعة .

وتوبة الخاصة من تضييع الوقت

فانه يدعو إلى درك النقيصة

ويطفىء نور المراقبة

ويكدر عين الصحبة .

ولا يتمّ مقام التوبة

إلاّ بالانتهاء إلى التوبة ممّا دون الحقّ

ثمّ رؤية علة تلك التوبة

ثمّ التوبة من رؤية تلك العلة .

۲- (۵) نازکی دوم اینکه بدانی که چون بصیر صادق زشتی را طلب کند
اورا نیکوئی به حال نماند

زیرا که را هرو باشد بین مشاهده منت و طلب کردن عیب نفس و عمل .
۳- (۵) نازکی سوم : اینکه چون بنده حکم را مشاهده کند ،

آن مشاهده، اورا نگذارد در حسنات نیکوئی را جوید، و در سیئات زشتی را یابد .
زیرا، در جمیع معنی ها ، بسوی معنی حکم فرا زاید .

۱-۲-۳ (و) توبه عامه، فراوان کردن فرمانبری است

۱- (و) و آن به سه چیز دعوت کند :

اینکه بنده، از نعمت متر گناه، و از نعمت مهلت پاداش چشم پوشد
و برین ادعا، که گویا بر خدا ای حق دارد (باور نکند)

و خود را بی نیاز نشمارد، که آن عین جبروت و سر کشی از خدایست

۲- (و) توبه میانگان، توبه کردن از کم انگاشتن گناه است :

و کم انگاشتن گناه، عین گستاخی و سر کشی است

و محض آراستن است خود را به حمیت

و تن دادن به خود را بریدن (از بندگی خدا ای)

۳- (و) توبه خاصه، توبه از ضایع کردن وقت است

و ضایع کردن وقت، فرو افتادن در تقصیر باشد ،

و نور مراقبت خاموش داند ،

و عین صحبت را مکدر سازد ،

۱-۲-۳ (ز) و مقام توبه را پابان نباشد

جز با انتهای توبه (برگشت) از هر چه بائین تر از حق است

و سپس رویت علت (یعنی تحصیل آن توبه

و سپس توبه از رویت آن علت !

٣ باب المحاسبة

“قال الله عز وجل: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَنْظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِعَدَابِهِ﴾

وإنما يُسلك طريق المحاسبة بعد العزيمة على عقد التوبة
والعزيمة لها ثلاثة أركان :

أحدها أن تقيس بين نعمته وجناتك

وهذا يشق على من ليس له ثلاثة أشياء :

نور الحكمة . وسوء الظن بالنفس . وتمييز النعمة من الفتنة .

والثاني تمييز ما للحق عما لك أو منك

فتعلم أن الجناية عليك حجة

والطاعة عليك منة

والحكم عليك حجة . ما هو لك معذرة .

والثالث أن تعرف أن كل طاعة رضيها منك فهي عليك

وكل معصية عبّرت بها أخاك فهي إليك

ولا تضع ميزان وقتك من يديك .

٤ — باب الإنابة

“قال الله عز وجل: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾

الإنابة ثلاثة أشياء :

الرجوع إلى الحق إصلاحاً . كما رُجِعَ إليه اعتذاراً

والرجوع إليه وفاءً . كما رُجِعَ إليه عهداً

والرجوع إليه حالاً . كما رُجِعَ إليه إجابةً .

۳ - باب محاسبه

خداوند عزوجل فرماید: «بترسید از خدای! و هر کسی، بنگردد، برای فردا چه پیش فرستاده است؟»

براه افنادن بر طریق محاسبه، بعد از عزم بجا کردن پیمان تو به (آغاز) شود:

وعزم بران سه رکن دارد:

۱ - رکن نخست: آنکه نعمت او را به گنهکاری خود مقایسه کنی

و این کار دشوار آید مگر آنرا که سه چیزش نباشد:

نور حکمت - بدگمانی بر نفس - و تمییز بین نعمت و فتنه

۲ - رکن دوم: تمییز کردن باشد آنچه برای حق است، از آنچه بر نیت با از نیت

پس بدانی که گنهکاری در برابر تو حجتی باشد

و فرمانبری بر تو مستی باشد

و حکم در برابر تو حجت باشد، و آن ترا معذرت نباشد

۳ - رکن سوم: اینکه بدانی، هر طاعتی که ترا از خود راضی کند،

در برابر تو نباشد

و هر معصیتی که گوئی بر ادرت را عار باشد، بسوی تو آید

ترا زوی وقت خود را از دست میداند!

۴ - باب انابت - بازگشت (از چیزی به همه)

خدای عزوجل فرماید: «انابت گنهد بسوی پروردگار خود!»

و انابت سه چیز است:

از روی اصلاح، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه عذر باشد

و از روی وفا، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه عهد باشد

و از روی حال، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه اجابت باشد

وإنما يستقيم الرجوع إليه إصلاحاً بثلاثة أشياء :
بالخروج من التبعات
والتوجه للعثرات
واستدراك الفائتات .

وإنما يستقيم الرجوع إليه وفاءً بثلاثة أشياء :
بالخلاص من لذة الذنب
وبترك استهانة أهل الغفلة تخوفاً عليهم مع الرجاء لنفسك
وبالاستقصاء في رؤية علل الخدمة .

وإنما يستقيم الرجوع إليه حالاً بثلاثة أشياء :
بالإياس من عملك
ومعاينة اضطرارك
وشتم برق لطفه بك .

٥ . باب التفكير

“ قال الله عز وجل : ﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ .
إعلم أن التفكير تأسس البصيرة لاستدراك البغية .
وهو ثلاثة أنواع :

فكرة في عين التوحيد

وفكرة في لطائف الصنعة

وفكرة في معاني الأعمال والأحوال .

۱- از روی اصلاح بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :
بیرون شدن از پی آمده ها (ی گناه)

رنج کشیدن از بیباکی ها

و چاره کردن از دست رفته ها

۲- از روی وفا بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :

خلاصی یافتن از گذشته گناه

ترك توهین اهل غفلت: از حال ایشان بترسی ، بر حال خود رجا مند باشی

پیشرفت در دیدن عدت ها (= نقایص) خدمت

۳- از روی حال بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :

نوسیدی تو از عملت

سعایت پریشانی و نیاز مندیت

و چشم داشتن برو لطف او را نالایت.

۵- باب تفکر

خدا عزوجل فرماید: «نازل کرده بر تو ذر را ، تا آنکه بسازی به مردمان ، آنچه

نازل شده ایشان را ، و شاهد که تفکر کنند!»

بدان که تفکر بزوهند کی بصیرت است ، برای در دنیا فسیل باشد :

و آنرا سه نوع باشد :

تفکر در عین توحید

تفکر در لطف یف منع او

تفکر در معنی های اعمال و احوال

فأما الفكرة في عين التوحيد
فهي اقتحام بحر الجحود
لا يُنجي منه إلا الاعتصام بضياء الكشف
والتمسك بالعلم الظاهر .

وأما الفكرة في لطائف الصنائع
فهي ماءٌ يسقى زرع الحكمة .

وأما الفكرة في معاني الأعمال والأحوال
فهي تسهيل سلوك طريق الحقيقة .

وإنما يُتخلص من الفكرة في عين التوحيد بثلاثة أشياء :

بمعرفة عجز العقل
وبالإيأس من الوقوف على الغاية
وبالاعتصام بجبل التعظيم .

وإنما تُدرّك لطائف الصنائع بثلاثة أشياء :

بحسن النظر في مبادئ المن
والإجابة لدواعي الإشارات
وبالحلاص من رق الشهوات .

وإنما يوقّف بالفكرة على مراتب الأعمال والأحوال بثلاثة أشياء :

باستصحاب العلم
واتهام المرسومات
ومعرفة مواقع الغيّر .

۱- (الف) وتفکر در عین تو حید

بر جستن در بحر جُحود (انکار) است :

ازان وانرهد ، جز با عصمت چنگ زدن به ضیاء کشف

و تمسک به علم ظاهراً .

۲- (الف) وتفکر در لطایف صنایع

آنست که کشت حکمت را آبیاری کند

۳- (الف) وتفکر در سعانی اعمال و احوال

آنست که ره ورودی طریق حقیقت را آسان کند

۱- (ب) ورهائی از تفکر بر عین توحید ، به سه چیز باشد :

با دانستن نا توانی عقل

بازومیدی از واقف شدن بر غایبات

با عصمت چنگ زدن به دستاویز تعظیم

۲- (ب) و درک (بر تفکر) لطایف صنایع ، به سه چیز باشد :

با حسن نظر بر مبادی سنت ها

و پذیرفتن دعوت های اشارت ها

و وارستن از بندگی سهوت ها

۳- (ب) وقوف بر تفکر مراتب اعمال و احوال ، به سه چیز باشد :

عصمتی جستن با علم

حذر کردن از رسوم

شنا مائی مواقع باران های سود مند

٦ — باب التذکر

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴾ .

التذکر فوق التفکر

فإنّ التفکر طلبٌ

والتذکر وجودٌ .

وأبنيّة التذکر ثلاثة أشياء :

الانتفاع بالعظة

واستبصار العبرة

والظفر بثمر الفكرة .

وإنّما يُنتفع بالعظة بعد حصولي ثلاثة أشياء :

بشدة الافتقار إليها

والعمى عن عيب الواعظ

وبذكر الوعد والوعيد .

وإنّما تُستبصر العبرة بثلاثة أشياء :

بحياة العقل

ومعرفة الأيام

والسلامة من الأغراض .

وإنّما تجنّي ثمرة الفكرة بثلاثة أشياء :

بقصر الأمل

والتأمّل في القرآن

وقلة الخلطة والتمنى والتعلّق والشبع والمنام .

۶۔ باب تذکر۔ یاد کردن

خداوند عزوجل فرماید: «وَنُكِنْدُ تَذَكِّرُ، جز کسی که انابت کند
وتذکر، برتر از تفکر است

زیرا تفکر طلب است

وتذکر در یافت است

بناهای تذکره چیز است :

بهره جستن از مواعظت

بیش جستن از عبرت

و دست یافتن بر ثمر فکر

۱۔ بهره جستن از مواعظت، پس از حصول سه چیز آید :

سخت نیا زبندی بان

نا بینا بودن بر عیب و اعدا

و یاد آوردن وعده و وعده

۲۔ بیش جستن از عبرت با سه چیز آید :

حیات عقل

شناسائی روزها

بر کشاری از عارضات

۳۔ چیدن ثمره فکر با سه چیز نمود :

کوتاهی هوس

تأمل در قرآن

وقت در آمیزش، و بهمانا و تمنان و خوردن ده خواب

٧ باب الاعتصام

قال الله عز وجل : ﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ﴾ |
﴿ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ﴾ .

الاعتصام بحبل الله هو المحافظة على طاعته مراقباً لأمره
والاعتصام بالله هو الترقى عن كل موهوم والتخلص من كل تردد .
والاعتصام على ثلاث درجات :

اعتصام العامة بالخبر ، استسلاماً وإذعاناً

بتصديق الوعد والوعد

وتعظيم الأمر والنهي

وتأسيس المعاملة على اليقين والإنصاف

وهو الاعتصام بحبل الله .

واعتصام الخاصة بالانقطاع

وهو صون الإرادة قبضاً

وإسبال الخلق على الخلق بسطاً

ورفض العزائم عزمياً

وهو التمسك ﴿ بالعروة الوثقى ﴾

واعتصام خاصة الخاصة بالاتصال

وهو شهود الحق تفريداً

بعد الاستخاء له تعظيماً

والاشتغال به قرباً

وهو الاعتصام بالله

۷- باب اعتصام دست بر زدن (- پناه جوئی)

خداوند عزوجل فرماید: «پناه جوئید و چنگ زنید همه به ریسمانِ خدای!»

و «پناه جوئید، با چنگ زدن به خدای، و اوست سولای شما!»

پناه جستن و چنگ زدن به ریسمانِ خدای، پایداری در فرمانبری اوست. و سرافیت فرمان او

پناه جستن و چنگ زدن به خدای، بالا تر رفتن است از هر چه سوهوم باشد، و خلاصی

از هر چه تردد است

و اعتصام بر سه درجه است:

۱- اعتصام عامه، به خیر است، از روی تسلیم و پذیرش

بالتصدیق و عده و وعید

و تعظیم اسر و نهی

و بنا کردن معامله بریقین و انصاف

و آن، پناه جستن است با چنگ زدن بر ریسمانِ خدای

۲- اعتصام خاصگان، در بردن است

اراده را بصورت دارند، با سخت داشتن آن

و خلق را بر خلق فروخته دارند، گسستن آن

و علفات را فرو ندارند، با عزم استوار

و آن دست و بیعت است به عروه الوقت، گسستن آن

۳- اعتصام خاصه خاصگان، در بیعتن است:

و آن شهود حق است، از راه بیعت

و بردن نهادن به حق است، از راه تعظیم

و با عقل بوی از او قرب

و آن اعتصام به خداوند است

٨ - باب الفرار

قال الله عزّ وجلّ: ﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ .

الفرار هو الهرب ممّا لم يكن إلى ما لم يزل .

وهو على ثلاث درجات :

فرار العاهة من الجهل إلى العلم عقداً وسعيّاً

ومن الكسل إلى التشمير حذراً وعزماً

ومن الضيق إلى السعة ثقةً ورجاءً .

وفرار الخاصة من الخبر إلى الشهود

ومن الرسوم إلى الأصول

ومن الحظوظ إلى التجريد .

وفرار خاصة الخاصة ممّا دون الحق إلى الحق

ثمّ من شهود الفرار إلى الحق

ثمّ الفرار من الفرار إلى الحق .

٩ باب الرياضة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقَلُّوا بِهِمْ وَجِيلَةً﴾

الرياضة تمرين النفس على قبول الصدق .

وهي على ثلاث درجات :

رياضة العاهة تهذيب الأخلاق بالعلم

وتصفية الأعمال بالإخلاص

وتوفير الحقوق في المعاملة .

۸- باب فرار - گریز (بسوی خدای)

خدای عزوجل فرماید: « فرار کنید بسوی خداوند » .

فرار گریختن است ، از آنچه نابود باشد ، یا آنچه پابرجا باشد .

و آنرا سه درجه باشد :

۱ - فرار عامه : از جهل ، بسوی علم : از روی پیمان ، و از روی کوشش

از کسالت بسوی آستین برزدن : از روی حذر ، و از روی عزم

از تنگابسوی کشا بش : از روی باور ، و از روی رجاء

۲ - فرار خاصگان : از خبر ، بسوی شهود

از رسوم ، بسوی اصول

از حظها ، بسوی تجرید

۳ - فرار خاصه خاصگان : از پائین تر از حق ، بسوی حق

و فرار از شهود فرار ، بسوی حق

و فرار از فرار ، بسوی حق

۹- باب ریاضت - نرم کردن

خدای عزوجل فرماید: « آنانکه دهند آنچه را میدهند ، و دلنهای ایشان

ارزان باشد !

ریاضت ، ورزش نفس است با پذیرش صدمه

و آن را سه درجه است :

۱ - ریاضت عامه : تهذیب اخلاق است ، با اعمال

و تصفیه اعمال است ، با اخلاق

و افر شمردن (و گرامیداشت حقوق) (دیگران) است ، در معامله

ورياضة الخاصة حسم التفرّق
وقطع الالتفات إلى المقام الذي جاوزه
وإبقاء العلم يجرى مجاربه .

ورياضة خاصة الخاصة تجريد الشهود
والصعود إلى الجمع
ورفض المعارضات والمعاوضات .

١٠ - باب السماع

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾

نكته السماع حقيقة الانتباه .

وهو على ثلاث درجات :

سماع العامة ثلاثة أشياء :

إجابة زجر الوعيد رعة

وإجابة دعوة الوعد جهداً

وبلوغ مشاهدة المنّة استبصاراً .

وسماع الخاصة ثلاثة أشياء :

شهود المقصود في كلّ رمز

والوقوف على الغاية في كلّ حسّ

والخلاص من التسلّذ بالتفرّق .

وسماع خاصة الخاصة

سماعٌ يغسل العلل عن الكشف

ويصل الأبد بالأزل

ويردّ النهايات إلى الأوّل .

۳ - ریاضتِ خاصگان : بریدنِ تفرقه (پراگندگی) است
و بریدنِ التفات ، از مقامی که از آن گذشته اند
و گذاشتنِ علم را ، تا از مجاری آن جاری باشد

۳ - ریاضتِ خاصه خاصگان : تجریدِ شهود است
و فراز رفتن بسوی جمع (ناپراگندگی)
و فرو گذاشتنِ معارضه ها و معاوضه ها

۱۰ - باب سَمَاع

خداوند عزوجل فرماید : «اگر دانستی خدای در پشان نیکوئی ، هر آینه
شنواییدی ایشان را !»

نکته (زبدۀ) سَمَاع ، حقیقتِ آگاهی است :

و آن را سه درجه است :

۱ - سَمَاعِ عَامِه : سه چیز است :

پندارش ز جریر هیز ، از آنچه در باره اش وعید آمده ، از روی پرهیزگاری
پذیرش دعوت آنچه در باره اش وعده آمده ، از روی جهد
و رسیدن به مشاهده منت و سپاس ، از راه پیکرش اران.

۲ - سَمَاعِ خاصگان : سه چیز است :

مشاهده مقصود ، با کمالِ رمز

واقف شدن بر محاببت ، با همه حس

خلاصی یافتن ، از لذت جوئی در پراگندگی.

۳ - سَمَاعِ خاصه خاصگان : (سه چیز است) :

سماعی است که از کشف آید و علت (ونقصان) را شوید

و اند را باازل بیوند دهد

و نهایت ها را به اول برگرداند .

قسم الأبواب

وأما قسم الأبواب فهو عشرة أبواب وهي :

الحزن * والخوف * والإشفاق * والحشوع * والإخبات
والزهد * والورع * والتبتل * والرجاء * والرغبة .

١١ — باب الحزن

قال الله عز وجل : ﴿ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ

حَزَنًا ﴾ .

الحزن توجع لفات أو تأسف على ممتنع .

وله ثلاث درجات :

الدرجة الأولى حزن العامة

وهو حزن على التفريط في الخدمة

وعلى التورط في الجفاء

وعلى ضياع الأيام .

والدرجة الثانية حزن أهل الإرادة

وهو حزن على تعلق الوقت بالترقق

وعلى اشتغال النفس عن الشهود

وعلى التسلي عن الحزن .

بخش ۱ بواب

بخش ابواب را ده باب است :

حزن	خوف	اشفاق	خشوع	اخبت
زهد	ورع	تبطل	رجاء	رغبت

۱۱- باب حُزْن (= اندوه)

خدای عزوجل فرماید : «ویرگردیدند، وچشمان ایشان اشک اندوه سی ریزانید» .
 حزن ، رنج کشیدن است برای آنچه از دست رفته ، و تأسف بر آنچه بدست نیاید
 و آنرا سه درجه باشد :

۱ - درجه نخست : حزن عاصه است :

وآن حزن است از کوتاهی در خدمت

از امتداد در ورطه ناله چاه سی

و از ضایع کردن روزگار

۲ - درجه دوم : حزن آهن اراده است :

وآن حزن برین است که وقت به توفیق پراکنده (یعنی پذیرد)

و حزن برین که نفس بمساعله مساعول آرد

و حزن براینکه از حزن مبارک حاصل شود

ولكن الدرجة الثالثة من الحزن
 وليست الخاصة من مقام الحزن في شيء
 التحزن للعارضات دون الخواطر
 ومعارضات التصود
 والاعتراضات على الأحكام .

١٢ باب الخوف

قال الله عز وجل : ﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ﴾
 الخوف هو الانخلاع عن طمأنينة الأمن بمطالعة الخبر .
 وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الخوف من العقوبة

وهو الخوف الذي يصح به الإيمان

وهو خوف العامة

وهو يتولد من تصديق الوعيد

وذكر الجناية

ومراقبة العقاب

والدرجة الثانية خوف المكر

في جريان الأنفاس المستغرقة في اليقظة المشوبة بالحلاوة .

وليس في مقام أهل الخصوص وحشة الخوف إلا هيبة الإجلال

وهي أقصى درجة يشار إليها في غاية الخوف

وهي هيبة تعارض المكاشف أوقات المناجاة

وتصون المشاهد أحيان المسامرة

وتقصم المعاین بصدمة العزة .

وخاصگان در مقام حزن چیزی نباشند

۳ - ولاکن درجه سوم از حزن:

حزن داشتن است برای معارضات پائین تر از خواطر
و برای معارضات (بین) قصد ها

و برای معارضات در باره احکام

۱۲ - باب خوف - ترس

خدای عزوجل فرماید: « بترسند از پروردگار خویش ، که بر فراز ایشانست »

خوف ، تهیدست بودن از اطمینان ، و از مأمون بودن خاطر ، با سطلعه خبر

و آنرا سه درجه است :

۱ - درجه نخستین ، خوف از عقوبت است

و آن خوفی است که با آن ایمان درست شود

و آن خوف عامه است :

و آن از تصدیق وعید (بر عقوبت ربانی) زاید

واز یاد آوردن گناه کاری

واز نگرش بسوی عاقبت

۲ - درجه دوم : خوف از مکر است

در جریان نفس های مستغرم در بیداری ، که نماینده حلا و تشان رسیده ،

۳ - (درجه سوم :) و در مقام اهل خاصه ، وحشت خوف نباشد ، به جز

هیبت احلال

و آن دور ترین درجه است ، که در غایت خوف ، به آن اشاره شود.

و آن هیبت تعارض مکاشف است ، در اوقات مناجات

و صدمه می دارد مشاهده را ، در دم های راز و نیاز دنیا هنگام

واز هم باشد نگرند در آن ، با صدمه عزت.

۱۳ — باب الإشفاق

قال الله عز وجل: ﴿ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴾

الإشفاق دوام الحذر مقروناً بالترحم .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إشفاق على النفس أن تجمع إلى العناد
وإشفاق على العمل أن يصير إلى الضياع
وإشفاق على الخليقة لمعرفة معاذيرها .

والدرجة الثانية إشفاق على الوقت أن يشوبه تفرق

وعلى القلب أن يواحه عارض

وعلى اليقين أن يداخله سبب .

والدرجة الثالثة إشفاق يصون سعيه من العجب

ويكف صاحبه عن محاصمة الخلق

ويحمل المرید على حفظ الحد .

۱۴ — باب الخشوع

قال الله عز وجل: ﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ

قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ﴾

الخشوع خمود النفس وهمود الطباع لمتعاضم أو مفزع .

وهو على ثلاث درجات :

در سطر ۵ بجای «تجمع» در نسخه «تجنح» خوانده میشود .

سطر ۱ بجای «على اليقين» در نسخه «و، پ» «على النفس»

۱۳ باب اِشْفَاق (- ترس دایم)

خدای عزوجل فرماید: « بگویند که ما در پیش، میان اهل ما، مشتاقان بودیم و اِشْفَاق دوامِ حذر است که مقرون با ترس باشد .
و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : اشفاق است بر نفس ، تا مبادا جهنده به عناد شود .

واشفاق است بر عمل ، تا مبادا رونده سوی صیاح شود .

واشفاق بر خلق است ، در شناختن معاذیر آنان

۲ - درجه دوم : اشفاق بر وقت است ، تا مبادا در آن تفرقه (- بر اگندگی)
شایبه آرد .

واشفاق بر قلب است ، تا مبادا آنرا در رخنه بی‌مراحمه گردد .

واشفاق بر یقین است ، تا مبادا سبب در آن مداخله آید .

۳ - درجه سوم : اشفاق است که سعی سعی صاحب آنرا از خود بسندی
نگهدارد .

و صاحب آنرا از مخاصمه اخصی بر کنار دارد .

و بر مرتبه نگهداری خدا را تحمل کند .

۱۴ - باب خُشوع - ترس از روی حرمت

خدای عزوجل فرماید: « آبا وقت آن نرسید، مومن را زنده بماند تا آن
نرسد برای خدا در خدای ، و آنچه از حقش

خشوع آنست که نفس از جوس و وسوسه و طبع از محسوسات دور
آید و متراک و مایل باشد .

و آنرا سه درجه است :

۱- در درجه نخستین اشفاق (سطره) بر همه سعادت دل حس می‌شود . تا مبادا گراونده به
عناد شود .

۲- در درجه دوم اشفاق (سطره) بر همه سعادت دل حس می‌شود . و اشفاق بر همه
است تا مبادا کسی در آن مداخله کند (نفس به محسوسات)

الدرجة الأولى التذلل للأمر

والاستسلام للحكم

والانتضاع لنظر الحق .

والدرجة الثانية ترقب آفات النفس والعمل

ورؤية فضل كل ذي فضل عليك

وتنسم نسيم الفناء .

والدرجة الثالثة حفظ الحرمة عند المكاشفة

وتصفية الوقت من مراياة الخلق

وتجريد رؤية الفضل .

١٥ - باب الإخبات

قال الله عز وجل : ﴿ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴾ .

الإخبات من أوائل مقام الطمأنينة

وهو ورود المأمن من الرجوع والتردد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تستغرق العصمة الشهوة

وتستدرك الإرادة الغفلة

ويستهوئ الطلب السلوة .

والدرجة الثانية أن لا ينقص إرادته سبب

ولا يوحش قلبه عارض

ولا تقطع الطريق عليه فتنة .

سطر ٣ (أزاجير) بجای « ينقص » در نسخه ن « ينقص » .

۱ - درجه نخستین : گردن نهادن به فرمان است

و تسلیم شدن به حکم

و سر افکندن به نظر حق.

۲ - درجه دوم : مراقب بودن بر آن آفات است که بر نفس و عمل بیاید

و دیدن فضل هر کسی است که بر تو دارای فضل باشد

و نوازش یافتن از وزش نسیمِ فنا.

۳ - درجه سوم : حفظ حرمت است ، در هنگام مکاشفه

وصاف داشتن وقت ، از گمرو دار خلق

و مجرد داشتن رؤیتِ فضل (فضل او تعالی).

۱۵ - بابِ اِخْبَاتٍ = نرم خوئی

خدای عزوجل فرماید : و مژده بده، نیایش کنندگان آرام دل و نرم خوی را

اِخْبَاتٍ از اوایل مقاماً طمأ نیت است .

و آن در آمدن است در جای آس (خطر) بازگشت و زرد .

و آنرا سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آنکه دران ، عصمت ، غرق کند شهوت را

و اراده ، چاره کند غفات را

و طلب ، نابود سازد سلوت (- تسای بیجا)

۲ - درجه دوم : آنست که ، سببی ، ارادت را نقصی نرساند

و عارضه بی ، قلب را به وحشت (- دور افسادگی) نبرد از

و فتنه بی ، راه را بروی قطع نکند .

در درجه دوم اِخْبَاتٍ سطر ۳ ، از آخر ، نسخه بدل حسن برجه ۵ ، میشود : سببی را ارادت نشکند

والدرجة الثالثة أن يستوى عنده المدح والذم
وتدوم لأئمة لنفسه

ويعنى عن نقصان الخلق عن درجته .

۱۶ - باب الزهد

قال الله عز وجل : ﴿بِمَقِيَّةٍ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

الزهد إسقاط الرغبة عن الشيء بالكافية

وهو للعامة قربة

وللمريد ضرورة

وللخاصة حسنة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الزهد في الشبهة بعد ترك الحرام

بالخذر من المعتبة

والأنفة من المنقصة

وكرهه مشاركة الفساق .

والدرجة الثانية الزهد في الفضول وما زاد على المسكة والبلاغ من القوت

باغتنام التفرغ إلى عمارة الوقت

وحسم الجأش

والتحلي بحلية الأنبياء والصديقين .

در تعریف زهد (سطر ۶) در نسخه های ن و ۱۰ ص بجای «با کله» چنین

خوانده میشود: «بالکلفه»

«خسه» در سطر ۹ در نسخه های ن و ۱۰ «خشیه» خوانده میشود .

در سطر ۱۱ از خبر: جای «غی» المسکة در نسخه های ن و ۱۰ «غی المسکة»

درجه سوم آنکه ، نزد او ، مدح و ذم برابر شود
و در سلامت کردنِ نفسِ خود ، هایدار گردد
و بر نقصانِ خلق ، در برابر درجه خویش ، نابینا باشد .

۱۶- باب زهد (پارسانی)

خدای عزوجل فرماید : « آنچه نزد خدای باقی است ، شما را نیکو باشد
زهد فرو افتادن رغبت است ، بکلی ، از چیزی :
و آن ، عامه را قربتی باشد

و مرید را ضرورتی باشد
و خاصه را نخستینی باشد .

و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین : زهد است درباره شبهت ، بعد از تركِ حرام :

از روی حذر ، از آنچه موجب عتاب شود

و از روی آزر ، از آنچه نقصان رساند

و از روی کراهیت ، از همراهی با فاسقان

۲- درجه دوم : زهد است درباره فاضل ، و سازاد از حاجت ، و از اندازه

قوت - روزی

تا آنکه فراغتی غنیمت آید ، برای عمارت کردنِ وقت را

و برای بریدن آشفنگی را

و برای آراستن خوش را ، با رایش پیاپی و سحر بیاد .

ترجمه نسخه بدلها: سطر ۶ زهد فرو افتادن رغبت است از چیزی ، تا تکلف آوردن سرحو .
سطر ۹: خاصه را هراسی نباشد .

سطر ۴: (از بانی): سازاد از گمانی .

والدرجة الثالثة الزهد في الزهد بثلاثة أشياء :
باستحقاق ما زهدت فيه

واستواء الحالات عندك

والذهاب عن شهود الاكتساب

ناظراً إلى وادي الحقائق

١٧ - باب الورع

قال الله عز وجل : ﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ .

الورع توقُّ مستقصى على حذر . أو تخرج على تعظيم .

وهو آخر مقام الزهد للعامّة

وأول مقام الزهد للمريد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجنّب القبائح

لصون النفس

وتوفير الحسنات

وصيانة الإيمان .

والدرجة الثانية حفظ الحدود عند ما لا بأس به

إبقاءً على الصيانة والتقوى

وصعوداً على الدناءة

وتخلصاً عن اقتحام الحدود .

والدرجة الثالثة التورّع عن كل داعية

تدعو إلى شتات الوقت والتعلق بالتفرّق

وعارض يعارض حال الجمع .

در بیان درجه اول ورع (سطر ۱۴) در نسخه ص «توقیر» بجای «توفیر»

- ۳- و درجه سوم : زهد در زهد است ، به سه چیز :
- با احتیاط نگریستن (زاهدی خویش) و آنچه را در آن زهد ورزیده پی
با یکسان نگریستن همه حالات
با زدودن نگرش بسوی اکتساب (بهره گیری)
با ناظر بودن بسوی وادی حقایق .

۱۷- باب ورع - پرهیزگاری

- خدای عزوجل فرماید : « وجامه خود را با لیزه کن ! »
ورع آنست که تا آخرین اندازه پرهیزگار باشی ، یا از روی بزرگداشت
خدای ، (برخود) سخت گیر باشی
و آن مقام واپسین زهد است ، عامه را
و مقام نخستین زهد است ، مرید را
و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین : اجتناب ورزیدن از قبیاح
برای نگهداری نفس
و برای بسیاری حسنات

و برای نگهداری ایمان!

- ۲- درجه دوم : نگهداشتن حدود است ، (حتی) درباره آنچه در آن بدی نباشد.
برای پایداری در صیانت تقوی
و برای ها گذاشتن برد نائت
و برای خلاصی یا فتن از سر لشی از حدود .

۳- درجه سوم : ورع داشتن است از هر داعیه

- که سبب تشنت وقت و وابستگی به تفرقه (_) را کندگی شود
و از در عارضی ده حال جمع (_) را پراکندگی را عارضه رساند .

سطر ۱۴- ترجمه نسخه بدل :- ورع است و فار حسنات .

۱۸ - باب التبتل

قال الله عز وجل : ﴿ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴾ .
التبتل الانقطاع بالكليّة

وقوله ﴿ إِلَيْهِ ﴾ دعوة إلى التجريد المحض .
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجريد الانقطاع عن الحظوظ واللحوظ إلى العالم
خوفاً * أو رجاءً * أو مبالاةً بحالٍ :

بحسب الرجاء بالرضى

وقطع الخوف بالتسليم

ورفض المبالاة بشهود الحقيقة .

والدرجة الثانية تجريد الانقطاع عن التعرّيج على النفس
بمجانبة الهوى

وتنسم روح الأنس

وشتم برق الكشف .

والدرجة الثالثة تجريد الانقطاع إلى السبق
بتصحيح الاستقامة

والاستغراق في قصد الوصول

والنظر إلى أوائل الجمع .

۱۹ - باب الرجاء

قال الله عز وجل : ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ﴾ .

در مسطر ۳ در نسخہ ن بعد از «انقطاع» کلمه «إليه» نیز آمده است .

۱۸- باب تبیتل - باز گشتن (و بریدن از غیر او)

خدای عزوجل فرماید: « بریده شو (از مردمان و بازگرد) بسوی او»
تبیتل انقطاع است بکلی.

این که او (تعالی) فرموده «بسوی او»، دعوت است بسوی تجرید محض.

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین تجرید: انقطاع است از حظ ها و از چشمداشت های جهان،

با بریدن رجاء توسط رضا

با قطع خوف، توسط تسلیم

و با فرو گذاشتن مبالغات، از راه مشاهده حقیقت.

۲- درجه دوم تجرید: انقطاع است از همخوانی با نفس

با کناره گیری از هوا (وهوس)

با وزیدن نسیم انس

با چشم داشتن بر برق کشف.

۳- درجه سوم تجرید: انقطاع است بسوی سبقت (و پیشی)

با درست ساختن استقامت

و با استغراق در قصد وصول

و نظر بسوی اوایل جمع (= ناپراگندگی)

۱۹- باب رجاء (امید واری)

خدای عزوجل فرماید: « شمارا باشد در پیا میر خدای نمونه خوب

برای کسی که امید دارد از خدای و روز آخرت»

سطر ۳- ترجمه نسخه بدل: تبیتل انقطاع است بپاس او (تعالی) بکلی.

الرجاء أضعف منازل المرید

لأنه معارضة من وجه

واعترض "من وجه .

وهو وقوع في الرعونة في مذهب هذه الطائفة
إلا ما فيه من فائدة واحدة

ولها نطق باسمه التنزيل والسنة

ودخل في مسالك المحققين

وتلك الفائدة أنه يفتأ حرارة الخوف

حتى لا يعدو إلى الإياس .

"والرجاء على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رجاء يبعث العامل على الاجتهاد

ويولد التلذذ بالحكمة

ويوقظ اسماحة الطباع بترك المناهي .

والدرجة الثانية رجاء أرباب الرياضات

أن يبلغوا موقفاً تصفو فيه هممهم

برفض الملهوآت

ولزوم شروط العلم

واستقصاء حدود الحمية .

والدرجة الثالثة رجاء أرباب طيب القلوب

وهو رجاء لقاء الحق عز وجل

الباعث على الاشتياق

المنغص للعيش

المزهد في الخلق .

در سطر ۸ در نسخه ن، و، ف بجای « یفتاء » چنین خوانده میشود: « یفنی »

رجاء، ضعیف ترین منازل مؤید است
زیرا آن معارضه است از وجه او
و اعتراض از وجه او
و آن در مذهب این طایفه، قوی افتاد است در رعونت (سی و نادانو)
به جز فایده مندی یگانه که در آن است
و از آن در قرآن و سنت و کلام
و در مسالک محققان آمده
و فایده مندی آنست که: حرارت خوف را بر شدم
تا (کار) به ناامیدی نکشد
و رجاء بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین: رجاء، عامل را بسوی جهنم برانگیزد
و آن، لذت برداری از خدمت به او تعالی، اتوا سآدم
و بهیچوای طبع عام، او به ترک بهیچ بیدار آید.

۲ - درجه دوم: رجای ارباب ریاضت باشد
که برسد به ایسی گامی که در آن همت های ایشان عاف شود
با فرو گذاشتن لذت طلبی ها

و لزوم مشروطی عام

و فرارسیدن به دورترین حد و بهر عمیق و نگاه آید

۳ - درجه سوم: رجای پاکدلان باشد

و آن رجای تقای حق عزوجل است

که از کبر زده استقامت باشد

مفلس آید غرض از بیجهان

و سبب پرهیز از مردمان.

احمر سطر ۸: برجه بسعه بدل: حرارت خوف را فنا کند.

٢٠ - باب الرغبة

قال الله عز وجل : ﴿ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ﴾ .

الرغبة ألحق بالحقيقة من الرجاء

وهي فوق الرجاء

لأن الرجاء طمع يحتاج إلى تحقيق

والرغبة سلوك على تحقيق .

والرغبة على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رغبة أهل الخير تتولد من العلم

فتبعث على الاجتهاد المنوط بالشهود

وتصون السالك من وهن الفترة

وتمنع صاحبها من الرجوع إلى غثاء الرخص .

والدرجة الثانية رغبة أرباب الحال

وهي رغبة لا تبقى من المجهود إلا مبذولاً

ولا تدع للهمّة ذبولاً

ولا تترك غير المقصود مأمولاً .

والدرجة الثالثة رغبة أهل الشهود

وهي تشرف تصحبة بقيّة

وتحملة همّة نقيّة

لا تبقى معه من التفرق بقيّة .

۲۰- باب رغبت = خریداری

خداوند عزوجل فرماید: «میخوانند مرا، از روی رغبت و رهب»

رغبت پیوست شونده است به حقیقت، بیشتر از رجاء

و بالاتر است از رجاء

زیرا که رجاء، امیدواری است، تا به تحقیق رسید

و رغبت، رهیمائی در راه تحقیق است.

و رغبت بر سه درجه باشد:

۱ - درجه نخستین: رغبت اهل فراست، که از علم ژاید:

و آن رغبت، بسوی جهاد (کوشش) انگیزد، که منوط به شهود است

و مالک را، از هستی مستی بر کنار دارد

و صاحب خود را، از رجوع به ناچیزی رخصت نماید دارد.

۲ - درجه دوم: رغبت از باب حال است:

و آن رغبت برین است، که هیچ کوشش ناکرده نماند

و برین که، همت درستی نماند

و برین که، غیر از مقصود حقیقی دیگر آرزوئی نماند.

۳ - درجه سوم: رغبت اهل شهود است:

و آن نگاه دوخون است که همراه اخلاقی برسی باشد

و همت پاکیزه، آنرا برپای دارد

و با آن، از تفرقه، سپردگی، هیچ نماند.

قسم المعاملات

وأما قسم المعاملات فهو عشرة أبواب وهي :
الرعاية * والمراقبة * والحرمة * والإخلاص * والهديب
والاستقامة * والتوكل * والتفويض * والثقة * والتسليم .

٢١ — باب الرعاية

قال الله عز وجل : ﴿ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَابِهَا ﴾
الرعاية صونٌ بالعناية

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رعاية الأعمال

والدرجة الثانية رعاية الأحوال

والدرجة الثالثة رعاية الأوقات .

فأما رعاية الأعمال فتوفيرها بتحقيقها

والقيام بها من غير نظر إليها

وإجراؤها مجرى العلم لا على التزين بها .

وأما رعاية الأحوال فهي أن يعد الاجتهاد مراياة

والنفس تشبعا

والحال دعوى .

سوم :

بخش معاملات

بخش معاملات راده باب است :

رعایت مراقبت حرمت اخلاص تہذیب
امتقامت توکل تفویض ثقہ تسلیہ

۲۱- باب رعایت = کوشیدن بہ راستا کردن

خداوند عزوجل فرماید : «رعایت آنرا ، چنانکہ می شایست
نکردند .»

رعایت ، نگہداری است با عنایت (با توجہ) .

و آن بر سه درجہ باشد :

درجہ نخستین ، رعایت اعمال است

و درجہ دوم ، رعایت احوال است

و درجہ سوم ، رعایت اوقات است .

۱- و اما رعایت اعمال : آنست کہ اعمال نیکو ، ناچیز شمرده شود

تا وقت با بد

و برپا داشته شود ، و بران چشمہ اشعی نباشد

و اجراء شود ، از مجرای علم ، و نہ برای آرایش

۲- و اما رعایت احوال : آنست کہ جہد (شخصی) ، بیہودگی

بشمار آید

و نفس (دم زدن) ، سیر بودن بہش از اندازہ در نظر آید

و حال ، دعوائی (بیجا) بحساب آید .

وأما رعاية الأوقات فإن يقف مع خطوه
ثمّ أن يغيب عن خطوه بالصفاء من رسمه
ثمّ أن يذهب عن شهود صفوه .

٢٢ — باب المراقبة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وِلَا ذِمَّةً﴾
المراقبة دوام ملاحظة المقصود .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى مراقبة الحق في السير إليه على الدوام

بين تعظيم مذهل

ومداناة حاملة

وسرور باعث .

والدرجة الثانية مراقبة نظر الحق إليك

برفض المعارضة

وبالإعراض عن الاعتراض

ونقض رعونة التعرض .

والدرجة الثالثة مراقبة الأزل

بمطالعة عين السبق

استقبالا لعلم التوحيد

ومراقبة ظهور إشارات الأزل

على أحيان الأبد

ومراقبة الخلاص من ربطة المراقبة .

در آغاز باب مراقبه نسخه ص، و، ف، آیه کربمه، «فارتقب»، انهم مرتقبون»

۳- و اما رعایت اوقات آنست که (نخست) بر خطوه بر ایستد
سپس از خطوه دور رود، و خود را از رسم (ظاهری)
آن صفا بخشد (- آزاد کند)
سپس، از مشاهده آن صفا بافتن خود، نیز بگذرد.

۲۲ - باب مراقبت = بکوشید ن

خدای عزوجل گوید: «مراقب نباشند در مومن، نه پیمانی و نه ذمته»

مراقبت دوام ملاحظه است، مقصود را

و آن بر سه درجه است:

- درجه نخستین: مراقبت است بسوی حق، با ره نوردی پیوسته بسویش:

میان تعظیمی، که دلبسته است کند

و نزدیکی بی، که برگیرد

و شادمانی بی، که برانگیزد.

۲- درجه دوم: مراقبت کردن تو، بر آنست که حق بر تو بگردد:

بافرو گذاشتن معارضه

و دوری جستن از اعتراض

و شکستن بسوی (وسعتی) تعرض.

۳- درجه سوم: مراقبت کردن ازل است:

با مطالعه عین سبقت (- پیشی)

پیش بافتن بسوی علم توحید

و مراقبت ظهور اشارت ازل

و هنگام دم های ابدی

و مراقبت خلاصی از پیوند مراقبت.

سطر ۶- در آغاز باب مراقبت، آنکه فرانی که در دیگر نسخه های خطی آمده حسن
ترجمه مرشود: «مراقب باش، که ایشان مراقب اند!»

۲۳ — باب المحرمات

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِنْدَ رَبِّهِ ﴾ .

الحُرْمَة هي التحرّج عن المخالفات والمجاسرات .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تعظيم الأمر والنهي

لا خوفاً من العقوبة * فيكون خصومةً للنفس

ولا طلباً لمثوبة * فيكون مسترقاً للأجرة

ولا شاهداً للجسد * فيكون متديناً بالمرآة

فانّ هذه الأوصاف كلها شُعبٌ من عبادة النفس .

والدرجة الثانية إجراء الخبر على ظاهره

وهو أن يبقى أعلام توحيد العامة الخبرية على ظواهرها

لا يتحمّل البحث عنها تعسفاً * ولا يتكلّف لها تأويلاً

ولا يتجاوز ظواهرها تمثيلاً * ولا يدعى عليها إدراكاً أو توهماً .

والدرجة الثالثة صيانة الانبساط أن تشوبه جرأة

وصيانة السرور أن يداخله أمن

وصيانة الشهود أن يعارضه سبب .

مطرق ۹ - بجای « للمجد » در نسخه های ق، و، ن « لأحد » خوانده میشود .

۲۳- باب = حرمت آزر م داری

خدای عزوجل فرماید: «وآنکه تعظیم دارد، حرمت های خداوند را

آن راه، نیکو باشد او را، نزد پروردگارش»

حرمت، دست گرفتن است از مخالفت ها و سرکشی ها

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: تعظیم ابرو نهی

نه از بر سر عقوبت - که آن پیکار برای خود باشد

و نه در جستجوی ثواب - که آن پند اجرت شدن است

و نه با نگرش بر کوشش خود - که آن، دیدن آری از روی ریاست.

زیرا، این صفت ها، همه شعبه های بدگی به نفس باشد.

۲- درجه دوم: اجرای (فرمایش شامل در اخبار است، از روی ظاهر آن.

آنست که اعلام توحید بر عالمه، سپیدی بر خیر، از روی خواهش آن باقی بماند،

بدون آنکه بحث را بزور تحمل کند - و یا تبا و یسی را تکلف کند

و یا تمثیلی از خواهش آن تجاوز آید - و یا از روی ادراک و مدار،

در آن دعوی شود

۳- درجه سوم: مصون داشتن البساط از نزدیکان خواص است

با بیاد امیزی به شاخه گیتاخی مدد

و مصون داشتن سرور است، تا مباد این امین برسد. بداشش کلان

در آن دخالتی نماید.

و مصون داشتن شهود است، تا ادا میباید، آن عارضه بین آرد.

سطر ۹: نسخه بدل، جنس برجه میسود، و نه ناگرس برحد.

٢٤ - باب الإخلاص

قال الله عزّ وجلّ: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ .
الإخلاص تصفية العمل من كل شوب .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إخراج رؤية العمل من العمل
والخلاص من طلب العوض على العمل
والنزول عن الرضى بالعمل .

والدرجة الثانية الحجل من العمل مع بذل المجهود
وتوفير الجهد بالاحتماء من الشهود
ورؤية العمل في نور التوفيق من عين الجود .

والدرجة الثالثة إخلاص العمل بالخلاص من العمل
تدعه يسير مسير العلم
وتسير أنت مشاهداً للحكم
حرّاً من رقّ الرسم .

٢٥ - باب التهذيب

قال الله عزّ وجلّ: ﴿فَلَمَّا أَفَلَّ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ .
التهذيب محنة أهل البدايات

وهو شريعة من شرائع الرياضة
وهو على ثلاث درجات :

۲۲- باب اخلاص = ویژه کردن

خدای عزوجل فرماید: «آیا دین خالص، خدای را نیست؟»
اخلاص تصفیه عمل است، از هر شایبه.

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: اینکه رویت (ارزش دادن) عمل خود را،
از عمل خارج کند
و از طلب عوض در برابر عمل خود، خلاص یابد

و (ادعای) رضایت را، در باره عمل خود ترک کند.

۲- درجه دوم: شرمسار بودن از عمل خود است، با همه بذل جهد

و بیش ساختن جهد است، با پرهیز از (بزرگ) دیدن آنرا

و دیدن عمل را، در نور توفیق (خدای تعالی)، و

دانستن که از عین جود (خدای تعالی) آمده.

۳- درجه سوم: خالص ساختن عمل است، با خلاصی یافتن از عمل

بگذارش، تا بر مسیر علم میر کند

و خود مهر گنی، و مشاهد حکم باشی

و خود را از بند رسم (ها) آزاد گنی.

۲۵ - باب تهذیب (= پاکیزگی)

خدای عزوجل فرماید: «چون ناپدید شد، گفت دوست ندارم

ناپدید شوندگانرا!»

تهذیب، معنیت اهل بدایات (سرآغاز) است

و آن راهی است از راه های ریاضت،

و آن بر سه درجه است:

الدرجة الأولى تهذيب الخدمة
أن لا تخالجه جهالة

ولا تسوقها عادة

ولا تقف عندها همّة .

والدرجة الثانية تهذيب الحال

وهو أن لا يجمع الحال إلى علم

ولا يخضع لرسم

ولا يلتفت إلى حظّ .

والدرجة الثالثة تهذيب القصد

وهو تصفيته من ذلّ الإكراه

وتحفّظه من مرض الفتور

ونصرته على منازعات العلم .

٢٦ — باب الاستقامة

“ قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ ﴾ .

قوله عزّ وجلّ ﴿ إِلَيْهِ ﴾ إشارة إلى عين التفريد .

والاستقامة روح تحيي بها الأحوال

كما تربو للعامّة عليها الأعمال

وهي برزخ بين أوهاد التفرّق وروابي الجمع .

وهي على ثلاث درجات :

۱ - درجه نخستین : تهذیب خدمت است :

تامبادا، جهالتی، آنرا زیانی رساند

تامبادا، عادتی، آنرا (بیجا) موق دهد

تامبادا، نگرانی بی‌در برابر آن ایستد.

۲ - درجه دوم : تهذیب حال است :

تامبادا، حال، از دست علم، بی‌لگام شود

تامبادا، حال، دستخوش رسم (ها) شود

تامبادا، حال، بسوی حفظ گراید.

۳ - درجه سوم : تهذیب قصد است :

قصد از ذلت، اکراه صاف باشد

و از بیماری فتور برکنار گردد

و در منازعات با علم، دستگیری یابد.

۲۶ - باب استقامت = هموار بودن

خدای عزوجل فرماید : « راست بروید ، بسوی او ! »

اینکه خدای عزوجل فرموده « بسوی او » ، اشاره به عین تفرید

(یگانه کردن همت) است ، و استقامت روح ، که با آن احوال زنده شود ،

و نیز عامه را ، به آن ، اعمال پرورده شود

و آن برزخی است ، میان کودال‌های پراکندگی

و بلندی‌های نا پراکندگی

و آن بر سه درجه است :

الدرجة الأولى الاستقامة على الاجتهاد في الإقتصاد

لا عادياً رسم العلم

ولا متجاوزاً حد الإخلاص

ولا مخالفاً نهج السنّة .

والدرجة الثانية استقامة الأحوال

وهي شهود الحقيقة لا كسباً

ورفض الدعوى لا علماً

والبقاء مع نور اليقظة لا تخمضاً

والدرجة الثالثة استقامة بترك رؤية الاستقامة

وبالغيبية عن تطلب الاستقامة

بشهود إقادة الحق وتقويمه عزّ اسمه .

٢٧ — باب التوكّل

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَعَسَى اللَّهُ فِتْنَوْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

التوكّل كلة الأمر كلة إلى مالكة . والتعويل على وكالته .

وهو من أصعب منازل العامة عليهم

وأوهى السبل عند الخاصة

لأنّ الحقّ قد وكل الأمور كلتها إلى نفسه

وأبأس العالم من ملك شيء منها .

وهو على ثلاث درجات

كلّتها تسير مسير العامة .

۱ - درجه اول : استقامت بر کوشش است ، در میان روی

بدون پا گذاشتن بر رسم علم

بدون تجاوز کردن از حدّ اخلاص

و بدون مخالفت به نهج سنت .

۲ - درجه دوم : استقامت احوال است :

و آن مشاهده حقیقت است ، بدون (آنکه) مشاهده کسبی باشد

و آن فرو گذاشتن دعوی است ، بدون آنکه آن

فرو گذاشتن از روی علم باشد .

و آن باقی ماندن با نور بیداری است ، بدو

آنکه از روی تحفظ باشد

۳ - درجه سوم : استقامت است ، با ترک رویت استقامت

و باندیدن اینکه استقامت طلب شده است

و با مشاهده اینکه حق ، عزامه ، استقامت دهد ، و قوام بخشاید .

۲۷ - باب توکل

خدای عزوجل فرماید: «و بر خدای توکل کنید ، اگر هستید مؤمنان»

توکل ، سپردن همه کار است ، به دارنده آن ، و دل آرام داشتن بروکالت او

و آن از سخت ترین منازل باشد ، عامه را

و سخت ترین راه باشد ، خاصه را

زیرا که ، حق همه امور را بر خود توکل کرده

و جهان را ، از دارا بودن چیزی از آن ، مایوس ننوده

و آن بر سه درجه است ؛ -

که هر یک مسیر عامه را میرمی کند ؛

الدرجة الأولى التوكل مع الطلب • ومعاطاة السبب

على نيّة شغل النفس

ونفع الخلق

وترك الدعوى .

والدرجة الثانية التوكل مع إسقاط الطلب • وغضّ العين عن السبب

اجتهاداً في تصحيح التوكل وقمع تشرف النفس

وتفرغاً إلى حفظ الواجبات .

والدرجة الثالثة التوكل مع معرفة التوكل • النازعة إلى الخلاص من علّة التوكل

وهو أن يعلم أن ملكة الحقّ تعالى للأشياء ملكة عزّة

لا يشاركه فيها مشارك

فيكل شركته إليه .

فإنّ من ضرورة العبودية أن يعلم العبد أن الحقّ هو مالك الأشياء وحده

٢٨ — باب التفويض

قال الله عزّ وجلّ ، حاكياً عن مؤمن آل فرعون : ﴿ وَأَفْوَضْ

أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴾ .

لتفويض أطف إشارةً وأوسع معنًى من التوكل

فإنّ التوكل بعد وقوع السبب

والتفويض قبل وقوعه وبعده

وهو عين الاستسلام

والتوكل شعبة منه .

۱ - درجه نخستین ، تو کُل یکجا باد داشتنِ طلب است ، و برگرفتنِ مسبب (برای آن)

با نیت مشغول داشتنِ نفس را
و نفع رساندنِ خلق را

و ترك کردنِ دعوی (بیجا) را

۲ - درجه دوم : تو کُل یکجا با فر و انداختنِ طلب است ،

و چشم پوشیدن از مسبب (برای آن)

از روی کوشش ، برای درست ساختنِ تو کُل ، و برای جلوگیری بلند -
پروازیِ نفس

و فراغت بخشیدنِ خود را ، برای حفظِ واجبات .

۳ - درجه سوم : تو کُل کردنِ است در حالِ شناسائیِ تو کُل :

آن شناساییِ بی که برای خلاصی از علت (و نقص) آن سازگار افتد .

و آن است که بداند ، ملکیت (مالکیت) حق تعالی بر اشیاء

ملکیتِ عزت است

هیچ انباز را در آن انبازی نیست

تا شرکتِ خود را بوی تو کیل کند .

و از ضرورتِ بندگی است ، که بندد ، بداند ، که حق ، به تنها مالکِ اشیاء است .

۲۸ - باب تفویض (= واگذاریِ کار بخدای تعالی)

خدای عزوجل ، از مؤمنی در آلِ فرعون حکایه کرده فرماید که گفت :

« تفویض کردم کار خود را بخدای ، که خدای بیناست بر بندگان . »

تفویض را اشارتی است ، لطیف تر از تو کُل ، و معنایی وسیع تر از آن :

زیرا تو کُل ، بعد از وقوعِ مسبب آید

و تفویض ، پیش از وقوع ، و هم پس از وقوعِ مسبب باشد

و آن عینِ استسلام است

و تو کُل شعبه‌بی از آن باشد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعلم أن العبد لا يملك قبل عمله استطاعة
فلا يأمن من مكر

ولا ييأس من معونة

ولا يعول على نيّة .

والدرجة الثانية معاينة الاضطرار

فلا ترى عملاً مُنجياً

ولا ذنباً مهلكاً

ولا سبباً حاملاً .

والدرجة الثالثة شهودك انفراد المحقق

بملك الحركة والسكون

والقبض والبسط

ومعرفته بتصريف التفرقة والجمع .

٢٩ — باب الثقة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَإِذَا خِفتِ عَليهِ فَالتَّقيهِ فِي اليَمِّ ﴾

الثقة سواد عين التوكل

ونقطة دائرة التفويض

وسويداء قلب التسليم .

• و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین: آنکه بدانی که بنده، بیش از عمل خود، توانائی ندارد،

پس از مکر در امان نباشد

و از دستگیری ناامید نباشد

و بر نیت دلخوش نگردد .

۲- درجه دوم : معاینه (تست) ، نیازمندی (خود) را

پس نه پنداری که عملی نجات بخشای تو باشد

و نه آنکه گناهی موجب هلاک گردد

و نه سببی که حامل باشد .

۳- درجه سوم : مشاهده تست انفراد حق را

(که به تنهایی) مالک است حرکت و سکون را

(و به تنهایی) مالک است قبض و بسط را

و اوراست معرفت ، بردادن پراگندگی و ناپراگندگی .

۲۹- باب ثِقَّة - اُسْتَوَارِيْ اَمِيْد

خدای عزوجل فرماید : « و اگر می ترسی در باره اش ، پس او را

در رودخانه بینداز . »

ثِقَّة ، مردمک چشم تو کُل است

و نقطه دایره تفویض

و مغز دل تسلیم .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى درجة الإياس

وهو إياس العبد من مقاواة الأحكام
ليقعد عن منازعة الأقسام

وليتخلص من قحة الإقدام.

والدرجة الثانية درجة الأمن

وهو أمن العبد من فوت المقدور * وانتقاص المسطور
فيظفر بروح الرضى

وإلا فبغنى اليقين

وإلا فبظلف الصبر .

والدرجة الثالثة معاينة أولية الحق

ليتخلص من محن القصور

وتكاليف الحمایات

والتعريج على مدارج الوسائل .

٣٠ - باب التسليم

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا
قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ .

وفي التسليم والثقة والتفويض ما في التوكّل من الاعتلال

وهو من أعلى درجات سبيل العامة

وهو على ثلاث درجات :

در درجه دوم باب ثقة كلمه «انتقاص» در نسخه های ص، ن، ف «انتقاص»

در همین جا، بجای «فبغنى اليقين» در همین سه نسخه «فبعين اليقين»

در . طرما بهد بجای «فبظآف» در نسخه ق «فبطلب» و در نسخه ص «فبظلف»

و آن برسد درجه است :

۱- درجه نخست : درجه ناامیدی است :

و آن ناامیدی بنده است، از پنجه دادن با احکام،
و باز نشستن او، از فکر منازعه با قسمت،
تا خلاصی یا بد از وقاحت (مخالفت و) اقدام

۲- درجه دوم : درجه امن است :

و آن امن بنده است (با این بندار) که مقدور آمدنی است،
و مسطور دارای نقص

پس دست اندازد، به راحتِ رضا

و اگر آن نباشد، به بی نیازی یقین

و اگر آن نباشد، بر خود داری صبر.

۳- و درجه سوم : معاینه بر اولیتِ حق است

تا خلاصی یا بد : از محنت های قصدها

و از تکالیف نگهداری ها

و از بالا شدن بر مدارح و سیله ها.

۳۰- باب تسلیم

خدای عزوجل فرماید : « پس به پروردگارتو، که ایشان، ایمان نیاورند،
تا ترا حکم نسازند، درباره آن اختلافی که میانشان افتاده، و درباره
هرچه فیصله کنی، دلتنگ نگرددند، و تماماً تسلیم شوند. »

و همان علت (و نقصان) که در تو کمال است، در تسلیم و ثقه و توفیق
نور باشد.

و آن از بلند ترین درجاتِ راه پیمائی عامه است

و آن برسد درجه باشد :

ترجمه نسخه بدل ها: سطر ۷ آنچه مسطور است نقص یابد.

سطر ۹: و اگر آن نباشد، به عین یقین.

سطر ۱۰: و اگر آن نباشد، پس طلب صبر (در نسخه دیگر، پس بطلب صبر).

الدرجة الأولى تسليم ما يزاحم العقول مما يشق على الأوهام من الغيب
والإذعان لما يغالب القياس من سير الدوال والقسم
والإجاية لما يفرع المرید من ركوب الأحوال .

والدرجة الثانية تسليم العلم إلى الحال
والقصد إلى الكشف
والرسم إلى الحقيقة .

الدرجة الثالثة تسليم ما دون الحق إلى الحق
مع السلامة من رؤية التسليم
بمعينة تسليم الحق إياك إليه .

ء

- درجه نخستین: تسلیم کردن است، به هرچه سبب مزاحمتِ عقل‌ها شود، از (جمله) آنچه بر پندار او دشوار آید، از غیب و حق دادن، به هرچه بر قیاس غلبه کند، از روش‌دولت‌ها و قسمت‌ها، و اجابت کردن آنچه در هر اس‌افکنند بر ید را، هنگام مره‌سپاری بسوی احوال
- ۲- درجه دوم: تسلیم کردن است، علم را به حال و تسلیم کردن است، قصد را به کشف و تسلیم کردن است، رسم را به حقیقت
- ۳- درجه سوم: تسلیم کردن، هرچه را پائین‌تر از حق است، به حق با سلامت یافتن از اینکه، تسلیم را (کار خود) پنداری با معاینه اینکه، حق، خود، ترا بخودش تسلیم دهد!

قسم الأخلاق

وأما قسم الأخلاق فهو عشرة أبواب وهي :
الصبر * والرضى * والشكر * والحياء * والصدق
والإيثار * والحُلُق * والتواضع * والفتوة * والانبساط .

٣١ - باب الصبر

قال الله عز وجل : ﴿ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾ .

الصبر حبس النفس على جزع كامنٍ عن الشكوى .
وهو أيضاً من أصعب المنازل على العامة
وأوحشها في طريق المحبة

وأنكرها في طريق التوحيد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الصبر عن المعصية بمطالعة الوعيد

إبقاءً على الإيمان * وحذراً من الخزاء

وأحسنُ منها الصبر عن المعصية حياءً .

والدرجة الثانية الصبر على الطاعة

بالمحافظة عليها دوماً

وبرعايتها إخلاصاً

وبتحسينها علماً .

بخش اخلاق

بخش اخلاق ده باب است :

صبر	رضاء	شکر	حیاء	صدق
ایثار	خُلق	تواضع	فُتُوْت	انبساط

۳۱- باب صبر (=شکیبائی)

خدای عزوجل فرماید: « صبر کنی و صبر تو نباشد جز به (توفیق) خدای

صبر، حبس نفس است از گنه مندی، با وجود جزع (ناشکیبائی) نهانی

و آن نیز از دشوارترین منازل است عامه را

و وحشت انگیزترین (سبب دوری) در طریق محبت

و ناگوارترین در طریق توحید .

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: صبر از (ارتکاب) معصیت است؛ با در نظر داشتن

و عده مجازات

از روی پایداری و ایمان- و از روی حذر از جزاء

و بهترین آن، صبر از ارتکاب معصیت است، از روی حیاء-

۲- درجه دوم: صبر در طاعت (-فرمانبری) است

با پایداری بهم در آن

و بار عابت آن از روی اخلاص

و با بهبود بخشیدن آن از روی عاف-

والدرجة الثالثة الصبر في البلاء

بملاحظة حسن الجزاء

وانتظار رَوْحِ الفرج

وتهوين البليّة بعد أيادي المَنين
وتذكّر سوائف النِعَم .

وفي هذه الدرجات الثلاث من الصبر نزات

﴿ اصْبِرُوا ﴾ يعنى فى البلاء

﴿ وصَابِرُوا ﴾ يعنى عن المعصية

﴿ وَرَابِطُوا ﴾ يعنى على الطاعة .

وأضعفُ الصبر الصبر لله • وهو صبر العامة

وفوقه الصبر بالله • وهو صبر المرید

وفوقهما الصبر على الله • وهو صبر السالك .

٣٢ — باب المرضى

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ اِرْجِعِىْ اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴾

لم يدع فى هذه الآية للمتسخط إليه سبيلاً

وشرط للقاصد الدخول فى الرضى

والرضى اسم للوقوف الصادق حيث ما وقف العبد

لا يلتمس متقدماً ولا متأخراً

ولا يستزيد مزيداً

ولا يستبدل حالاً .

۳-درجه سوم: صبر کردن است در بلاء (آزمایش)

بدر نظر داشتنِ پاداش نیک

و انتظارِ آرامشِ کشایش

و سبک شدنِ آزمایش با شما رحمتِ ها (ای خدای)

و باتذکرِ نعمتِ های گذشته

در بارهٔ این سه درجهٔ صبر، چنین نازل شده است (در قرآن مجید):

ب- (ای آنانکه ایمان آورده اید) «صبر کنید!» یعنی در بلا (آزمایش)

۲- ب «صابرانه بچنگید» یعنی در مقابلِ معصیت

۳- ب «پیوسته و دلاورانه بچنگید» یعنی در راه طاعت

۱- ج- ضعیف ترین صبر- صبر است برای خدای، و آن صبرِ عامه است.

۲- ج- بالاتر از آن است - صبرِ بیاریِ خدای، و آن صبرِ مرید است

۳- ج- و بالاتر از هر دو است - صبرِ در برابرِ خدای - و آن صبرِ مالک است

۳۲- باب رضا (=خوشنودی و پسندگاری)

خدای عزوجل فرماید: «ای نفسِ آرام گرفته، باز گرد بسوی

پروردگارت، راضی و پذیرفته

خداوند، درین آیت، مرنا راضی را بسوی خود راهی نگذاشته

(پس) قصد کننده را دخول در رضا شرط است.

رضا نام توقف کردن صادقانه است، جائیکه (خداوند) بنده را وقف داده

بنده التماس نکند که پیشتر باهستهتر باشد)

طلبِ مزید نماید

و تبدیلِ حال نخواهد.

وهو من أوائل مسالك أهل الخصوص
وأشقيها على العامة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رضى العامة
وهو الرضى بالله رباً

بسخط عبادة ما دونه

وهذا قطب رحى الإسلام

وهو يطهر من الشرك الأكبر

وهو يصح بثلاث شرائط :

أن يكون الله عزّ وجلّ أحبّ الأشياء إلى العبد

وأولى الأشياء بالتعظيم

وأحقّ الأشياء بالطاعة .

والدرجة الثانية الرضى عن الله عزّ وجلّ

وبهذا الرضى نطق آيات التنزيل

وهو الرضى عنه فى كلّ ما قضى

وهذا من أوائل مسالك أهل الخصوص

ويصحّ بثلاث شرائط :

باستواء الحالات عند العبد

وبسقوط الخصومة مع الخلق

وبإخلاص من المسألة والإلحاح .

وآن از اوایل رهیمائی است ، خاصه را

و از شاقه ترین عامه را

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین: رضای عامه است :

و آن رضاست ، باینکه خدای پروردگار است

با نپذیرفتن بندگی هر چه پائین تر از او است

و این قطب آسیا منگه اسلام است

و شرك أكبر را بزدايد .

و آن درست شود به سه شرط :

۱- باینکه خدای عزوجل بنده را از هر چیز محبوب تر باشد

و از هر چیز تعظیم کردنی تر

و از هر چیز شایسته تر برای طاعت .

۲- درجه دوم: رضاست از خدای عزوجل

و آیات تنزیل (-قرآن مجید) از همین رضای سخن گوید

و آن رضاست بهر چه قضا رفته

و این از اوایل رهنوردی خاصه است .

و آن درست شود به سه شرط:

یکسان بودن حالات نزد بنده

فرو افتادن خصومت با خالق

خلاصی از سوال نمودن و از المعاح .

والدرجة الثالثة الرضى برضى الله
فلا يرى العبد لنفسه سخطاً ولا رضىً
فبيعته على ترك التحكّم وحسم الاختيار
وإسقاط التمييز ولو أُدخِل النار .

٣٣ — باب الشكر

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ ﴾ .

الشكر اسم لمعرفة النعمة لأنها السبيل إلى معرفة المنعم
ولهذا المعنى سمى الله تعالى الإسلام والإيمان في القرآن شكراً .

ومعاني الشكر ثلاثة أشياء :
معرفة النعمة

ثمّ قبول النعمة
ثمّ الثناء بها .

وهو أيضاً من سبل العامّة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الشكر في المحابّ

وهذا شكرٌ شاركت المسلمين فيه اليهود والنصارى والمجوس

ومن سعة برّ البارئ أنّه عنده شكراً

ووعده عليه الزيادة

وأوجب له المثوبة .

۲- درجه سوم: رضامت بر رضای خدا ای

آنکاه، بنده نه ناخشنودی و نه خشنودی را از بهر خویش بیند

(این حال) اورا بیانگیزد به ترکِ تحکم، و به بردنِ اختیار

و (بلکه) به فرو افکندنِ تمیز، گرچه درد و زخمش برند.

۳۳- باب شکر (= سپاس)

خداوند عزوجل فرماید: «انك از بنه گان من، شکر گزارند!»

شکر نامِ شناسائی نعمت باشد، و آنست راه شناسائی بخشندگاری نعمت،

و باین معنی، خداوند تعالی، اسلام و ایمان را در قرآن شکر نامیده است.

و معانی شکر سه چیز است:

معرفتِ نعمت

سپس، قبولِ نعمت

سپس، ثنا گفتنِ سپاسِ نعمت.

و آن نیز از راه های عامه است:

و آن بر سه درجه باشد:

۱- درجه نخستین: شکر برای دوست داشتن است

و این شکری است که در آن، مسلمانان بایهود و نصاری و

مجوس شریک باشد

و اینکه خدای آنرا شکر بشمارد، از بزرگیِ مهربانی اوست

و بران افزونی را وعده داده است

و برای آن ثواب واجب کرده.

والدرجة الثانية الشكر في المكاره

وهذا ممن يستوى عنده الحالات إظهار الرضى

وممن يميز بين الأحوال كظم الشكوى

ورعاية الأدب

وسلوك مسلك العلم

وهذا الشاكر أول من يدعى إلى الجنة .

والدرجة الثالثة أن لا يشهد العبد إلا المنعم

فاذا شهد المنعم عبوداً استعظم منه النعمة

وإذا شهد حباً استحلى منه الشدة

وإذا شهده تفريداً لم يشهد منه شدةً ولا نعمة .

٣٤ — باب الحياء

قال الله عز وجل : ﴿ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴾

الحياء من أوائل مدارج أهل الخصوص

يتولد من تعظيم منوط بواد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى حياءً يتولد من علم العبد بنظر الحق إليه

فيجذبه إلى تحمل المجاهدة

ويحمله على استقباح الجنابة

ويُسكته عن الشكوى .

والدرجة الثانية حياءً يتولد من النظر في علم القرب

فيدعوه إلى ركوب المحبة

ويربظه بروح الأنس

ويكره إليه ملابسة الخلق .

در نظر از اخير ، بجای « يسكته » در نسخه های ق ، و ، ف « يسكته »

۲- درجہ دوم : شکر است (حتی) در بارہ آنچه ناگوار افتد
و این از کسی کہ نزد او حالات یکسان باشد، اظہارِ رضاست
و از کسی کہ نزد او حالات متمایز باشد، در گذشتن از شکایت است
و رعایتِ ادب

و رہمائی بر او علم

چنین شکر گزار، اول کسی باشد کہ بہ بہشت خواندہ شود .

۳- درجہ سوم : آنست کہ بندہ جز بخشایندہ نعمت را ننگرد :

و چون بخشایندہ نعمت را از روی بندگی، بنگرد بزرگداشتِ نعمت او را کند

و چون او را از روی حب بنگرد، شدت از جانب

وی، او را گوار آید

و چون او را از روی تفرید بنگرد، آنگاہ،

نہ شدتش را بنگرد و نہ نعمتش را

۳۲- باب حیاء = شرم داری .

خداوند عزوجل فرماید : « آیا نمی دانند ، کہ ہرچہ را میکند ،

خدا ای می بیند ؟ »

حیاء از نخستین مدارج خاصگان است

و از تعظیمی زاید ، کہ بستہ بہ سہر باشد

و آن بر سہ درجہ است :

۱- درجہ نخستین حیاء زاید از آنکہ بندہ بداند ، حق بیرونگران است :

(آن حیاء) او را جذب کند بہ تحملِ مجاہدت

و او را بکشاند بہ قبیح انگاہن گہکاری

و او را خموش سازد از گلہ مندی

۲- درجہ دوم حیاء : زاید از نظر بندہ در علم قرب

(آن حیاء) بندہ را با محبت ہمراہ آید

و بہ آرامش انس دستساز

و از آمیزش خلق بیزار .

در سطر ۱ (از آخر) ترجمہ نسخہ بدل : او را سکون بخشد از گلہ مندی .

والدرجة الثالثة حياءً يتولد من شهود الحضرة
وهي التي تشوبها هيبة
ولا تقاويها تفرقة
ولا يوقف لها على غاية .

٣٥ — باب الصدق

قال الله عز وجل : ﴿ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَكُمْ ﴾ .
الصدق اسم لحقيقة الشيء بعينه حصولاً ووجوداً
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى صدق القصد

وبه يصح الدخول في هذا الشأن

ويُتلافى به كل تفریط

ويُستدرك كل فائت

ويُعمَّر كل خراب .

وعلاوة هذا الصادق أن لا يحتمل داعيةً تدعو إلى نقض عهد
ولا يصبر على صحبة ضد
ولا يقعد عن الجحد بحال .

والدرجة الثانية أن لا يتمنى الحيا إلا للحق

ولا يشهد من نفسه إلا أثر النقصان

ولا يلتفت إلى ترفيه الرخص .

درجه سوم حیاء: زاید از آنکه (بنده) مشاهده باشد، بر حاضر

بودن (خدای)

چنان حاضر بودن، که در آن نشانه هیبت باشد

و هیچ تفرقه بی در برابر آن نیفتد

و تا به غایت، در آن توقف نیاید.

۳۵- باب صدق = راستی

خداوند عزوجل فرماید: «و وقتی در کار عزم شود، چون با خدای

از روی صدق رفتار کنند، ایشانرا نیکو باشد»

صدق نام حقیقت شی باشد، بعینه، از روی حصول و دریافت آن

و آن بر سه درجه باشد:

۱- درجه نخستین صدق: قصد است

که بآن دخول درین رشته درست آید

و بآن هر کوتاهی تلافی گردد

و چاره هر چه شود که از دست رفته

و ساختن هر چه شود که خراب شده.

و نشانه صادق (درین صدق) آنست که چون به نقص عهدش خوانند

تعمل نکند.

و در صحبت با هر کسی که بر ضد (صدق) باشد، ناشکیبا شود

و در هیچ حال، از جدیت باز نشوید.

۲- درجه دوم صدق: آنست که زندگانی جز برای حق تمام نشود

و (بنده) از نفس خود جز اثر نقصان نگردد

و بسوی بخشایش رخصت ها، التفاتی نکند.

سطر ۳ ترجمه نسخه بدل: هیچ تفرقه بی در برابر آن نیفتد.

والدرجة الثالثة الصديق في معرفة الصديق

فانّ الصديق لا يستقيم في علم الخصوص إلاّ على حرف واحد
وهو أن يتفق رضى الحقيق بعدل العبد أو حاله أو وقته
وإتيان العبد وقصده

فيكون العبد راضياً مرضياً

فأعماله إذا مرضية

وأحواله صادقة

وقصوده مستقيمة .

وإن كان العبد كسبى ثوباً معاراً

فأحسن أعماله ذنب

وأصدق أحواله زور

وأصفي قصوده قعود

٣٦ - باب الإيثار

قال الله عز وجل : ﴿ وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾ .

الإيثار تخصيص واختيار

والأثرة تحسن طوعاً وتصحح كرهاً

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تؤثر الخلق على نفسك

فما لا يحرم عليك ديناً

ولا يقطع عليك طريقاً

ولا يفسد عليك وقتاً

۳ - درجه سوم صدق : در معرفتِ صدق است .
زیرا که صدق ، با علم خاصگان ، جز در حرف و احدراست نیفتد :
و آنکه رضای حق ، به عمل بنده ، و یا حال بنده ، و یا وقت بنده موافق افتد
و یا اینکه بنده قصد خو در ا بنا کند

پس بنده راضی باشد و خدای از و راضی

و آنگاه اعمال او موجب رضایت باشد

و احوال او صادق

و قصد های او مستقیم .

و اگر بنده جامعه عاریت (غیر از رضای حق) برتن کند :

پس بهترین اعمال او ، گناه شود

و صادقانه ترین احوال او ، تزویر گردد

و صاف ترین قصد های او ، باز نشسته نبی باشد .

۳۶ - باب ایثار = برگزیدن اولی تر را

خدای عزوجل فرماید : « و ایثار را بر خود نهد برند گر چه
خود ایشان را حاجتمندی باشد » .

ایثار ، تخصیص دادن (چیزی به کسی) و اختیار (گزینش) است

و اثر آن ، خواه معنوی ، نیکو باشد و درست آید

و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آنکه ایثار را از خویش بر خلق پذیری

(ایشان را ایثار کنی) همه آنچه را که ایثارش را دین و ادا دارد

و هر چه را که ایثارش طریق ترا قطع نسازد

و هر چه را که ایثارش وقت ترا فاسد نکند .

ويستطاع هذا بثلاثة أشياء :

بتعظيم الحقوق

ومقت الشحّ

والرغبة في مكارم الأخلاق

والدرجة الثانية إيثار رضى الله تعالى على رضى غيره

وإن عظمت فيه المحنّ

وثقلت به المؤنّ

وضعفت عنه الطول والبدن

ويستطاع هذا بثلاثة أشياء :

بطيب العُود

وحسن الإسلام

وقوّة الصبر .

والدرجة الثالثة إيثار إيثار الله تعالى

فإنّ الخوض في الإيثار دعوى في الملك

ثمّ ترك شهود رؤيتك إيثار الله

ثمّ غيبتك عن الترك .

٣٧ — باب الخلق

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَإِنَّكَ لَعَسَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ .

الخلق ما يرجع إليه المتكلف من نعته

واجتمعت كلمة الناطقين في هذا العلم أنّ التصوف هو الخلق

وجماع الكلام فيه يدور على قطب واحد

وهو بذل المعروف وكفّ الأذى .

و این به سه چیز آماده گردد :

بزرگداشتِ حقِ ها

بیزاری از زشتی و سخی

و رغبت به مکارمِ اخلاق .

۲- درجه دوم: ایثار کردن رضای دیگران است مررضای خدای تعالی را

حتی اگر در اثر آن، محنت‌ها بزرگ شود

و بارها (ی زندگی) گران آید

و از آن سرو سامان و تن ناتوان گردد .

و این به سه چیز آماده گردد :

نیکوئی بازگشت (بسوی او)

نیکوئی اسلام (و تسلیم به او) .

و قوت صبر:

۳- درجه سوم : ایثار کردن است، ایثار را به خدای تعالی

زیرا که خوض کردن تو در ایثار خودت دعوی کردن در مالکیت است

و ترک کردن تست رویت ایثار خدای را

و ناپدید شدن تست در آن گونه ترک کردن .

۳۷- باب خُلُقِ الخوی نیکو

خداوند عزوجل فرماید: «قرامت ای پیامبر! خُلُقِ عسیره»

خُلُقِ آنست که مکلف نعت او بمان بر گردد

سخنان گویندگان این علم برین جمع آمده که تصوف خُلُقِ است

و سخنان (ایشان) برین قطب واحد گرد آید

و آن بذل کردن نیکوئی‌ها و پرهیز کردن از اذیت‌ها و آزارهاست

وإنما يُدرك إمكان ذلك في ثلاثة أشياء :
في العلم . والجود . والصبر .
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعرف مقام الخلق
أنهم بأقدارهم مزبوطون
وفي طاقتهم محبوسون
وعلى الحكم موقوفون .
فتستفيد بهذه المعرفة ثلاثة أشياء :
أمن الخلق منك حتى الكلب
ومحبة الخلق إيتاك
ونجاة الخلق بك .

والدرجة الثانية تحسين خُلقك مع الخلق
وتحسينه منك أن تعلم أن كل ما يأتي منك يوجب عذراً
وكل ما يأتي من الخلق يوجب شكراً
وأن لا ترى له من الوفاء بسداً

والدرجة الثالثة التخلق بتصفية الخلق
ثم الصعود عن تفرق التخلق
ثم التخلق بمجاورة الأخلاق .

٣٨ --- باب التواضع

قال الله عز وجل : ﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ﴾ .

التواضع أن يتضع العبد لصولة الخلق

امکان این (کار) در سه چیز بدست آید:

در علم - در جود - و در صبر

و آن بر سه درجه باشد:

۱- درجه اول: آنکه مقام خلق (= مردم) را بشناسی:

وابسته اند به تقدیر خویش

زندانی اند در طاقت خویش

موقوف اند در حکم.

با این شناسائی، سه فایده بدست آید:

این که از تو در امن باشد مردم، بلکه سنگ

مردم ترا دوست ندارند

و بدست تو نجات یابند.

۲- درجه دوم: آنست که خلق خویش را با حق بهبود بخشی

بهبود آن از جانب تو اینست که بدانی هر چه از تو بیاید، ایجاب

عذر ترا کند

و هر چه از حق آید، ایجاب شکر ترا کند

و آنکه ببینی که وفای تو لا بدی است.

۳- درجه سوم: تغلق است خود را با تصفیة خالق

و سپس بلند رفتن است از تفرقه (- پراگندگی) تغلق

سپس تغلق است خود را، فراتر از اخلاق (نیکو).

۳۸ - باب تواضع = فرواستادن

خداوند عزوجل فرماید: «بندگان خدا ایند آنانکه بر زمین به آهستگی

(و تواضع) بروند.»

تواضع آنست که در برابر صولت حق، فروتن باشی.

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى التواضع للدين

وهو أن لا يعارض بمقول منقولاً

ولا يستهم على الدين دليلاً

ولا يرى إلى الخلاف سبيلاً .

ولا يصح ذلك له إلا بأن يعلم أن النجاة في البصيرة

والاستقامة بعد الثقة

وأن البيئنة وراء الحجّة .

والدرجة الثانية أن ترضى بمن رضى الحق لنفسه عبداً . من المسلمين أخاً

وأن لا تردّ على عدوك حقاً

وتقبل من المعتذر معاذيره .

والدرجة الثالثة أن تتضع للحق

فتنزل عن رأيك في الخدمة

ورؤية حقتك في الصحبة

وعن رسامك في المشاهدة .

٣٩ — باب الفتوة

قال الله عز وجل : ﴿ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ

هُدًى ﴾ .

نكتة الفتوة أن لا تشهد لك فضلاً . ولا ترى لك حقاً

و آن برسد درجه است:

۱- درجه نخستین: تواضع است برای دین

آنکه (بنده) ، منقول را با معقول معارضه نکند

و بر دین دلیلی را تهمت نه بندد

و بسوی مخالفت سبیلی (راهی) نپیند .

و این درست نیاید ، جز با اینکه بدانند اینک نجات در بصیرت است

و استقامت پس از (اعتماد) ثقه است

و بینات (ربانی) ماورای حجّت (عقلانی) است .

۲- درجه دوم: آنست هر کرا از مسلمانان ، که خدای بنده خویش

پذیرفته ، تو برادر خویش بپذیری .

و حق دشمن را رد نکنی

و از عذر کننده ، عذر را بپذیری .

۳- و درجه سوم: آنست که حق را تواضع کنی ،

پس چشم بپوشی: در خدمت ، از رای خود .

در صحبت ، از رویت حق خود

و در مشاهده ، از رسم خود .

۳۹- باب فُتُوْتٌ = جوانمردی و آزادگی

خداوند عزوجل فرماید: « جوانانی بودند ، که ایمان آور دند ، به

پروردگار خویش ، و ایشان را هدایت افزودیم . »

نکته فُتُوْتٌ اینست که خود را دارای فضیلت نبینی ، و دارای حق نشامی .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ترك الحصومة

والتغافل عن الزلة

ونسيان الأذية .

والدرجة الثانية أن تقرّب من يقصيك

وتكرم من يؤذيك

وتعتذر إلى من يجنى عليك

سماحاً لا كظماً

وبراحاً لا مصابرة .

والدرجة الثالثة أن لا تتعاقب في المسير بدليل

ولا تشوب إجابتك بعوض

ولا تقف في شهودك على رسم .

واعلم أن من أحوج عدوه إلى شفاعته

ولم ينجل من المغدرة إليه

لم يشتم رائحة الفتوة

ثم في علم الحصوص

من طلب نور الحقيقة على قدم الاستدلال

لم يحل له دعوى الفتوة أبداً .

٤٠ باب الانبساط

“ قال الله عز وجل حاكياً عن كلمه عليه السلام : ﴿ أَتُهْلِكُنَا

بِمَا فَعَعَلْنَا السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ

وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ ﴾ .

مطرقه در نسخه های صحیفه : « وبراہا و توادآ لامصابرہ »

و آنرا سه درجه باشد :

۱- درجه نخست : ترک خصوصیت است

و نفاق فل از لغزش دیگران

و نسیان از یب ایشان

۲- درجه دوم : آنست که نزدیک سازی آنرا که دور است

مکرر مداری آنرا که آزار رساند

۳- در خوانی، از آنکه بر تو حدیب روا ندارد

بخا بشکرانه او نه روی خود در چشم خود

باد سب و دل کشاده، و نه از روی

رحم و صبر خود .

۴- درجه سوم : آنست که در راه بسوی حق ، به دلش تعقیب نگیری

در اجابت خویشا به حق ، شایبه چشمداشت غوس انباری

و در مشاهده خویش ، به بدیسمتیشی

۵- او بد آنکه : چون کسی دشمن را مجامع شفاعت سازد

و در معذرت بوی بر خود آزر مروا ندارد

بویی از فوت نه برده است .

۶- او بد آن که : در عین خاصیتان

هر که نور حقیقت را نهایی امتدادان جوید

اورا ، دعوی فتوت ابدت جانان - و او نیاید .

۲۰- باب انبساط = نزدیکی خواستن

خداوند و جنات سبحان کلیم خویش نهی عیب رسانم چوین

آورد : « آیا هذک آدمی بسبب آنچه بیچردن از گناهان کرده اند ، بدی

نیست جز از مایش از جانب او ، که در آن ، که او آدمی است خودی .

و رحمانی آدمی هر ارواهاهی »

سطر ۹ . ترجمه تسخیر : ناسب و دل کشنده ، واروی میر ، وند ارروی عمل

و صبر خود .

الانبساط إرسال السجينة والتحاشي من وحشة الحشمة
وهو السير مع الجبلة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الانبساط مع الخلق
وهو أن لا تعزلم ضمناً على نفسك . أو شحاً على حظك
وتسرسل لهم في فضلك
وتسعهم نخلقك

وتدعهم يطؤونك

والعلم قائم

وشهودك المعنى دائم .

والدرجة الثانية الانبساط مع الخلق
وهو أن لا يحنبك خوف
ولا يحجبك رجاء

ولا يحول بينك وبينه آدم وحواء .

والدرجة الثالثة الانبساط في الانطواء عن الانبساط
وهو ربح الهمة لانطواء انبساط العبد في بسط الخلق جمل جلاله .

انبساط سردادن (- آزاد گذاشن) سجیہ ، و تعاشی ازدور-
افتادگی حشمت است

وآن، راه پیمودن است ، همراه با جبلت (انسانی)

وآن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین : انبساط با مردمان است :

تا از ایشان دوری نجوی ، از روی سختی خودخواهی ، و یا
از روی هوس تن پروری

تا هرچه از فضل تست ، با ایشان واگذاری

باخوی نیکو ، ایشان را کشایش بخشایی

وایشان را در سود جستیشان از تو، واگذاری

و ترا دانش قایم باشد

و بیش معنی ، ترا دایم باشد .

۲- درجه دوم : انبساط با حق است :

وآنکه ، خوف ، ترا بر کنار نسازد

و رجاء ، ترا پرده دار نکند

و آدم و حوا ، بین حق و تو حایل نشود .

۳- درجه سوم انبساط : از انبساط (ظاہری) پادرم کشیدن است :

وآن گسترش همت است ، با ینگونه که ، بنده ، انبساط خویش را ،

در بسط حق جل جلالہ در هم کشد .

قِسْمِ الْأُصُولِ

وأما قسم الأصول فهو عشرة أبواب وهي :
القصد * والعزم * والإرادة * والأدب * واليقين *
والأنس * والذكر * والفقر * والغنى * ومقام المراد .

٤١ — باب القصد

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ﴾ .

القصد الإجماع على التجرد للطاعة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى قصد يبعث على الارتياض

ويخلص من التردد

ويدعو إلى مجانبة الأغراض

والدرجة الثانية قصد لا يلتقي سبباً إلا قطعه

ولا يدع حائلاً إلا منعه

ولا تحاملاً إلا سهله .

بخش اصول

قصید	عزم	رارادہ	ادب	بقیہ
انس	ذکر	فقر	غنا	مقام

۲۱۔ باب قصید آہنگ

خداوند عزوجل فرماید: چون کسی از خانہ برآید، و ہجرت

کند، نسوی خداوند ویامبر او، و اور امرگ نصیب شود

انس نزد او بر خدایہ ندمت

قصید، آہنگ کردن (بندہ) است بریکہ طاعت او، ہجرت کرد

و آن در سہ درجہ است:

۱۔ درجہ نخستین: قصیدی کہ نسوی، باب نکند

و از تردد خلاصی بخشاید

۲۔ نسوی آفتابہ گیری از غرض ہادعون کہ

۲۔ درجہ دوم: قصیدی است کہ اگر سبب او نہ ہو، سبب آن سبب، اقطع آید

۳۔ اگر حاجبان، یا بیاوند، آن حاجبان، امر آید

و اگر (سبب) سختی ہی، او آن سختی، آسان آید

والدرجة الثالثة قصد استسلامٍ لتهديب العلم
وقصدُ إجابةٍ لوَطْنِيءِ الحَكْمِ
وقصدُ اقتحامٍ في بحر الفناء .

٤٢ - باب العزم

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ﴾
العزم تحقيق القصد طوعاً أو كرهاً .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إباء الحال على العلم
ببشيم برق الكشف

واستدامة نور الأنس

والإجابة لإماتة الهوى .

والدرجة الثانية الاستغراق في لوائح المشاهدة

واستنارة ضياء الطريق

واستجماع قوى الاستقامة .

والدرجة الثالثة معرفة علة العزم

ثمّ العزم على التخلص من العزم

ثمّ الخلاص من تكاليف ترك العزم

فإنّ العزائم لم تورث أربابها ميراثاً أكرم

من وقوفهم على علل العزائم .

۳ - درجه سوم : قصد برین است ، که بنده تسلیم شود تا علم

(= علم حق) پا کیزه اش کند .

و قصد برینکه ، بپذیرد تا حکم (حکم حق) پامالش کند

و قصد برینکه خویشتن را در بحر فنا درآنگند .

۲۲ - باب عزم = آهنگ بریدن از غیر

خداوند عزوجل فرماید : «چون عزم کردی ، پس تو کل کن بر خدا ای !»

عزم ، محقق ساختن قصد است ، خواه مخواه

و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آنست حال از عام ابناء و روز

با نگر بستن برق کشف

و با پایدار خواستن نور انس

و پذیرفتن میرانیدن هوا (و عزم)

۲ - درجه دوم : (آرزوی غرق شدن است ، در درخشش شادمانی

ووشای چنین است درضای طاعت

و بهر آوردن ، قه ای استقامت

۳ - درجه سوم : شادمانی غایت و عیب

و سپس عزم بر خلاص شدن از عزم

سپس خلاص شدن از تکالیف تا عزم

زود اعزم ها ، بر صاحب خود ، اگر ای برین میسر آید

و آن ، اقف شدن بر عیب ها ، و تقاضای انعام و نسیب

٤٣ — باب الإرادة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَنَّا شَيْئًا كَلْتِيهِ﴾

الإرادة من قوانين هذا العلم وجوامع أبنيته
وهي الإجابة لدواعي الحقيقة طوعاً

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ذهابٌ عن العادات بصحبة العلم
وتعلقٌ بأنفاس السالكين مع صدق القصد
ونخلة كل شاغل من الإخوان
ومشتت من الأوطان .

والدرجة الثانية تقطعٌ بصحبة الحال

وترويحٍ الأنس

والسير بين القبض والبسط

والدرجة الثالثة ذهولٌ مع صحّة الاستقامة

وملازمة الرعاية

على تهذيب الأدب .

٤٤ — باب الأدب

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾

الأدب حفظ الحدّ بين الغلو والحفاء بمعرفة ضرر العدوان

۲۳- باب اراده = خواست

خداوند عزوجل فرماید: «بگو که هر کسی عمل می کند از روی

روش خود»

اراده یکی از توانین این عالم (- دانش طریقت) است و از جوامع بناهای آن

و آن اجابت دعوت های حقیقت است، با آرزومندی

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین تر نشن کردن عادت است، و همراهی با علم (- علم طریقت)

وابستگی با نفس های سالکان، با راستی در قصد

و اگذاشتن آن یک از برادران که (ترا) مشغول سازد بکار جهان

و اگذاشتن آن یک از وطن ها که براگنده ات کند.

۲- درجه دوم بریدن است (از دیگران) و همراهی با حال

و با آرامش انس

و رهیمایی میان قبض و بسط.

۳- درجه سوم: فراموش کردن است (هرچه غیر از خدا را) با درستی در

استقامت و پابند بودن به رعایت

برای پاکیزه ساختن ادب.

۲۴- باب ادب = به حذر زیستن

خداوند عزوجل فرماید: «و نگاه دارند گناه های خداوند»

ادب، نگهداری خداست، بین غلو و جفا، باشد اما بی آمیسی که

از بافراتر گذاشتن آید

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى منع الخوف أن يتعدى إلى الإياس

وحبس الرجاء أن يخرج إلى الأمن

وضبط السرور أن يضاهى الحرارة .

والدرجة الثانية الخروج من الخوف إلى ميدان القبض

والصعود عن الرجاء إلى ميدان البسط

والترقى عن السرور إلى ميدان المشاهدة .

والدرجة الثالثة معرفة الأدب

ثم الغنى عن التأدب بتأديب الحق

ثم الخلاص من شهود أعباء الأدب .

٤٥ — باب اليقين

قال الله عز وجل : ﴿ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴾

اليقين مركب الآخذ في هذا الطريق

وهو غاية درجات العامة

وقيل أول خطوة الخاصة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى علم اليقين

وهو قبول ما ظهر من الحق

وقبول ما غاب للحق

والوقوف على ما قام بالحق .

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: نوع کردنِ خوف است، از اینکه کارش به ناامیدی بکشد

و دریند آوردن رجاست، تا کارش به امن (دل پری بیموجب) نرسد

و گرفتن جلو سرور است، تا کارش به جرأت (گستاخی) نرسد:

۲- درجه دوم: بیرون شدن از خوف است، به میدان ادب

و بلا گرفتن از رجاست، به میدان بیست

و بلا گرفتن از سرور است، به میدان شایسته

۳- درجه سوم: تسلط ادب است

یعنی نیازش نیست از ادب آموزی، او بر آنست ادب حق

و تسلط خاصی است از شهوت و عیب در ادب

۱۵- باب یقین بی گمانی

«و در زمان که در آن عالم است» و در زمان که در آن عالم است

فکر مرکب است برای آنکه اسرار او پنهان

و آن از غایت درجه است و درجه

و گفته شده که: «این نام است مراد»

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: عام یقین است

و آن نسبی است، یعنی هر چه در آن است

و قبول آنچه باشد، هر چه در آن است

و در آنست که هر چه در آنست، هر چه در آنست

والدرجة الثانية عين اليقين
وهو الغنى بالاستدراك عن الاستدلال
وعن الخبر بالعيان
وخرق الشهود حجاب العلم .

والدرجة الثالثة حَقُّ اليقين
وهو إسفار صبح الكشف
ثمّ الخلاص من كلفة اليقين
ثمّ الفناء في حَقِّ اليقين .

٤٦ — باب الأنس

“ قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَبَيِّنْ قَرِيبٌ ﴾

الأنس عبارة عن رَوْح القرب

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الأنس بالشواهد

وهو استحلاء الذك

والتغذّي بالسمع

والوقوف على الإشارات .

والدرجة الثانية الأنس بنور الكشف

وهو أنس “ شاخص ” عن الأنس الأوّل

تشوبه صولة الهيمان

ويضربه موج الفناء .

۲- درجہ دوم: عین الیقین است:

وآن بوسیله اسرارک، از استقلال بی نیاز باشد

و بوسیله عیان، از خبر بی نیاز گردد

و ادران (شهود برده علم را بدرد،

۳- درجہ سوم: حق الیقین است:

وآن سویدہ دم صبح کشف است

سپس اخلاصی است از ریح جسم جوی زمین

و پس، فو است غریق الیقین

۴۶- باب انس - آسایش به نزد یکی دوست

حد اولیٰ عزوجل فرماید: و اگر کسی در نزد دوست خود

بن آسایش بی نزد یکی

انس عبادت است و آنست

و آن برسد به حد

در چه تحقیق است انس است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

و آنست که در حق است

وهذا الذي غلب قوماً على عقولهم
وسلب قوماً طاقة الاضطراب

وحلّ عنهم قيود العلم .

وفي هذا ورد الخبر بهذا الدعاء :

﴿أَسْأَلُكَ شَوْقاً إِلَى لِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ﴾ .

والدرجة الثالثة أنس اضمحلال في شهود الحضرة

لا يُعْتَبَرُ عَنْ عَيْنِهِ

ولا يشار إلى حمده

ولا يوقّف على كنهه .

٤٧ — باب الذكر

قال الله عز وجل : ﴿وَأذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ .

يعنى إذا نسيت غيره ونسيت نفسك في ذكرك

ثم نسيت ذكرك في ذكرك

ثم نسيت في ذكر الحق إيمانك كل ذكر .

والذكر هو التخلص من الغفلة والنسيان

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الذكر الظاهر

من ثناء . أو دعاء . أو رعاء .

والدرجة الثانية الذكر الخفي

وهو الخلاص من الفتور

والبقاء مع الشهود

ولزوم المسامرة .

و این انسی باشد که، گروهی را، بر عفن غلبه کند
 و از گروهی، طاقب خود داری بگیرد
 و از ایشان، قیدهای علم برکشتاید

و درین باره، این دعا، در خبر (حدیث) آمده است:

« از تو خواهم شوی، قای تو، غیر از آسمی بی که زبان رساند، و غیر
 از فتنه بی که گمراه کند»

۳- درجه سوم انس: ناپید شدن است، درین مشاهده که: حق حاضر است

که نتوان عین آنرا بیان کرد

و نتوان به حد آن رسید

و نتوان بر آید آن وقت

۲۷- باب ذکر

خداوند عزوجل فرماید: «ذکر کن پروردگارت را چون می توانی»

یعنی که فراموس کنی غیر او را، و فراموس کنی خودت را

ذکر کنی همه میانی

میس فراموس کنی ذکر را که می کنی، ذکر کنی که می کنی

میس فراموس کنی همه ذکر کنی، ذکر کنی

ذکر خلاصی است از غفلت و نسیان

و بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: ذکر ظاهر است

ثنا گفتن، و دعا گفتن و رعایت کردن

۲- درجه دوم: ذکر خفی است

و آن خلاصی یافتن است از فتور (سستی)

و باقی ماندن است با مشاهده

و ملازمت (- پایداری) است بهر از کونین نیمی

والدرجة الثالثة الذكر الحقيقي

وهو شهود ذكر الحق إيتاك

والتخلص من شهود ذكرك

ومعرفة افتراء الذاكر في بقائه مع ذكره .

٤٨ - باب الفقر

قال الله عز وجل : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْمُفْقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ﴾

الفقر اسم لبراءة من رؤية الملكة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى فقر الزهاد

وهو نمض اليدين من الدنيا ضبطاً طلباً

وإسكات اللسان عنها ذمماً مدحاً

والسلامة منها طلباً تبركاً

وهذا هو الذي تكاثروا في شرفه .

والدرجة الثانية الرجوع إلى السبق بمطالعة الفضر

وهو يورث الخلاص من رؤية الأعمال .

ويقتضع شهود الأحوال

ويعحص من أداس مطالعة مقدمات .

والدرجة الثالثة صحة الاضطرار

والوقوع في يد التقتضع الوجداني

والاحتباس في قيد التجريد

وهذا فقر الصوفية .

۳ - و درجه سوم : ذکر حقیقی است ،

و آن مشاهده ذکر حق است

و خلاصی از مشاهده ذکر کبری که تومی کنی

و معرفت برینکه ، هر ذکر کننده ، که از ذکر خود آگاه باشد ، مفتری است .

۲۸ - باب فقر = درویشی

خداوند عزوجل فرماید : «ای مردمان ، شما فقیرانید (نیازمند) به خدا ای»

فقر ، مبری بودن است از چشمداشت بر ملکیت

و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : فقرزاهدان است :

و آن است افشاندن دست از دنیا ، چه نگهداری (مال دنیا) و چه طالب آن

و خاموش ساختن زبان از آن ، چه در نکوهش و چه در ستایش

و از آن خود را بسلاست داشتن ، چه در طلب و چه در ترک آن

و این آن فقر باشد که در شرف آن سخن گفته اند

۲ - درجه دوم : رجوع کردن است به سابق (که از جانب خدا ای بوده

با نگرش بسوی فضل خدا ای

و بهره آن خلاصی با فن است از نگرش بر اعمال

و قطع مشاهده احوال

و پاکیزه کردن مطالعہ مقامات از آلودگی عالم

درجه سوم : صحت نیامندی است

آنکه بنده بیفتد ، در دست تقطع وجدانی

و آنکه بشود ، در تجربید زندانی

و این فقر صوفیان است .

٤٩ — باب الغنى

قال الله عز وجل: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي﴾ .

الغنى اسم للملك التام .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غنى القلب

وهو سلامته من السبب

ومسالته الحكم

وخلصه من الحصومة

والدرجة الثانية غنى النفس

وهو استقامتها على المرغوب

وسلامتها من المسخوط

وبراعتها من المراياة .

والدرجة الثالثة الغنى بالحق

وهو على ثلاث مراتب :

المرتبة الأولى شهود ذكره إيتاك

والثانية دوام مطالعة أوليته

والثالثة الفوز بوجوده .

۴۹ - باب غنا = توانگری

خداوند عزوجل فرماید: «خدا اوند، ترا بینوا و عا یله دار
در یافت، پس غنی ما خت ترا»

غنا نام ملکیت تام است.

و آن بر سه درجه است:

۱ - درجه نخستین: غنای قلب است

و آن بر کنار بودن باشد، از احتیاج به اسباب

وزیستن باشد، در مسالمت در باره حکم

و خلاصی یافتن باشد از خصومت (وستیزه).

۲ - درجه دوم: غنای نفس است

و آن پابندی است، در آرزو مندی

و بر کناری است، از برآشفتگی

و دست برادری است، از ریاکاری.

۳ - درجه سوم: غناست از روی حق

و آن سه مرتبه دارد:

مرتبه اول: شهود این است که او (تعالی) ترا بیاد دارد.

و مرتبه دوم: دوام مطاعه و ایت (خدای)

و مرتبه سوم: رسیدن به دریافت وی.

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُسَلِّقَ إِلَيْكَ

الكِتَابُ ﴾

أكثر المتكلمين في هذا العلم جعلوا المراد والمريد اثنين

وجعلوا مقام المراد فوق مقام المريد .

وإنما أشاروا باسم المراد الى الضمائم الذين ورد فيهم الخبر

وللمراد ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن يعصم العبد وهو يستشرف للجفد .

بشعر السهوات

وتعويض الملاذ

ويستشرف مسانف المعاصب عليه يكره

والدرجة الثانية أن يضع عن العبد حور المنص

ويعد فيه من سبب التفت

ويقتلكه عوقب الخفوت

كما فعل بسواك في قتل الخيل

حذاء على تريح راحة والمعاصف

فأغذاه عن الخيل

وفعل بموسى حين أتى الأنوح وأخذ برأس أخيه

لم يعتب عليه كما عتب على آدم ونوح ودود ويونس .

نسخه خطي سراي سلطان احمد شاه النبول ، كوبرولوا برنس ، موزيم زوانق لانراك

قاهرة ، نصر حد يث مبارك نيه ، رانيزادراج كرده انسا

ان رنده ضامن من خده ، الميهور النور الساطع ، ونجداهه فبر ، حوته ، رفين نهم علمي

نحويهم فر عافيه ، ونهمهم فم عافيه .

۵۰ - باب مقام مراد = جایگاه برگزیدگان (

خداوند عزوجل فرماید : « و تو نبودی (ای پیامبر) که امید

داشته باشی ، که بتو کتاب فرستاده شود » .

اکثر گویندگان ، درین علم ، سرید و مراد را دو چیز دیده اند ،

و مقام مراد را ما فوق مقام سرید شمرده اند :

بنام مراد ، فقط به آنگزیدگان اشاره کرده اند که •

نام ایشان در خبر (حدیث) آمده ،

و مراد را سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آنکه بنده چون ، از روی اضطرار ، نزدیکی

جفا شود ، خدایش در عصمت نگهدارد ،

با مفضل ساختن شہوات

و گرفتن راه نجات

و بستن راه های نیاهن بر روی ، از روی آرزو .

۲ - درجه دوم : آن ایست که از بدعتها ، نفس و گونا گویا هر چه از او اند

و او را از آهن داغ مبارک گران بر آید ،

و او را بر بی آمده های هوسها ، چیره سازد

و چون که در کتب اسان نامیجان آید

او را بر روی باد سبک و توان حمل آید

و از اسان بی نیازش آید .

۳ - درجه سوم : چون داغ مبارک آید ،

و او را

و او را بر بی آمده های هوسها ، چیره سازد

و او را بر روی باد سبک و توان حمل آید

حدیث شریف نبوی کہ در بعضی نسخہ شریفی خطی آمده حسن ترجمہ می شود :

خداوند را ، بدکن برگزیده اسرار فرشتہ او ، کہ جامہ نور در حسان بوساند و بعدای

رحمتان دهد ، و از ایشان نگهدارد ، در معرفت زبده کند حسان ، و در غایت همراہ حسان

والدرجة الثالثة اجتباء الحق عبده

واستخلاصه إِيَّاه بِخَالِصَتِهِ

كما ابتداء موسى وهو خرج يقتبس ناراً

فاصطنعه لنفسه

وأبقى منه رسماً معاراً .

٤

۳ - سومین درجہ : آنست کہ حق بندہ خود را برگزیند :

و اورا بہ (مہر) خالصِ خویشِ خلاصی بخشد

چنانکہ بر موسیٰ آغاز شد ، چون برخاست تا آتش برگیرد :

(خدای) اورا برای خویشتمن بر گرفت

و از وی ، جزیکہ رسمِ عاریتہ باقی نمازد !

قِسْمِ الْأُودِيَةِ

وأما قسم الأودية فهو عشرة أبواب وهي :
الإحسان * والعلم * والحكمة * والبصيرة * والفراسة
والتعظيم * والإلهام * والسكينة * والطمأنينة * والهمة .

٥١ — باب الاضمار

قال الله عز وجل : ﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴾ .

قد ذكرنا في صدر الكتاب أن الإحسان اسم جامع نبوي يجمع أبواب الحقائق وهو ﴿ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ﴾

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الإحسان في القصد
بتهدية علماً

وإبرامه عزمًا

وتصفيته حالاً .

والدرجة الثانية الإحسان في الأحوال

وهو أن تراعيها غيره

وتسترها تظرفاً

وتصححها تحقيقاً .

عنوان « قسم الأودية » تنها در نسخه « قسم الأودية »

ششم

بخش وادی‌ها

و بخش وادی‌ها را ده باب باشد :

احسان علم حکمة بصیرت فراست
تعلیم الهام سکینه طمأنینة همت

۵۱ - باب احسان = (نیگوپر ستندگی)

خدای عزوجل می‌فرماید: «آیا جزای نیکوئی چه باشد، جز نیکوئی؟»
چنانکه در صدر کتاب ذکر کردیم، احسان اسم جامع نبوی است،
به همه ابواب حقایق، و آنست: «پرستش کن خدای را، چنانکه
گویا او را می‌نگری.»
و آن بر سه درجه است:

۱ - درجه نخستین: احسان در قصد است:

پاکیزه کردن قصد، از روی علم

استوار ساختن قصد، از روی عزم

و تصفیه کردن قصد، از روی حال

۲ - درجه دوم: احسان در احوال است:

آنکه مراحوال را پاسبانی کنی، از روی غیرت

و مراحوال را بهوشانی، از روی هرمندی

و مراحوال را درست کنی، از روی تحقیق.

بخش «وادی‌ها» - مطابق يك نسخه خطی باید بخش «دواها» ترجمه شود.

والدرجة الثالثة الإحسان في الوقت
وهو أن لا تزايل المشاهدة أبداً
ولا تلحظ لهمتك أمداً
وتجعل هجرتك إلى الحق سرمداً .

۵۲ — باب العلم

قال الله عز وجل : ﴿ وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴾ .

العلم ما قام بدليل ورفع الجهل
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى علمٌ جليٌّ^۱
يقع بعيان

أو استفاضة صحيحة

أو صحة تجربة قديمة .

والدرجة الثانية علمٌ خفيٌّ^۲

ينبت في الأسرار الطاهرة

من الأبرار الزاكية

بماء الرياضة الخالصة

ويظهر في الأنفاس الصادقة لأهل الهمة العالية

في الأحايين الحالية

في الأسماع الصاحبة .

مطرق ۷ : در نسخه خطی ق، پ « دفع الجهل » خوانده میشود .
مطرق ۶ دره بن دو نسخه و نسخه ص « اسرار الظاهره » خوانده میشود .

۳- درجه سوم : احسان در وقت است

آنکه ، شاهده را ، تا ابد فرو نگذاری

و همت را ، یک لحظه ایستاده نکنی

و هجرت خویش را ، بسوی حق سرمدی سازی .

۵۲- باب علم = دانش

خداوند عزوجل فرماید : «اورا دانش آموختیم ، از دانشی که از آن ما بود» .

علم آنست که بر دلایل اقامه شود ، و جهل را رفع کند

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه اول : علم جلی است (= روشن) :

و آن علم ، بدست آید از (دیدار) عیان

یا از فیض جوئی صحیح

و یا از صحت تجربه قدیم .

۲- درجه دوم : علم خفی است :

که در اسرار ظاهره بر وی

از تخم پاشی با آکیزه

با آبیاری ریاضت خالص

این علم ، در نفس های صادقان با هدیه الهی ، پیدا میشود

از دم های خالی (از خلل)

و گوشه های سواد

سطر ۷ ، ترجمه نسخه بدل ها : جهل را دفع کند .

سطر ۱۸ ، ترجمه نسخه بدل ها : اسرار ظاهره .

وهو علمٌ يُظهر الغائب
ويغيّب الشاهد

ويشير إلى الجمع .

والدرجة الثالثة علمٌ لَدُنِّي
إسناده وجوده

وإدراكه عيانه
ونعته حكمه

ليس بينه وبين الغيب حجاب .

٥٣ — باب الحكمة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ .

الحكمة اسم لإحكام وضع الشيء في موضعه
وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعطى كلّ شيء حقه
ولا تعديه حده

ولا تعجله وقته .

والدرجة الثانية أن تشهد نظر الله في وعيده

وتعرف عدله في حكمه

وتلاحظ برّه في منعه .

نظر (از زير) : بجای کلمه « عدله » در نسخه های اق : پ ، ن « نثاره »

و آن علمی است که : غایب را حاضر کند

و مشاهده کننده را غایب کند

و بسوی جمع (ناپراگندگی) اشاره کند .

۳- درجه سوم : علم لدنی (- از جانب حق) است .

تکیه گاه آن ، وجد (دریافت) آنست .

و عیان آن ، خود درک آنست .

و بیان آن ، (عین) حکم آنست .

و میان آن و غیب پرده پی نباشد .

۵۳- باب حکمت = دیدن چیزی را چنانکه هست

خداوند عزوجل فرماید : «(خداوند) حکمت بخشاید ، هر کرا

خواهد ، و هر کرا که حکمت بخشوده شده ، گویا نیکوئی بسیار بخشوده شده .»

حکمت احکام وضع شی است در موضع آن

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین : اینکه به هر شی حق آن را دهی

و از حد آن نگذری

و از وقت آن بیشتر نشا ،

۲- درجه دوم : این که نظر خدا را در وعید او ، و عده خیر او

مشاهده کنی

و عدل او را ، در حکم او بشناسی

و سهر بانی او را ، در آنچه منع کرده بنگری .

سطر ۲ (از اخیر) ترجمه نسخه بدل هاجنیز رسود : و نظر او را در حکم او بشناسی .

والدرجة الثالثة أن تبلغ في استدلالك البصيرة
وفي إرشادك الحقيقة
وفي إشارتك الغاية .

٥٤ - باب البصيرة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ قُلْ هِذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ
عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ﴾ .

البصيرة ما يخلصك من الحيرة

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعلم أن الخبر القائم بتمهيد الشريعة
يصدر عن عين لا تخاف عواقبها

فترى من حقه أن تلذّه يقيناً

وتغضب له غيرةً .

والدرجة الثانية أن تشهد في هداية الحق وإضلاله إصابة العدل

وفي تلوين أقسامه رعاية البرّ

وتُعاین في جذبه حبل الوصال .

والدرجة الثالثة بصيرة تفجر المعرفة

وتثبت الإشارة

وتُنبت الفراسة .

مآثر ١١ : بجای کلمه « تلذّه » در نسخه های ص، و، ف « توذیه » آمده است .

۳- درجه سوم: آنست که در امتداد لالِ خویش به بصیرت رسی

و در ارشادِ خویش، به حقیقت رسی

و در اشادتِ خویش به غایت رسی

۵۲ - باب بصیرت = دیده ورشدن

خداوند عزوجل فرماید: «بگو (ای پیامبر) این راه من است می

خوانیم، من و پیروانم، (مردمان را) به خداوند از روی بصیرت».

بصیرت آنست که ترا از حیرت برهاند

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین آنکه بداننی که خبر، آنکه برای تمهید شریعت بریاست

از آن سرچشمه بیسی آید، که نباید از عواقب آن ترسی

پس باید بنگری حق بودنِ آنرا، تا از روی یقین، از لذتِ آن بهره گیری

و (در راه پستیبانیِ آن)، از روی غیرت، در غضب باشی.

۲- درجه دوم: آنست که چون حق، کسی را هدایت کند، و یا گمراه سازد

در آن، اصابتِ عدل را بدی

و در رنگارنگ بودنِ قسمتِ (آدمیان)

رعایتِ سهربانیِ او را دریایی

و در جذبِ او، حیلِ وصالِ او را ندانی.

۳- درجه سوم بصیرت: آنست که از آن معرفت برجهد

و اشارت را ثابت و استوار سازد

و فراست را پروبازد، و پیروارد.

درس ۱۱، ترجمه نسخه بدل: از روی یقین آنرا اداء کنی.

قال الله عز وجل : ﴿ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴾ .

التوسم التفرس

وهو استئناس حكم غيب

من غير استدلال بشاهد ولا اختبار بتجربة .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى فراسة طارئة نادرة

تسقط على لسان وحشي في العمر مرة

لحاجة سمع مرید صادق إليها

ءلا يوقف على مخرجها

ولا يؤوبه بصاحبها .

وهذا شيء لا يلخص من الكهانة وما ضاهاها

لأنها لم تشر عن عين

ولم تصدر عن علم

ولم تُسَقَّ بوجود .

والدرجة الثانية فراسة "تجني" من غرس الإيمان

وتطلع من صحة الحال

وتلمع من نور الكشف .

سطر ۳ از اخیر: بجای « تسق » در نسخه های ص ۱۰۱ ف « تسبق »

۵۵- بابِ فراست

خدای عزوجل فرماید: «درین نشانه‌ها است اهلِ تو سُم را (آله
بِرت گیرنده اند)».

توسُم، به معنی داشتنِ فراست است:

و آن انس یا فتن است با حکمِ غیب.

بدون استدلال به شاهد، و بدونِ خبر جستن از تجربه

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: فراستی است ناگهانی و نادر

که یکبار در عمر بر زبانِ وحشی پدیدار شود

زیرا که مریدِ صادق، مجامعِ شایدنِ آنست

بدونِ آنکه از بخرجِ آن واقف باشد

و یا از صاحبِ آن آگاه گردد

و چنین چیز، از آنچه از کاهن، و یا از آن، پدید آید، بطریقِ نشود

زیرا که چنین فراست، از سرچشمهٔ بیس شایدن نماند

و از عیبِ سر بر نماند

و از آبِ جدا در یافت نماند

۲- درجه دوم: فراستی است که از درختِ ایمان برچیده شود

و از محبتِ حلال میوه آنست

و از نورِ کشف پدید آید

سطر: (الاحمر) برجه سغدیل: شرازانِ وجدی نامده باشد

والدرجة الثالثة فراسة سرية
لم تجتلبها روية

على لسان مصطنع
تصريحاً أو رمزاً .

٥٦ — باب التعظيم

قال الله عز وجل : ﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً ﴾ .

التعظيم معرفة العظمة مع التذلل لها .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تعظيم الأمر والنهي

وهو أن لا يعارضاً بترخص جاف

ولا يعرضاً لتشديد غال

ولا يُحملاً على علة توهين الانقياد

والدرجة الثانية تعظيم الحكم

أن يبغى له عوج

أو يدافع بعلم

أو يرضى بعوض .

والدرجة الثالثة تعظيم الحق

وهو أن لا تجعل دونه سبباً

أو ترى عليه حقاً

أو تنازع له اختياراً .

منظر اول بجای « سریه » در نسخه های ق، پ: « مویه »

۳- درجه سوم: فراست سری است:

و هیچ رویت آنرا جلب نکند

و بر زبان برگزیده ابیاید و بس

به تصریح و بیابان رسد.

۵۶- باب تعظیم (= بزرگداشت)

خد او ند عزوجل فرماید: «چيست شمارا که، امید نمیدارید او زوادان

نمیدارید و بار و بزرگی (مرخدائی زمانه)»

تعظیم، معرفتِ عظمت است، و خود را ذلیل شمردن در برابر آن

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: تعظیم امر و نهی است

و نباید که، با استفاده از رخصت های نادرست بیان زبان رسد

و نه آنکه، از روی شهادت های غیورانه، زبان برسد

و نه آنکه، زیر بار علتی بیاید، که از فرمانبری به آن رسد.

۲- درجه دوم: تعظیم حکم است:

که (نبايد) بر آنرا کجی و کجروی روا داد

و نباید، آنرا به نام، عام دفع کرد

و نباید، با چشمدست عود به آن رسد

۳- درجه سوم: تعظیم حق است:

و آنست که، بیاد بیدون او، بر بت دیگر سپید کرد

و بیاد بیدون او، خود را در راه حق بگذارد

و بیاد او، در برابر خدای او، رسد.

٥٧ - باب الإلهام

قال الله عز وجل: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ .

الإلهام مقام المحمدين

وهو فوق الفراسة

لأن الفراسة ربما وقعت نادراً

أو استصعبت على صاحبها وقتاً

واستعصت عليه

والإلهام لا يكون إلا في مقام عتيد

وهو على ثلاثة درجات :

الدرجة الأولى إلهام نبأ يقع وحيماً قاطعاً
مقروناً بسمع أو مطلقاً .

والدرجة الثانية إلهام يقع عيناً

وعلامه صحته أنه لا يخرق سراً .

ولا يجاوز حدّاً

ولا يخطيء أبداً

والدرجة الثالثة إلهام يجلو عين التحقيق صرفاً

وينطق عن عين الأزل محضاً .

وللإلهام غاية تمتنع عن الإشارة إليها .

۵۷- باب الهام

خداوند عزوجل فرماید: «آنکه نزد او دانش بود از کتاب، گفت:

بما یراه آنرا یعنی تیخت بقسمی را، تا چشم بر هم زنی

یا همام بقام آنانست که افسان را کفای از مقام قسسی انصب شود.

و آن با آنرا از فراست است

زیرا فراست شما بد به طور نادری واقع شود

و گمانی کار خود را بر صاحب خود نسوا کرد

در برابر ابراه عقیان بود

در حالیکه الهام نیابد، جز در مقام آله آمده باشد

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: الهام آگاهی است که در حی فانی و اربع کلام

چند قرون به سماع و وجه مطبق

۲- درجه دوم: آن الهام است که از بوی نفس و ابرو سماع

و علامت بخت آن، آن باشد که توحیح سماعی

و از شایع حدی تیرا و زود

و هر گاه به حسب خطا شده

۳- درجه سوم: آن الهام است که در فی از چشمه تحقیق بر

و بعضی از چشمه ازل بیخبر نه

و الهام با مقامی است که در آنکندارد به ان

٥٨ - باب السكينة

قال الله عز وجل : ﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي الْمُؤْمِنِينَ ﴾ .

اسم السكينة لثلاثة أشياء :

أولها سكينة بنى إسرائيل التي أعطوها في التابوت
قال أهل التفسير « هي ریح هفتافه » وذكروا صفتها
وفيهما ثلاثة أشياء :

هي لأنبيائهم معجزة

ولملوكهم كرامة

وهي آية النصره تخلع قلوب العدو بصوتها رعباً

، إذ التقى الصفان للقتال .

والسكينة الثانية التي تنطق على ألسن المحدثين ليست هي شيئاً يُملك

إنما هي شيء من لطائف صنيع الحق

يلقى على لسان المحدث الحكمة

كما يلقي المالك الوحي على قلوب الأنبياء

وتُنطق المحدثين بنكت الحقائق

مع ترويح الأسرار

وكشف الشُّبُه .

والسكينة الثالثة هي التي أنزلت في قلب النبي صلى الله عليه وسلم وقلوب المؤمنين

وهي شيء يجمع نوراً ، وقوة ، وروحاً

يسكن إليه الخائف

ويتسلى به الحزين والضجر

ويستكين له العصي والجرىء والأني .

۵۸- باب نسکینه - آرایش از سوی حق

ذ- اول- غزوح فرماید: «اوست که فرود آورد آرایش را در دلهای مؤمنان»
سکینه نام سه چیز است:

۱- نخست: سکینه یعنی آرایش که ایشان را در کشتی یگانگی عطا شد.
۲- تفسیر نویسنده بدان خاطر سبک بود، وصف آنرا ذکر کرده اند
و در آن سه چیز است:

سایه بر آن ایشان را منعجزت

شوک ایشان را کسرت

و آن آیه نصرت بود، که اربع صورت آن است، یعنی
در نماز و غیره

نگاره آن در وصف در نماز را در آیه می باشد که

۳- سکینه شوم: هر چه از آن آید که آرایش را کفایت از مقام قدس نصیب
شود که یا آوردن آن نه چیزی است که در ملکیت آید

آن چیزی است که نصیب آن که حق ما کند

و آن در بیان آنکه در گفتار حکمت نصیب شده است

در هر آنکه در آن وحی و آرایش بیاید

و آن که بدان در آن نصیب شده از کتاب حیاتی است

آن سه چیز است: آرایش را

و آن شرف آید، و آن بگوت را

۳- سکینه شوم: است که در آن نصیب آنکه خداوند میفرماید

و آن در آن است

و آن چیزی است که در آن نصیب آنکه در آن است

و آن در آن است

و آن در آن است

و آن در آن است

“ وأما سكينه الوقار التي تراها نعتاً لأربابها
فإنها ضياء تلك السكينه الثالثه التي ذكرناها
وهي على ثلاث درجات :
لدرجة الأولى سكينه الخشوع عند القيام بالخدمة
رعايةً * وتعظيماً * وحضوراً .
والدرجة الثانية السكينه عند المعامله
بمحاسبه النفس
وملاطفه الخلق
ومراقبه الحق .
والدرجة الثالثه السكينه التي تُنبت الرضى بالقسم
وتمنع من الشطح الفاحش
وتقف صاحبها على حد الرتبة .
والسكينه لا تنزل قطّ إلاّ في قلب نبيّ أو وليّ .

٥٩ — باب الطمأنينه

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴾ .
الطمأنينه سكون يقويه أمن صحيح شبيه بالعيان .
وبينه وبين السكينه فرقان :
أحدهما أن السكينه صولة تورث خمود الهية أحياناً
والطمأنينه سكون أمن فيه استراحة أنس .
والثاني أن السكينه تكون نعتاً وتكون حيناً بعد حين
والطمأنينه نعت لا يزائل صاحبه .

و اما سکینه و قار آن است که بپیمیش صاحبان آن، آنرا بیان کنند

و آن، روشنائی سوسین سکینه است، که ذکر کردیم.

و آن بر سه درجه است :

۳ - الف - درجه نخستین: سکینه خشوع است، هنگام برپاشدن برای خدمت

از روی رعایت، از روی تعظیم، و از روی حضور (دل)

۳ - ب - درجه دوم: سکینه هنگام معامله (و رفتار و کردار) است.

بعجا صبه نفس

و بعلا طفت باسردمان

و بعمر اقبیت حق.

۳ - ج - درجه سوم: آن سکینه است که رضا به قسمت، آنرا برویاند و برورد

و آن اینه را باز دارد از سطح فاحش

و صاحب خود را ایستاد کند در حد رتبه.

و آن سکینه نازل نشود اجز در دل نبی یا ولی

۵۹ - باب طمأنینت - آرامش با انس

خداوند عزوجل فرماید: ای نفس آرام گرفته!

طمأنینت، آن سکون است، که امن صحیح شبیه به عیان، آنرا تقویت میدهد.

بین طمأنینت و سکون، دو فرق است:

یکی اینکه: سکینه صوتی است که گاهی آتش هیبت را فرونشاند

و طمأنینت سکون امن است، که در آن راحت انس بیسر آید.

دوم: اینکه سکینه تعنی است، که گاه گاه باشد

و طمأنینت نعمت است، که هرگز از صاحب خود زایل نشود.

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى طمأنينة القلب بذكر الله

وهي طمأنينة الخائف إلى الرجاء

والضجر إلى الحكم

والمبتلى إلى المثوبة .

والدرجة الثانية طمأنينة الروح في القصد إلى الكشف

وفي الشوق إلى العدة

وفي التفرقة إلى الجمع

والدرجة الثالثة طمأنينة شهود الحضرة إلى اللطف

وطمأنينة الجمع إلى البقاء

وطمأنينة المقام إلى نور الأزل .

٦٠ - باب الهمّة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴾ .

الهمّة ما يملك الانبعاث للمقصود صرفاً

لا يتمالك صاحبها ولا يلتفت عنها .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى همّة "تصون القلب من خسة الرغبة في الفاني

وتحمّله على الرغبة في الباقي

وتصفته من كدر التواني .

وآن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : طمأ نیت دل است، باذکر خدای

و آن طمأ نیت یافتن ترسنده است، از روی رجا

و طمأ نیت یافتن ناشکیبانت، از روی (پذیرش) حکم

و طمأ نیت یافتن بیلاست، از روی امید به ثواب

۲ - درجه دوم : طمأ نیت روح است، در قصد، بسوی آشفت

و در شوق است، بسوی وعده (نیکو)

و در تفرقه است، بسوی جمع

۳ - درجه سوم : طمأ نیت در سماع حدیث و استماع از روی الخف و الخف او

و طمأ نیت در جمع است، از روی بقا

و طمأ نیت در ممانعت است، از روی نورانی

۶۰ باب همت - از دل خواستن

خداوند عزوجل فرماید: «حَسْبُ الْعَمَلِ الْهَيْمَةُ» یعنی هر کس که همت داشته باشد...

همت آنست که صرف انگیزه الهی و مقصد از یاد خداست

و صاحب همت مالک خود نیاید، بجز در همت به خداست

و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آن همت است که دل را بگهزه الهی از غفلت برساند

و بسوی اتحاد گریختن است

و دل را برده بسوی رحمت با خدا نماید

و از دل بر دارد، کدورت ماضیها

والدرجة الثانية همّة تورث أنفةً من المبالاة بالعلل
والنزول على العمل
والثقة بالأمل .

والدرجة الثالثة همّة تصاعد عن الأحوال والمقامات
وتُزرى بالأعواض والدرجات
وتنحو عن النعوت نحو الذات .

۲ - درجه دوم: همتی است که ازان زایدی مبالاتی به علل

و بی مبالاتی بر چشمداشت از عمل

و بی مبالاتی برد لبستگی بر اصل

۳ - درجه سوم: همتی است بالاتر از احوال و مقامات

همتی که یاداشها و درجات را از چشم افکنند

همتی که از صفات بسوی ذات بویند .

قسم الأحوال

وأما قسم الأحوال فهو عشرة أبواب وهي :

المحبة والغيرة والشوق والتعلق والعطش
والوجد والدمش والهيان والبرق والذوق .

٦١ - باب المحبة

قال الله عز وجل : ﴿ مَن يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾ .

المحبة تعلق القلب بين المحبة والأنس . في البذل والمنع . على الأفراد .
والمحبة أول أودية الفناء

والعقبة التي ينحدر منها على منازل الخو

وهي آخر منزل تلقى فيه مقدمة العامة ساقية الخاصة
وما دونها أغراض لأعراض .

المحبة هي سمة الطائفة

وعنوان الطريقة

ومعقد النسبة .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى محبة تقطع الوسوس .
وتلذذ الخدمة

وتسلي عن المصائب .

(مفتم)

بخش احوال

و بخش احوال راده باب است. و آنست:

محبت غیرت شوق فوق غرض
وجد دعشت هیجان بره ذوق

۶۱- باب محبت = دوستی

خداوند عزوجل فرماید: «اگر کسی از ما از بین خود مرقد شود، پس زود از ما

بیارد خدای، گروهی را آنکه دوستانش را دارد و در سینه او

محبت، تعلق دل است، بین شمت و انس، در بدن، برای محبوب، و سینه او را محبوب را

زردی و زردی او را محبوب

محبت، از نخستین وادی های فطرت است.

و گردنه اکهسار است، در ازان می توان سوزی منزلت را دید و محبت او را

و منزلت و پسین است، که در آن سبکبازان را در آنجا می گذرانند

و در آنجا

هر چه ازان پائین را باشد، احساس است، برای سبکبازان و عوض

محبت، نشانه گروه (عارفان) است

و عنوان طریقت

و جایگاه سبب و بیوسه

محبت را سه درجه است:

۱- درجه نخست محبت آنکه وسوسه عیراقع

و خدمت را تواریا گرداند

و از مصایب تسلی بخشد.

وهي محبة تنبت من مطالعة المنّة
وتثبت باتّباع السنّة
وتنمو على الإجابة للفاقة .

والدرجة الثانية محبةٌ تبعث على إثارة الحقّ على غيره
وتُلهج اللسان بذكره
وتُعلق القلب بشهوده .

وهي محبةٌ تظهر من مطالعة الصفات
والنظر في الآيات
والارتياض بالمقامات .

والدرجة الثالثة محبةٌ خاطفة تقطع العبارة
وتدقق الإشارة
ولا تنهى بالنعوت .

وهذه المحبة هي قطب هذا الشأن
وما دونها محابّ نادت عليها الألسن
وادّعتها الخليقة
وأوجبها العقول .

٦٢ — باب الغيرة

قال: عزّ وجلّ حاكياً عن سليمان عليه السلام : ﴿رُدُّوْهَا عَلَيَّ

فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ .

الغيرة سقوط الاحتمال ضمناً

والضيق عن الصبر نفاسةً .

آن سَجَبَتی است که از مطالعۀ سنت (خداوندی) بروید

و با پیرویِ سنتِ (نبوی)، استوار گردید

و از اجابتِ فاقه نمو یا بد

۲ - درجه دوم محبت: آنکه برانگیخته شود، با گزیدنِ حق بر هر چه

غیر از آن است

و زبان را به ذکر او گویا سازد

و دل را به شهود او بسنه کند

و آن سَجَبَتی است، که پدید آید از مطالعۀ صفات او

و از نظر بر آیات او

و از هایش در مقامات او

۳ - درجه سوم: سَجَبَتی است رباینده، که قطع کند گفتار را

و دقیق کند اشارت را

و پایان نیابد به صفات

آنست سَجَبَتی که قطب این کار است

هر چه بائین تر از آن است، محبت هائمی است که گفتار زبان باشد

و دعوی آفریندگان باشد

و اجابت نفس های ایشان باشد

۶۲- باب غیرت - در شکست

خداوند عزوجل، در باره سیمان علمه انساام، فرماید: هر گد سیمان این

اسپان را پس دست زدن برداخته سقوا و لردن های ان اسان

غیرت، برداشت نکردن (چیز دیگر) است، از روی شیبستگی (به یک چیز)

و در ناسمکیبائی، تنگدل بودن، از روی ارزومندی.

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غير العابد على ضائع يسترد ضياعه

ويستدرك فواته

ويتدارك تواه .

والدرجة الثانية غير المرید على وقت فات

وهي غير قاتلة

فإنّ الوقت وحى الغضب

أبى الجانب

بطىء الرجوع .

والدرجة الثالثة غير العارف على عين غطاها غين

وسرّ غشيه رين

ونفس علق برجاء

أو التفت إلى عطاء

٦٣ - باب الشوق

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ ﴾ .

الشوق هبوب القلب إلى غائب

وفي مذهب هذه الطائفة علة الشوق عظيمة

فإنّ الشوق إنّما يكون إلى غائب

ومذهب هذه الطائفة إنّما قام على المشاهدة

ولهذه العلة لم ينطق القرآن باسمه .

مطرح : « تواه » در نسخه های خطی ص، و، ف : « تواه »

و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین : غیرت عابد است ، بر آنچه از وی ضایع شده ، و برای

بازگردانیدن ضیاع

و جستجو کردن آنچه رفته است

و تدارك چاره از دست رفتن آن

۲- درجه دوم : غیرت سرید است ، بروقتی که از دست رفته

و آن غیرت کُشند است

زیرا که وقت (چون اسپه) است خشمگین

که جز به دشواری، نتوان کنار آن رفت

و جز به آهستگی، نتوان آنرا باز آورد.

۳- درجه سوم: غیرت عارف است ، بر چشمی که دمه اش پوشیده

وسرّهای که ز زنگارش گرفته

و آهی بسته به رجائی

و چشم پراه عطائی .

۶۳- باب شوق

خداوند عزوجل فرماید : « آنکه لقای خداوند را آرزو کند ، به رستی آنکه

سهلتِ خدای رسیدنی است . . .

شوق، ورزش و جنبشِ دل است ، بسوی غایب

در مذهب این طایفه ، علت (و نقصان) شوق را بسمار است

زیرا که شوق برای آنچه باشد نه غایب است

و مذهب این طایفه ، بر مشاهده (حاضر) بر پا شده

و از روی این علت، قرآن نام آنرا نیاورده است .

ثمّ هو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى شوق العابد إلى الجنة
أيامن الخائف

ويفرح الحزين
ويظفر الآمل .

والدرجة الثانية شوق إلى الله عزّ وجلّ
زرعه الحبّ الذي نبت على حافات المين
فعلق قلبه بصفاته المقدسة

فاشواق إلى معاينة لطائف كرمه
وآيات برّه
وأعلام فضله .

وهذا الشوق تفتأه المبارّ
وتخالجه المسارّ
ويقاويه الاضطبار .

والدرجة الثالثة نارٌ أضرّمها صفو المحبة
فنغتصت العيش

وسلبت السلوة
ولم ينهها معزّ دون اللقاء .

٦٤ - باب الفلق

قال الله عزّ وجلّ حاكياً عن موسى عليه السلام :
﴿ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴾

القلق تمزيك الشوق بإسقاط الصبر

مطرب بجای « تفتأه » در نسخه های صوفی « : یغشاد »

و شوق راسه درجه است :

۱- درجه نخستین : شوق عابد است سوی جنت :

قائمند و در امن آید

و در سنگ بحر منگ گردد

و آرزویند و پیر ز منگ شود.

۲- درجه دوم : شوق به خداوند از عز و جبر است :

کاشته است آنرا دانه دوستی ، در پرویدر کناره بنات های استعدا ذات بر آن

پس بنده ، دل بندد ، به صفات مقوس خدای

و مشاوق گردد ، به معانی لطیف شری او

و نشانی های مهربانی او

و علامات فضیله

و این شوق را ، مهربانی ها آرام آید

و سیرت ها آسوب بر آید

و شکایاتی بر آن آید

۳- درجه سوم : شوق آتشی است که آنرا صفای محبت افزونند :

با آن زندگانی تدخیل شود

و تسلی سلب گردد

و در زلفا هیچ چیزش جاری نشود

۶۲- باب قلق (پیش)

پس فرماید خدای عز و جل ، در تفسیر عابد : سلام بر منی گوید :

و شایسته سوی منی بود ، زان صفای مهربانی

قلق ، جنبش شوق است با همه مایه

سطر ۱۲ برجه تسخیر دل و این شوق است در آن ها پدید آید

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى قلقٌ يضيق الخلق

ويبغض الخلق

ويلدّذ الموت .

والدرجة الثانية قلقٌ يغالب العقل

ويختل السمع

ويصاول الطائفة

والدرجة الثالثة قلقٌ لا يرحم أبداً

ولا يقبل أمداً

ولا يُبقي أحداً .

ء

٦٥ — باب العطش

قال الله عزّ وجلّ حاكياً عن خليفه عليه السلام :

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ

هَذَا رَبِّي ﴾ .

العطش كناية عن غلبة ولوعٍ بمأمول

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى عطش المرید إلى شاهد يرويه

أو إشارة تشفيه

أو عطفة تؤويه .

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: آن قَلَق است که خَلْق را تنگ سازد

و خنده را از خَلْق بیزار کند

و او را سرگگ خوشگوار کند

۲- درجه دوم: آن قَلَق است که بر عقل چیره شود

و شنوائی را براند

و بر طاقبت بتازد

۳- درجه سوم: آن قَلَق است که هرگز بر کس دل نسوزاند

و پیمانان نهد برد

و کسی را آرام نگذارد

۶۵- باب عَطَش (= تشنگی)

خدای عزوجل می فرماید، درباره دوستا و خویش (ابراهم علیه السلام):

«چون شپاهنگام بروی گسترده شد، اختری را ندیده گفت:

این برو رذکار من است»

عَطَش، کنایه از غلبه خواستاری است برای آنچه آرزو می شود.

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: عَطَش سرید است به گواهی می، که سیرایش آید

به اشارتی، که شفاش بخشد

و به مهر بانمی بی، که بر خوردارش سازد.

والدرجة الثانية عطش السالك إلى أجل يطويه

ويوم يزيه ما يغنيه

ومنزل يستريح فيه .

والدرجة الثالثة عطش المحب إلى جلوة ما دونها سحب عتلة

ولا يغطيها حجاب تفرقة

ولا يعرج دونها على انتظار .

٦٦ - باب الوجد

“ قال الله عز وجل : ﴿ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا ﴾

الوجد لقب يتأجج من شهود عارض مقلق .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى وجد عارض

يستفيق له شاهد السمع

أو شاهد البصر

أو شاهد الفكر

أبقى على صاحبه أثراً أو لم يُبق .

والدرجة الثانية وجد يستفيق له الروح

بلمع نور أزلي

أو سماع نداء أولى

أو جذب حقيقي

إن أبقى على صاحبه لباسه

وإلا أبقى عليه نوره .

۲- درجه دوم : عَطَشٌ سَا لِكَا سْتِ، بسوی اجلی که (طومار) او را در پیچد

و بسوی روزی که او را بنمایاند، آنچه را که توانگرش نماید

و بسوی سنزلی که در آن او را آرام آید

۳- درجه سوم : عَطَشٌ مَحْبُوبٌ، بسوی جلوه بی که آنرا ابر علت نگیرد

و پرده تفرقه نپوشد

و در پای آن، دیگر انتظاری نباشد.

۶۶- باب وَجْدٍ (= دریافت)

خداوند عزوجل سی فرماید: «دل‌های ایشان را (استوار) بستیم، چون قیام کردند».

وجد شعله ایست که فروزان شود از دیدار، بیدار چیزی شورا نگیزد.

و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین : وجدی است که عارض شود

و ازان بر خورد ارشود : گواهِ سَمْعِ

یا گواهِ دِیدارِ

یا گواهِ هِنْدَارِ

و اثر آن وجد، بر صاحب آن بماند یا نماند.

۲- درجه دوم : وجد آنست که روح ازان بر خورد ارشود :

با درخشندگی روشنائی ازلی

و یا شنوائی ندای اولی

یا جذبِ حقیقی

وجدی که جامه خود را بر صاحب وجد نهد

و یا روشنائی خود را بروی گذارد

والدرجة الثالثة وجدٌ يُخطف العبد من يد الكونين
وَيَمْتَحِصُ مَعْنَاهُ مِنْ دَرَنِ الْحِظِّ
وَيَسْلِبُهُ مِنْ رِقِّ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ
إِنْ سَلِبَهُ أَنْسَاهُ اسْمَهُ
وَإِنْ لَمْ يَسْلِبَهُ أَعَارَهُ رَسْمَهُ .

٦٧ — بَابُ الرَّهْشِ

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَاهُ ﴾ .
الرَّهْشُ بَهْتَةٌ تَأْخُذُ الْعَبْدَ إِذَا فَجَأَهُ مَا يَغْلِبُ عَقْلَهُ أَوْ صَبْرَهُ أَوْ عِلْمَهُ .
وَهُوَ عَلَى ثَلَاثِ دَرَجَاتٍ :

الدرجة الأولى دهشة المرید
عند صولة الحال على علمه
والوجد على طاقته
والكشف على همته .

والدرجة الثانية دهشة السالك
عند صولة الجمع على رسمه
والسبق على وقته
والمشاهدة على روحه .

والدرجة الثالثة دهشة المحبِّ
عند صولة الاتصال على لطف العطيّة
وصولة نور القرب على نور العطف
وصولة شوق العيان على شوق الخبر .

۳- درجه سوم وجد: بنده را از دستِ دو جهان بر باید
معنویت او را از آلودگیِ حظِ پاکیزه سازد
او را از بندگیِ آب و خاک سلب نماید
اگر او را سلب نماید، او را اسمِ خود از یاد رود
و اگر هم سلب نکند، رسمِ خود بویِ عاریت دهد.

۶۷- باب دَهْشْت = از خود رها شدن

حدیث عز و جن فرماید: «جون (آن زمان) او را دیدند، بر از بنده اش یافتند.»
دَهْشْت سببوت شدنی است که بنده را افرا گیرد، و غالب شود بر عقل او، با صبر او، یا عدم او.
و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: دَهْشْتِ سُرُود است:

چون حالِ بر علم او چیره شود

و وجد، بر حجاب او چیره شود

و شرف، بر همت او چیره شود.

۲- درجه دوم: دَهْشْتِ سَلْب است:

چون جمع، بر رسم او چیره شود

و سبقت، بر رسم او چیره شود

و مشاغل، بر روح او چیره شود

۳- درجه سوم: دَهْشْتِ مَحْبُوب است:

چون وصف، بر نظر عظمه چیره شود

و نور، بر نور عین چیره شود

و شوق، بر شوق گفتگی چیره شود.

٦٨ — باب الإيمان

قال الله عز وجل : ﴿ وَخَرَّ مُوسَىٰ صَبِقًا ﴾ .

الهيمان ذهاب عن التماسك تعجباً أو حيرةً

وهو أثبت دواماً وأملك بالنعته من الدهش

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى هيمان في شسيم أوائل برق اللطف عند قصد الطريق

مع ملاحظة العبد خسة قدره

وسفال منزلته

وتفاهة قيمته .

والدرجة الثانية هيمان في تلاطم أمواج التحقيق

عند ظهور براهينه

وتواصل عجائبه

ولياح أنواره .

والدرجة الثالثة هيمان عند الوقوع في عين القيد

ومعاينة سلطان الأزل

والغرق في بحر الكشف .

٦٩ — باب البرق

قال الله عز وجل : ﴿ إِذْ رَأَىٰ نَارًا ﴾ .

البرق باكورة تلمع للعبد فتدعوه إلى الدخول في هذا الطريق

۶۸- باب هیمان (=آشفستگی)

خداوند عزوجل فرماید: «و موسیٰ، صاعقه زده بیفکاد،»

هیمان، رفتن خود داری است از تعجب و حیرت

و دوام آن، ثابت تر از دهشت است، و بر صفات بیشتر مالک شود

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین هیمان: هنگام دریافتن اوایل برق لطف (کردگار) زمان قصد بر طریقت است

و بنده در یابد خست قدر خود را

و پایین بودن منزلت خود را

و ناچیز بودن قیمت خود را.

۲- درجه دوم هیمان: در تلاطم اسواج تحقیق است

آننگاه که پراهمین آن ظهور کند

و عجایب آن پیغم رسد

و انوار آن بدرخشد.

۳- درجه سوم هیمان: هنگام واقع شدن دیدار، قدامت آید

و هنگام معاینه ملاحظه ازل

و هنگام غرق در بحر اشرف.

۶۹- باب برق (=روشنایی تندر)

خداوند عزوجل می فرماید: «حون بداند آس»

برق لہجالت لوتیر است کہ من درخشند بنده را، و او را من خواہم دید، و من خواہم دید.

والفرق بينه وبين الوجد

أن الوجد يقع بعد الدخول فيه
فالوجد زاد والبرق إذن

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى برق يلمع من جانب العدة في عين الرجاء
يستكثر فيه العبد القليل من العطاء

ويستقل فيه الكثير من الأعباء

ويستحلى فيه مرارة القضاء .

والدرجة الثانية برق يلمع من جانب الوعيد في عين الحذر

فيستقصر فيه العبد الطويل من الأمل

ويزهده في الخلق على القرب

ويرغب في تطهير السر .

والدرجة الثالثة برق يلمع من جانب اللطف في عين الافتقار

فيُنشئ سحاب السرور

وَيُمطر قطر الطرب

ويجري نهر الافتخار .

٧٠ — باب الذوق

قال الله عز وجل : ﴿ هَذَا ذِكْرٌ ﴾ .

الذوق أبقى من الوجد وأجلى من البرق

فرق بین برق و وجد این است که :

وجد، واقع شود ، پس از داخل شدن در طریق

وجد، زاد و توشه طریق است، و برق اذن و اجازه آن

و برق راسه درجه است :

۱ - درجه نخستین برق: از وعده (اوتعالی) در چشم رجا درخشد

با آن بنده را ، اندکی که از عطاء رسیده، کثیر شود

و کثیری از دشواری آمده، اندک گردد

و تلخی قضا شیرین آید .

۲ - درجه دوم برق: از وعید (اوتعالی) بر چشم حذر درخشد:

با آن بنده را ، آمال دراز کوتاه شود

و دوری جوید از مردمان ، هر چه قریب یابد

و بسوی پاکیزه کردن سر رغبت آید .

۳ - درجه سوم برق: از لطف (اوتعالی) در چشم نیازمندی غیر درخشد =

بس ابرهای سرور برانگیزانند .

و قطره های طرب بریزانند

و نهر افتخار جاری کنند .

۷۰ - باب ذوق

قال الله عزوجل فرماید : «این ذراست !»

ذوق رابعی بیشتر از وجد باشد ، و روشنائی بیشتر از برون

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ذوق التصديق طعم العدة

فلا يعقله ضمّ

ولا يقطعه أمل

ولا تعوقه أمنيّة .

والدرجة الثانية ذوق الإرادة طعم الأنس

فلا يعلق به شاغل

ولا يفتنه عارض

ولا تكدره تفرقة .

والدرجة الثالثة ذوق الانقطاع طعم الاتصال

وذوق الهمة طعم الجمع

وذوق المسامرة طعم العيان .

مطرح « فلا يعقله فن » در نسخه های من، و « فلا يعقله الخان » آمد و آمد .

وآنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین ذوق : تصدیق طعم و عده (ا یزدی) است

که گمان آنرا با عقل نیابد

وآمال (جها نی) آنرا قطع نکند

و ا بنیت (جدل پری ظاهری) آنرا به تعویق نیندازد.

۲- درجه دوم ذوق : اراده طعم آنس است

چنانکه هیچ مغلی، بان تعلق نگیرد

و هیچ عارضه بی، بران فتنه نیا نگیرد

و هیچ تفرقه بی، آنرا مکندر نسازد.

۳- درجه سوم ذوق: انقطاع است (یعنی طعم انصال

و ذوق عمت (یعنی طعم جمع = ذایر اندکی)

و ذوق رازو نیاز گفمن اشباهه) یعنی طعم دیدار.

در سطر سوم، ترجمه را از روی نسخه بدلها «ظن» بر جیح دادیم ورنه باید ترجمه می کردیم
که «ظن» و خست آنرا تعلق نتواند.

قسم الولايات

وأما قسم الولايات فهو عشرة أبواب وهي :

المحظ والوقت والصفاء والسرور والسر
والنفس والغربة والغرق والغيبة والتمكن.

٧١ - باب المحظ

قال الله عز وجل : ﴿ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ
فَسَوْفَ تَرَانِي ﴾ .

المحظ لمح مسرق

وهو في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ملاحظة الفضل سبقاً

وهي تقطع طريق السؤال إلا ما استحقته الربوبية من إظهار التذلل لها

وتنبت السرور إلا ما يشوبه من حذر المكر

وتبعث على الشكر إلا ما قام به الحق عز وجل من حق الصفة.

والدرجة الثانية ملاحظة نور الكشف

وهي تسبل لباس التولى

وتذيق طعم التجلي

وتعصم من عوار التسلي .

بخش و لایات

و بخش و لایات راده باب است و آنست:

لَحْظٌ	وقت	صفا	رُوزٌ	سِرٌّ
نَفْسٌ	غُرْبٌ	غُرُقٌ	غَيْبٌ	تَمَكُّنٌ

۷۱- باب لَحْظٌ - چشم بر افتادن

خداوند عزوجل فرماید: «نظر کن (ای موسی) بر کوه، اگر آن‌ها بر جا بماند، آنگاه مرا حواهی دید!

لَحْظٌ، لمحہ ایست بسیار کوتاه:

و آن را درین باب سه درجه است:

۱- درجه نخستین: بملا حظہ فضل سابق (او تعالی) است:

و آن قطع کند راه سوال را، جز برای اظهار سستی، که شایسته حق ربوبیت است

و برویاند و پیرو در راه، جز آنکه حذر مکر، آنرا شوب سازد

و برانگیزاند شکر را، جز آنچه حق عزوجل خود از روی حق صرف خود پس،

درین درجه

۲- درجه دوم: بملا حظہ نور شرف است:

که پرده لباس، از توانی بردارد

و سزای تجلی چشاند

و از عاریت‌های (بیموجب) نکندارد.

والدرجة الثالثة ملاحظة عين الجمع
وهي توقظ لاستهانة المجاهدات
وتخلص من رعونة المعارضات
وتفيد مطالعة البدايات

٧٢ — باب الوقت

قال الله عز وجل : ﴿ ثُمَّ جِئْتَنَا عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴾

الوقت اسم لظرف الكون

. وهو اسم في هذا الباب لثلاثة معانٍ على ثلاث درجات :

المعنى الأول حين وجد صادق لإيناس ضياء فضل جذبته صفاء رجاء
أو لقصمة جذبها صدق خوف

أو لتلهيب شوق جذبته اشتعال محبة .

والمعنى الثاني اسم لطريق سالك يسير بين تمكّن وتلون إكنته إلى التمكن
ما هو يسلك الحال ويلتفت إلى العلم

فالعلم يشغله في حين والحال يحمله في حين .

« فبلاؤه بينهما يذيقه شهوداً طوراً

ويكسوه غيرةً طوراً

ويريه غيرةً تفرق طوراً .

والمعنى الثالث قالوا « الوقت الحق »

أرادوا به استغراق رسم الوقت في وجود الحق

وهذا المعنى يشق على هذا الاسم عندي .

مطر ١١ بجای « اشتغال » در نسخه های ق، ص، و، ف « اشتغال »

۳- درجه سوم: ملاحظه چشم است جمع را

وآن انگیزه شود، از بهر پست شمردن مجاهدات

ورہانندہ شود، از مستحق معارضات

وفایده رسانند، بہ مضالعه ہدایات.

۷۲- باب وقت

خدای عزوجل فرماید: «سپس آمدی تو، ای موسی، از روی تقریر».

وقت ظرف است.

و درین باب وقت سه معنی دارد، بر سه درجه:

۱- معنی نخستین: دم و جد صادق است، برای آنرا دادن بہ روشنائی فضل،

کہ آنرا صفای رجا جذب کند [یا شکستگی، کہ آنرا حدود خوف جذب کنند

ناشعلہ و رسیدن شوق، کہ آنرا استعمال محبت جذب کند.

۲- معنی دوم: طرفی سائب است، کہ بین ممکن و ممکن سیر کنند، و ممکن

و در آن گورد:

وآن است کہ با احوال منسلاک باشد، و نیز بہ عمق مانتفت

و دسی، عدم او را معلوم کند، و دسی احوال او را بداند

و در میان این دو، گاهی استغوث از او بی آواز باشد، و گاهی در دماغ

و گاهی او را از غیرت پوشاند

و گاهی، او را گذر الخیرت تفرقه نماید.

۳- و معنی سوم: آنکہ گویند وقت جمع است

و از روی این خواهند گویند کہ سہواً در وقت در صورتی مستغرق ہوں

و نزد من باین معنی، این اسم ساز گارنیقہ

مطر ۱۱- ترجمہ نسخہ بدل: کہ استعمال محبت آنرا جذب کند.

لكنه هو اسم في هذا المعنى الثالث
 لحين يتأشئ فيه الرسوم كشفاً * رجوداً محضاً
 وهو فوق البرق والوجد
 وهو يشارف مقام الجمع لو دام وبقى
 ولا يبلغ وادى الوجود
 لكنه يكفي مؤنة المعاملة
 ويصني عين المسامرة
 ويُشتم روائح الوجود .

٧٣ — باب الصفاء

قال الله عز وجل : ﴿ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ
 الْأَخْيَارِ ﴾ .

الصفاء اسم للبراءة من الكدر

وهو في هذا الباب سقوط التلون

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى صفاء علم
 يهذب لسلك الطريق
 ويبصر غاية الجسد
 ويصحح همّة القاصد .

والدرجة الثانية صفاء حال

تُشاهد به شواهد التحقيق

وتذاق به حلاوة المناجاة

ويُنسى به الكون .

سطر ٥ (از اخير) بجای «جد» در نسخه های ق، ب، و، ن کلمه «حد»

آمده است .

مگر درین معنی سوم: وقت عبارت باشد از :

دسی که در آن رسوم (ظاهر) از روی کشف متلاشی شود، نه از روی وجد (= دریافت) محض

و این برتر است از برق و از وجد

و آن اگر دوام کند و باقی ماند، به مقام جمع مشرف شود

به وادی وجد (= دریافت) رسد

سگر، برای مامان دادن معامله بسنده باشد

و چشمه راز و نیاز گوئی را صفا بخشد

و رایحه های وجد را بحشام رساند.

۷۳- باب صفا (= پاکیزگی)

خدای عزوجل فرماید: «ایشانند نزد ما از برگزیدگان نیکو»

صفا مبری شدن از لدورت است

و درین باب از بیان رفتن تون (گونا گونی) است

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: صفای علم است :

که مذهب آید، برای موقوف طریق (دسی را)

و در چشم آرد، غایت جدو کوشش را

و صحت بخشد، هم آفتاب

۲- و درجه دوم: صفای حال است :

که با آن، نتواند حقیق در مشاهده آید

و از آن، حلاوت مناجات چسبیده شود

و به آن، هستی (= جهان) از یاد رهد

والدرجة الثالثة صفاء اتّصال
يُدْرَجُ حِظُّ الْعِبَادَةِ فِي حَقِّ الرَّبُوبِيَّةِ
وَيُغْرَقُ نِهَايَاتُ الْحَبْرِ فِي بَدَايَاتِ الْعِيَانِ
وَيَطْوَى خَسَّةُ التَّكَلِيفِ فِي عِزِّ الْأَزْلِ .

٧٤ — باب السرور

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ
فَلْيَفْرَحُوا ﴾ .

السرور اسم لاستبشار جامع
وهو أصنى من الفرح لأنّ الأفراح ربما شابهها الأحزان
” ولذلك نزل القرآن باسمه في أفراح الدنيا في مواضع
. وورد اسم السرور في الموضوعين في القرآن في حان الآخرة .

وهو في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى سرور ذوق ذهب بثلاثة أحزان :

حزنٌ أورثه خوف الانقطاع

وحزنٌ هاجته ظلمة الجهل

وحزنٌ أغشته وحشة التفرقة .

والدرجة الثانية سرور شهود

كشف حجاب العلم

وفك رقّ التكلف

ونفى صغار الاختيار .

۳- درجه سوم: صفای اتصال است

و آن حظّ عبودیت را، در حقّ ربوبیت درج کند

و نهایت خبر (گفتگی) را، در بدایات عیان (دیدگی) غرق سازد

و خست تکالیف را، در هزّت ازل در پیچاند.

۷۴- باب سُرُور = شادمانی

خداوند عزوجل فرماید: «بگو، به فضل خداوند، و به رحمت او، به این همه (مومنان).

شادمان شوند.»

سرور یعنی بشارت گرفتن جامع

و آن از فرح صاف ترست، زیرا فرح ها شاید آسخته با حزن ها باشد

و ازینجاست که قرآن در چند جای بارداً این اسم را، در باره فرح های دنیا

و آمده است نام سُرُور، در ذوجاد قرآن، در باره آخرت.

و درین باب آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: سُرُورِ ذوق است که سه حزن را از میان بردارد:

حزنی که از خوف انقطاع سیراث سازد

و حزنی که آنرا تاریکی جهل انگیزاند

و حزنی که آنرا وحشت تفریق میان آرد

۲- درجه دوم: سُرُورِ مشاهده است

که از غم پرده بردارد

و سه های تکلف را بشکند

و دهری های اختیار را نفی کند.

والدرجة الثالثة سرور سماع الإجابة
وهو سرور يمحو آثار الوحشة
ويقرع باب المشاهدة
ويضحك الروح .

٧٥ — باب السر

قال الله عز وجل : ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ *
أصحاب السر هم الأخفياء الذين ورد فيهم الخبر
وهم ثلاث طبقات على ثلاث درجات :
الطبقة الأولى طائفة علت همهم *
وصفت قصودهم
وصح سلوكهم
ولم يوقف لهم على رسم
ولم ينسبوا إلى اسم
ولم تشر إليهم الأصابع
أولئك ذخائر الله عز وجل حيث كانوا .
والطبقة الثانية طائفة أشاروا عن منزل وهم في غيره
ووروا بأمر وهم لغيره
ونادوا على شأن وهم على غيره

۳- درجه سوم: سرور سماع اجابت است

و آن سروری است که آثار وحشت (دوری آرامجو تما بد

و مشاهده رادق الباب کند

و روح را بخنداند.

۷۵ - باب سر

خداوند عزوجل فرماید: خداوند انا اثر است با آنچه در انچه های ایشان است

صاحبان سر، آن نوشیدگان اند که در ایشان درخیزد، حدیث آمده است

و ایشان سه طبقه است: سه درجه:

۱- طبقه نخستین: طایفه بی است که در ایشان ریختن با

وقصد های ایشان راضی است

و ساوک ایشان راضی است

و ایشان را سوغات می دهند

و مشورت به نام نشود

و با ایشان با ایشان است

و ایشان کنجینه های خداوند است

۲- طبقه دوم: طایفه بی است که به مثالی است

و امیری را و نمودند در آن

و در آن است که در آن است

بين غيرة عليهم تسرهم
وأدب فيهم يصونهم
وظرف يهذبهم .

والطبقة الثالثة طائفة أسرهم الحق عنهم
فألاح لهم لائحاً أذهلهم عن إدراك ما هم فيه
وهيتمهم عن شهود ما هم له
وضنّ بحالهم على علمهم معرفة ما هم به
فاستسروا عنهم مع شواهد تشهد لهم بصحة مقامهم
من قصد صادق يهيجه غيب
وحب صادق يخفى عليهم علمه
ووجد غريب لا ينكشف لهم موقده
وهذا من أرق مقامات أهل الولاية .

٧٦ — باب النفس

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ ﴾ .
يُسمى النفسُ نفساً لتروح المتنفس به
وهو على ثلاث درجات
وهي تشابه درجات الوقت .
والأنفاس ثلاثة :

[النفس الأول] نفسٌ في حين استتار
مملوءٌ من الكظم * معلقٌ بالعلم

بین غیرتی ، کہ برایشان پرده کند
و ادبی ، کہ در آن سِصُون شوند
و ظرفی ، کہ بآن مہذب گردند .

۳- و طبقہ سوم : طایفہ ایست کہ حق ، ایشان را ، از خودشان (پوشیدہ) در سردارد
ایشان را در چنان لایحہ آرد ، کہ نتوانند درک کنند در کجا بیند
ایشان را چنان ہیمنہ و آشفتگی دہد ، کہ نتوانند بشناسند ہدہ کنند
سر چہ را بیند

و حال ایشان را از علم ایشان چنان بیونند ، کہ نتوانند معرفت

یابند ، ایشان را چہ آید

و بانکہ شواہدی ، ایشان را بہ صحت مقامشان نہادند ، ہدہ ، مگر در زیر
نگہدانستہ شود از ایشان

از قصہ صادق ، کہ آنرا غیب انگیزد

و حب صادق ، کہ علم آن ایشان را نہان کردہ شود

و وجد غریب ، کہ آتشگاہ آن ، ایشان را کشف نمود

و این از نازک ترین مقامات اہل ولایت است .

۷۶- باب نَفَس = (دَم)

خدا ی عزوجل می فرماید : « چون (موسی) بہ عوش آمد ، نَفَس : سرچشمہ ...

از آن نَفَس را نَفَس نامند کہ بآن نَفَس زنندہ را آراش نامند

و آنرا سہ درجہ است :

و آن درجہ ہا ، بسان درجہ ہای ہفت ہست :

و نَفَس ہا سہ گانہ اند :

۱- نَفَسِ نَحْسَتِیْن : نفسی است در دم استوار

نَفَسِ مَمْلُوءِ از خوردن خشم ، و نَفَسِ مَعْلُومِ

إن تنفس تنفس نفس المتأسف
وإن نطق نطق بالحرب .

وعندى هو يتولد من وحشة الاستم
وهي الظلمة التي قالوا إنها تدمر

والنفس الثاني نفس في حين التجلي
وهو نفس شاخص عن مقام السرور إلى روح المعينة
مملوء من نور الوجود
شاخص إلى منقطع الإشارة .

والنفس الثالث نفس مطهر بماء القدس
قائم بإشارات الأزل
وهو النفس الذي يسمى صدف لنور .

فالنفس الأول للغيور سراج
والنفس الثاني للقاصد معراج
والنفس الثالث للمحقق تاج .

۷۷. — باب الغربة

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَئِنْ كُنَّا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ
أَوْلُو بِبَقِيَّةِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ
أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ ﴾

الاغتراب اسم يشار به إلى الانفراد عن الأكفاء

مطر ۲ « بالحرب » در نسخه های خطی ص، ن، ف « با اجزن » خوانده میشود

مطر ۱ « صدف » در نسخه های پ، و، ص « صدق » خوانده میشود .

واگر نفس کشد، آن نفس کشیدن فسوس افزا باشد

واگر سخن گوید، آن سخن گفتن ناشکیبا باشد

و نزد من، آن از وحشت (دوری) استتار زاید

و آن ظلمتی است، که گفته اند آن مقاسی است.

۲ - و نفس دوم: نفسی است در حین تجلی

و آن نفسی است، که از مقام سرور، بسوی آرامش معاینه فراز آید:

سماو از نور وجود

تشخیص کننده جانی که اساره قطع گردد

۳ - و نفس سوم: نفسی است منظر به آب قدس

ایستاده بر اشارات ازلی

و آن نفسی است که صدق نور نامیده شود

۱-۲-۳ (ب) و نفس اول، غیرت مند را چراغ است

و نفس دوم، صاحب قصد را چراغ است

و نفس سوم، محقق را چراغ است

۷۷ - باب غرابت = (دوری از میهن)

خداوند عزوجل فرماید: « پس در جمله مردمان ورنهائی که بس از میهن دورند،

چرا آن بار سایبان، که منع فساد بر زمین کنند، جز اندکی نبودند، که در آن بیجا

نمانندند »

غرابت گزیدن، اشاره کننده جدا شدن از همقطاران.

سطر ۲- ترجمه نسخه بدل: و سخن گفتن آن، سخن گفتن اندوهبار باشد.

سطر ۱۱- ترجمه نسخه بدل: و آن نفسی است، که صدق نور نامیده شود

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الغربة عن الأوطان

وهذا الغريب موته شهادة

ويُقاس له في قبره من متوفاه إلى وطنه

وَيُجَمَع يوم القيامة إلى عيسى بن مريم عليه السلام .

والدرجة الثانية غربة الحال

وهذا من الغرباء الذين طُوبَى لَهُمْ

وهو رجل "صالح" في زمان فاسد بين قوم فاسدين

أو عالم "بين قوم جاهلين

أو صديق "بين قوم منافقين .

والدرجة الثالثة غربة الهمّة

وهي غربة طلب الحق

وهي غربة العارف

"لأنّ العارف في شاهده غريب

ومصحوبه في شاهده غريب

وموجوده فيما يحمله علم أو يظهره وجد

أو يقوم به رسم أو تطبيقه إشارة

أو يشمل اسم غريب .

فغربة العارف غربة الغربة

لأنّه غريب الدنيا وغريب الآخرة .

٧٨ — باب الفرق

" قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴾ .

هذا اسم يشار به في هذا الباب إلى من توسط المقام وجاوز حدّ التفرّق .

وآن به مدہ درجہ است :

۱- درجہ نخستین : غُربت از وطن است :

وآن غریبی است نه ، سوتِ اوشهادت است

و در قبروی ، (مسافت) از جای وفات تا وطنش ، در شمار آید

و روز قیامت ، با عیسی بن مریم علیہ السلام یکجا شود .

۲- و درجہ دوم : غُربتِ حال است :

وآن ازانِ غُربت است ، که خوبا بحالشان

وآن مردِ صالح است ، در زمانِ فاسد ، میانِ گروهِ فاسدان

وینا عالمی است ، بینِ گروهِ جاهلان

وینا صدیقی است ، بینِ گروهِ بدفقان .

۳- درجہ سوم : غُربتِ نعمت است :

وآن غُربتِ طلبِ حق است

وآن غُربتِ عارف است

زیرا که عارف ^{در} شایسته خود غریب است

و همراه او در شایسته اش غریب است

و عرجه او را باشد ، از آنکه علم او را آرد ، و جدار او را بر آرد

و عرجه رسم او را ببارد ، و با اشارتی ، و نما بیاورد

یا اسمی آنرا حاصل بکند ، هر چه غریب است ،

پس غُربتِ عارف ، غُربتِ غریب است

زیرا که وی غُربتِ دنیا ، و غُربتِ آخرت است .

۷۸- باب غرق

خداوند عزوجل فرماید :

« پس هر دو خویشین را تسلیم (به خداوند) شدند و ابراهیم (کذاب) پشیمان

(اسماعیل) را (بر زمین)

این اسم ، درین باب ، اشاره می کند به کسی که در سیانه مقام رسیده ، و از حد

فرقه گذشته .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى استغراق العلم في عين الحمال

وهذا رجلٌ قد ظفر بالاستقامة

وتحقق في الإشارة

فاستحقَّ صحَّة النسبة .

والدرجة الثانية استغراق الإشارة في الكشف

وهذا رجلٌ ينطق عن موجوده

ويسير مع مشهوده

ولا يُحسُّ برعونة رسمه .

والدرجة الثالثة استغراق الشواهد في الجمع

وهذا رجلٌ شملته أنوار الأوليّة

وفتح عينه في مطالعة الأزليّة

فتخلص من الهمم الدنيّة .

٧٩ — باب الغيبة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَنَىٰ عِبَادِ

يُوسُفَ ﴾ .

الغيبة التي يشار بها في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غيبة المرید في مخلص القصد

عن أيدي العلائق

ودرك العوائق

لالتماس الحقائق .

وآن راسه درجه است :

۱- درجه نخستین : غرق شدن علم است در عین حال :

وآن کسی است که بر استقامت دست یافته است

و در اشاره به تحقق رسیده

و مستحق صحت نسبت شده.

۲- درجه دوم : غرق شدن اشاره در کشف است :

وآن کسی است که از وجد خویش سخن گوید

و باشهو و بخود سیر کند

و از یهودگی رسوم وارسته گردد.

۳- درجه سوم : غرق شدن شواهد در جمع (ناپراگندگی) است :

وآن کسی است که او را نور اولیت فرا گرفته است

و چشم به مطالعہ از لیت کشوده است

و از کارهای دنی خلاص یافته است .

۷۹- باب غیبت = (ناپیدائی)

خداوند عزوجل می فرماید: سپس از ایشان رو گردانید، و گفت: دروغا بر یوسف

غیبت، که این باب به آن اشاره کنند سه درجه دارد :

۱- درجه نخستین : غیبت سرید است، جانی که قصه او خلاصی یافته

از دست علایق

و از گرفتاری عوایق

برای التماس حقایق.

والدرجة الثانية غيبة السالك

عن رسوم العلم

وعلى السعى

ورخص الفتور .

والدرجة الثالثة غيبة العارف

عن عيون الأحوال والشواهد والدرجات

في حصن الجمع .

٨٠ — باب التمكن

قال الله عز وجل : ﴿ وَلَا يَسْتَخِفُّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴾

التمكن فوق الطمأنينة

وهو إشارة إلى غاية الاستقرار

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تمكن المرید

وهو أن تجتمع له صحة قصد سيره

ولمعه شهود يحمله

وسعة طريق تروحه .

والدرجة الثانية تمكن السالك

وهو أن تجتمع له صحة انقطاع

وبرق كشف

وصفاء حال .

معارف « حصن الجمع » در نسخه دای صوف « عین الجمع » نوانده به شهود .

۲- درجہ دوم: غیبِ سالک است

از رسومِ علم

و از علتِ حال = نقصانِ اسمی

و از رخصتِ بنای فتور و مستی.

۳- درجہ سوم: غیبِ عارف است

از دستارِ بنای احوال، و شواهدِ درجات

در کاخِ جمع، نامِ اگزیسی.

۸۰- بابِ تَمَكُّن = ملکہ در کار

خداوند عزوجل سی گوئی و سپکسار نکند ترا آنانکہ بقین - ایمانِ بندار تم
تَمَكُّن یا لا یزال من طمانینت است.

و آن آیت مبارکہ است کہ غیبِ استغراق

و آنرا ایستادہ ہے:

۱- درجہ نخست: تمکن مرند است

۱- او را صاحبِ فصدیہم آمد، و او را پیراہِ بندار

و درخشندگیِ ستارہا، آید او را بردارند

و شایستگیِ آسمانِ آسایش

۲- درجہ دوم: تمکنِ سالک است

۱- او را صاحبِ الطمانینت (بندار) آمد

۱- در پی کسب

۱- صفای حال

والدرجة الثالثة تمكّن العارف

وهو أن يحصل في الحضرة

فوق حجب الطلب

لابساً نور الوجود .

•

-۱۹۱-

۳۔ رجہ سوہ : تمکن عارف است :

تا اورا حضور حاصل شود

بالا ترا ز حجب طلب

بالباس نور وجود

قسم الحقائق

وأما قسم الحقائق فهو عشرة أبواب وهي :
المكاشفة * والمشاهدة * والمعاينة * والحياة * والقبض
والبسط * والسكر * والصحو * والاتصال * والانفصال .

٨١ — باب المطائفة

قال الله عز وجل : ﴿ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴾ .
المكاشفة مهادة السر بين متباطينين ،
وهي في هذا الباب بلوغ ما وراء الحجاب وجوداً
وهي على ثلاث درجات :
الدرجة الأولى مكاشفة تدل على التحقيق الصحيح
وهي أن تكون مستديمة .

فإذا كانت حيناً دون حينٍ
لم يعارضه تفرق

غير أن الغين ربما شاب مقامه

على أنه قد بلغ مبلغاً
لا يلفته قاطع

ولا يلويه سبب

ولا يقطعته حظ

بخش حقایق

و بخش حقایق را ده باب است :

مکاشفہ مشا ہدہ معاینہ حیات قبض
بسط مکرر صحو اتصال انفصال

۸۱- باب مکاشفہ = دیدار

خداوند عزوجل فرماید : « پس وحی کرد بر بندہ خود آنچه را وحی کرد » .

مکاشفہ ہد بہ باہم کردن سیراست ، بین دو ہمزاز

و آن ، درین باب ، فرامییدن است ، بآنسوی حجاب ، از روی وجد

و آن بر سہ درجہ است :

۱- درجہ نخستین : مکاشفہ ہیست ، رہنما بسوی تحقق صحیح

و باید کہ آن را دوام باشد .

۲- و اگر دمی باشد و دمی نباشد ،

تفرقہ بی معارض آن نشود

جز آنکہ شاید گردی مقام آلا آلودہ کند

گرچہ رسیدہ باشد با ندازہ بی

کہ هیچ سببی آنرا ہر نگرداند

و (ہوس) هیچ حظی آنرا قطع نکند

وهي درجة القاصد

فإذا استدامت فهي الدرجة الثانية .

وأما الدرجة الثالثة فكاشفة عين

لا مكاشفة علم

ولا مكاشفة حال

وهي مكاشفة لا تدرسة تشير إلى التذاد

أو تُلجىء إلى توقّف

أو تُنزل على ترسم .

وغاية هذه المكاشفة المشاهدة .

٨٢ — باب المشاهدة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ إِنِّي فِي ذَلِكَ لَذَكَّرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ

قَلْبٌ أَوْ أَلْتَقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴾ .

شاهدة سقوط الحجاب بتاً

وهي فوق المكاشفة

لأنّ المكاشفة ولاية النعت

وفيه شيء من بقاء الرسم

والمشاهدة ولاية العين والذات .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى مشاهدة معرفة

تجرى فوق حدود العلم

في لوائح نور الوجود

منبحة بفناء الجمع .

و آن درجه قصد کننده است

(اما) اگر مکاشفه دوام کند، درجه دوم است.

۳- درجه سوم: مکاشفه بیش است

نه مکاشفه (از روی) عام

و نه مکاشفه (از روی) حال.

و آن مکاشفه بهست که داغی نگذارد که بلذت گرفتن اشاره کند

و نه انگیزه بسوی توقف شود

و نه برسوء نازل آید.

غایت این مکاشفه، مشاهده است.

۸۲- باب مشاهده = بی پرده دیدن

خدای عزوجل فرماید: «هر آینه، درین تذکار و بند است، رای

آنکه دانه دل است، و گوش فرامی نهد، و گواه است

مشاهده، بر افتادن حجاب است، بکامی

و آن برتر است از مکاشفه

زیرا مکاشفه، از جمله نعت‌هاست

و دران چیزی از رسم باقی باشد

و مشاهده، از جمله دیدار و ذات است.

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: مشاهده معرفت است

و بالاتر از حد و در علم، جریان دارد

در اوابح نور وجود

در فای مقام جمع (ناهما کندگی) منزل گیرد.

والدرجة الثانية مشاهدة معاينة
تقطع حبال الشواهد
وتلبس نعوت القدس
وتحرس السنة الإشارات .

والدرجة الثالثة مشاهدة جمع
تجذب إلى عين الجمع
مالكة لصحة الورود
راكبة بحر الوجود .

۸۳ — باب المعاينة

قال الله عز وجل : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ﴾
المعاينات ثلاث :

إحداها معاينة الأبصار

والثانية معاينة عين القلب

وهي معرفة الشيء على نعته

علماً يقطع الريبة ولا تشوبه حيرة

وهذه معاينة بشواهد العلم .

والمعاينة الثالثة معاينة عين الروح

وهي التي تعين الحق عياناً محضاً

والأرواح إنما طهرت وأكرمت بالبقاء

لتناغي سناء الحضرة

وتشاهد بهاء العزة

وتجذب القلوب إلى فيناء الحضرة .

سطر ۳ (از اخیر) : بجای «طهرت» در نسخه های پ، و، و «ظهرت» خوانده میشود

۲- و درجه دوم : مشاهده از روی معاینه است :

که رسن های شواهد را بگسلاند

و نعت های قدس را تاپیس کند

و زبان های اشارات را لال سازد .

۳- درجه سوم : مشاهده جمع (ناپراگندگی) است :

که بسوی عین جمع (ناپراگندگی) جذب کند

دارای صحت و رود (= فرار سیدن)

و سوار بر بحر وجد (= دریافت) باشد .

۸۳ - باب معاینه = تمام دیدن

خداوند عزوجل فرماید : « آیا ندیدی بسوی پروردگار خود ، چگونه دراز میکنی

سایه را ؟ »

معاینات سه باشند :

۱- نخستین آن معاینه ابصار است

۲- و دوم معاینه چشم دل است

و آن معرف چیزی است ، از روی صفت آن

علمی که شک را قطع کند ، و حیرت در آن کسایه نیارد

و آن معاینه با شواهد علم است .

۳- و معاینه سوم : معاینه چشم جان است

و آنست که بنگرد حق را عیان محسوس

و ارواح ، طهارت و درامت باقیه با بقه

تا آنکه بسوی باطنی حضرت (او) روند

و سر فرازی عرب (او) را مشاهده کنند

• دلها را در ای حضرت (او) جذب نمایند

سطره (از زیر) بر جمه نسخه بدل ها : ارواح انعام ظاهر شده اند . و کرامت یافته اند

٨٤ — باب الحياة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ .

إسم الحياة في هذا الباب يشار به إلى ثلاثة أشياء :

الحياة الأولى حياة العلم من موت الجهل

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الخوف

ونفس الرجاء

ونفس المحبة .

والحياة الثانية حياة الجمع من موت التفرقة

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الاضطراب

ونفس الافتقار

ونفس الافتخار

والحياة الثالثة حياة الوجود وهي حياة "الحق"

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الهيبة وهو يميت الاعتلال .

ونفس الوجود وهو يمنع الانفصال

ونفس الانفراد وهو يورث الاتصال

وليس وراء ذلك ملاحظ للنظارة

ولا طاقة للإشارة .

۸۲ - باب حیات = زندگانی دل

خداوند عزوجل فرماید : «کسی مرده بود ، او رازنده گردیم»

حیات درین باب به سه چیز اشاره کند :

۱- حیات نخستین : حیات عام است ، وارستن از سرکِ جهل

و آنرا سه نفس باشد :

نفس خسوف

نفس رجساء

و نفس مَحَبَت.

۲- حیات دوم : حیات جمع (ناپراکندگی) است ، و وارستن از سرکِ پراکندگی.

و آنرا سه نفس باشد :

نفس اضطرار

و نفس افتقار (= نیازمندی)

و نفس افتخار .

۳- حیات سوم : حیات وجد (دریافت) است ، و آن حیات است باحق

و آنرا سه نفس باشد :

نفس هیبت ، و آن سبب نابودی عات و نقصان شود

و نفس وجد ، و آن مانع انفصال گرداند

نفس انفراد ، و آن میراث اتصال گیرد.

و ماوراء این ، دیدگاهی از بهر نظاره نباشد

و طاقتی از بهر اشاره نمایند.

٨٥ -- باب القبض

قال الله عز وجل : ﴿ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴾

القبض في هذا الباب اسم يشار به إلى مقام الضنائن
الذين ادّخرهم الحق اصطناعاً لنفسه
وهم ثلاث فرق :

فرقة قبضهم إليه قبض التوفى
فضنّ بهم على أعين العالمين .

وفرقة قبضهم بسترهم في لباس التلبيس
وأسبل عليهم أكلة الرسوم
فأخفاهم عن عيون العالم .

وفرقة قبضهم منهم إليه
فصافاهم مصافاة سرّ
فضنّ بهم عليهم .

٨٦ -- باب البسط

قال الله عز وجل : ﴿ يَنْذِرُكُمْ فِيهِ ﴾

البسط أن تُرسَل شواهد العبد في مدارج العلم
ويُسبَل على باطنه رداء الاختصاص
وهم أهل التلبيس .

۸۵۔ باب قبض (۔ بدستِ حورِ فتن)

خداوند عزوجل فرماید: «آنها بسوی خود باز گرفتیم، بآسانی».

قبض درین باب، به مقامِ نگهدشتگان اشاره می کند،

آنانرا که حق جداگانه نگه میدارد برای خویش

و آن سه فرقه است:

۱۔ فرقه بی که حق، باوفات، قبض کنندیشان

و پیش چشم مردمان، برگردیشان.

۲۔ و فرقه بی که حق، باستر کردن در لباس تبدیل جامه، قبض کنندیشان

و پوشاکِ رسوم را برداردشان

و از چشمان جهان بیوشایدشان.

۳۔ و فرقه بی که حق، از خودشان قبض کنندیشان

در صفای سیر خویشین بباردشان

و از خودشان نگهداردشان.

۸۶۔ باب بسط = کشایش

خداوند عزوجل فرماید: «باین گونه، بساز گردانیدیم شمار».

بسط آنست که شو اهد بنده بسوی مدارج بند شود

و برده وابستگی، از باطنی آورد شده گردید

و آن اهل تعدی جامه است.

وإنَّمَا بُسَطُوا فِي مِيدَانِ الْبَسْطِ
لأحد ثلاثة معان
لكل معنى طائفة

فطائفة بُسِطَتْ رَحْمَةً لِلخَلْقِ
يَبْسُطُونَهُمْ وَيَلْبَسُونَهُمْ
فَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِمْ
وَالْحَقَائِقُ مَجْمُوعَةٌ
وَالسَّرَائِرُ مَصُونَةٌ .

وطائفة بُسِطَتْ لِقُوَّةٍ مَعَانِيَهُمْ وَتَصْمِيمٍ مَنَازِلَهُمْ
لأنَّهم طائفة لَا تَخَالِجُ الشَّوَاهِدَ مَشْهُودَهُمْ
وَلَا تَضْرِبُ رِيَّاحَ الرُّسُومِ مَوْجُودَهُمْ
فَهُمْ مَنبَسُطُونَ فِي قَبْضَةِ الْقَبْضِ .

وطائفة بُسِطَتْ أَعْلَامًا عَلَى الطَّرِيقِ
وَأُمَّةً لِلْهَدْيِ
وَمَصَابِيحَ لِلسَّالِكِينَ .

٨٧ — بَابُ الْكُرِّ

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَاكِيًّا عَنْ كَلِيمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
﴿ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ ﴾ .

السكر في هذا الباب اسمٌ يشار به إلى سقوط التمالك في الطرب
وهذا من مقامات المحبين خاصةً
فإنَّ عيون الفناء لَا تقبله
ومنازل العلم لَا تبلغه .

در میدان بسط ، ایشان بسط یابند

به یکی ازین سه معنی ،

و هر معنی را طایفه بی باشد

۱ - طایفه بی که بسط یابند ، از روی رحمت (حق) برخای

بسط دهند شان و تبدیل جامه دهند شان

تا خعی از نور ایشان روشنی برگیرند

و حقایق ، (ایشان را) جمع باشد

و اسرار ، (ایشان را) مصون باشد .

۲ - و طایفه بی که ایشان ، از روی قوت معنی خویش و از روی تصدیق

نظر خویش ، بسط یابند

و آنان طایفه بی باشد که مساعده شواهد ، سبب زیان در مشهودشان نگردد

و نه های رسوم ، بر آنچه در وجود دریافتند نه وزد

ایشان در قبضه قبضه ، منبسط شوند

۳ - و طایفه بی که بسط یابند ، تا در طریقت نشانه یابند ،

و هدایت را ایام باشد

و سالکان را داع باشند

۸۷ - باب سُکْر (بیخودی)

خدای عزوجل سخن کنیم خویش سوسر را ایازد :

«گفت: پروردگارا ، ای خداوند من ، قدر اینکرمه

سکر ، در این باب اشاره می کند ، به سقوط خود در روی دامن مستی

و آن از مقامات دوستداران خاصه است

که حسد آن فنا از پدید آمدن

و منازل عامه آن است

وللسكر ثلاث علامات :

الضييق عن الاشتغال بالخبر والتعظيم قائم
واقترحام لجة الشوق والتمكّن دائم
والغرق في بحر السرور والصبر هائم .

وما سوى ذلك فحيرة "تنحل" اسم السكر جهلاً
أو هيان يُسمّى باسمه جوراً

"وما سوى ذلك فكله نقائص البصار .

كسكر الحرص

وسكر الجهل

وسكر الشهوة

٨٨ - باب الصحو

قال الله عزّ وجلّ : ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنّ قُلُوبِهِمْ قَالُوا
مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾ .

الصحو فوق السكر

وهو يناسب مقام البسط .

والصحو مقام صاعد عن الانتظار

مُغْنٍ عَنِ الطَّلَبِ

طاهر من الحرج .

فان السكر إنما هو في الحقّ

والصحو إنما هو بالحقّ

و سُكْر راسه علامت باشد :

۱ - (الف) تنگی در اشتغال به خیر ، در حالیکه تعظیم ، قایم باشد

۲ - (الف) خویش را در افگین درجه شوق ، در حالیکه نمکون ، ذایم باشد

۳ - (الف) غرق شدن در بحر سرور ، در حالیکه صبر ، ذایم باشد

۱-۲-۳ (ب) و ما سواي این حیرت است ، که نان ، زهر سُکر ، نا دانسته داند

و غیبت (آشفنگی) که آن نام سُکر را نامنا بسته داند

و ما سواي آن ، هر چه هست ، ناقص چشمان است

چون سُکر حرص

سُکر جهل

سُکر شهوت

۸۸ - باب صَحْوُ (- بخود آئی و روشن نگری

خواه از فرماید : تا آنکه از دلهای ایشان خراسی را ندید ، گویند :

هر دیدگار شما چه گفت ؟ و گویند حق

۱-۲-۳ (الف) صحو بالاتر از سُکر است

و نامقام بسط نسبتی دارد

و صحو مناسبت است الاثر از الحظ

در باب

ها نحوه از حرج

زهر که سُکر در حق است

و صحو (= تو سبط) حق است

وكلّ ما كان في عين الحقّ لم يخُل من حيرة
لا حيرة الشبهة

بل الحيرة في مشاهدة نور العزّة .

وما كان بالحقّ لم يخُل من صحّة

ولم يخف عليه من نقيصة

ولم تتعاوره علة .

والصحو من منازل الحياة

وأودية الجمع

ولوائح الوجود .

٨٩ — باب الاتصال

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى . فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴾ .

أيأس العقول فقطع البحث بقوله ﴿ أَوْ أَدْنَى ﴾ .

وللاتصال ثلاث درجات :

الدرجة الأولى اتصال الاعتصام

ثمّ اتصال الشهود

ثمّ اتصال الوجود .

فاتصال الاعتصام تصحيح القصد

ثمّ تصفية الإرادة

ثمّ تحقيق الحال .

وهرچه در نگرش به حق باشد ، از حیرت خالی نباشد

نه حیرت شبهه

بل که حیرت در مشاهدۀ نور عزت

وهرچه با (=توسط) حق باشد از صحت خالی نباشد

ونه در آن ترس از نقصه بی باشد

ونه آنرا گرفتاری علتی آید.

۱-۲-۳ (ب) و صحو از منازل حیات است

وازوادی های جمع (= ناپراکندگی)

وازلوایح وجد (= دریافت)

۸۹ - باب اتصال (= پیوستگی)

خداوند عزوجل فرماید : « پس نزد یککشد، جابجا ماند ، باندازه دویشت

گمان یا که تر بود .

خداوند با سخن خود « یا کم تر » ، عقل ها را ناامید کرده و بحث را برهنده.

و اتصال را سه درجه است :

درجه نخستین : اتصال اعتصام (= دست بر زدن) است

سپس ، اتصال از روی مشاهده

سپس ، اتصال از روی وجد (= دریافت)

۱ - اتصال اعتصام (= دست بر زدن) صحیح ساختن قصد است

سپس تصفیۀ اراده

سپس تحقیق حال .

والدرجة الثانية اتّصال الشهود
وهو الخلاص من الاعتلال
والغنى عن الاستدلال
وسقوط شتات الأسرار .

والدرجة الثالثة اتّصال الوجود
وهذا الاتّصال لا يُدرَك منه نعت ولا مقدار
إلاّ اسم معار
ولمح إليه مشار .

٩٠ — باب الانفصال

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ .

ليس في المقامات شيءٌ فيه من التفاوت ما في الانفصال
ووجوهه ثلاثة :

أحدها انفصال هو شرط الاتّصال

وهو الانفصال عن الكونين

بانفصال نظرك إليهما

وانفصال توقّفك عليهما

وانفصال مبالاةك بهما .

والثاني انفصالٌ عن رؤية الانفصال الذي ذكرناه

وهو أن لا يتّزنا عندك في شهود التحقيق شيئاً

يوصل بالانفصال منهما إلى شيء .

۲- درجه دوم: اتصال است از روی مشاهده

وآن خلاصی یافتن است، از علت پذیری

و بی نیاز شدن است، از استدلال

و فرو افتادن پراگندگی است (از اصرار).

۳- و درجه سوم: اتصال است از روی وجد (= در بافت)

و آن اتصالی است که درك نشود، صفت و مقدار آن

جز اسم عاریتی از آن

و جز اسمعہ (نگاه) اشارتی بآن.

۹۰- باب انفصال (= جدائی)

خداوند عزوجل فرماید: «و خداوند شمارا از خویشتن باخبرمی دارد»

در مقامات، هرچیک را، چون انفصال، تفاوت مانباود

و جوهر آن سه گانه اند:

۱- یکی: انفصال که شرط اتصال است

و آن انفصال از هر دو جهان است

با انفصال، نگر بستنت بهردو

و انفصال ایستادگی است بر هر دو

و انفصال پروا کردنت به هر دو.

۲- دوم: انفصال از دیدن آن انفصال که ذکر کردیم

و آن اینکه، در دهدار تحقیق، هر دو جهان ترا چیزی نماند

و با انفصال از دو جهان، به چیزی وصل شوی.

والثالث انفصالٌ عن الاتّصال

وهو انفصال من شهود مزاحمة الاتّصال عين السبق

فانّ الانفصال والاتّصال

على عظيم تفاوتهما في الاسم والرسم
في العلة سيّان .

۳- وسوم : انفصال از اتصال است

وآن انفصال از مشاهده ایست، که در عین سبقت، اتصال را مزاحم شو.

زیرا که انفصال و اتصال

باهمه تفاوت بسیار در امر و رسم ،

از نظر علت (= نقصان) ، با هم برابرند.

قسم النهایات

وأما قسم النهایات فهو عشرة أبواب وهي :

المعرفة • والفناء • والبقاء • والتحقيق • والتلبیس • والتوحيد •
والوجود • والتجريد • والتفريد • والجمع • والتوحيد •

٩١ — باب المعرفة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ
تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ﴾ .

المعرفة إحاطة بعين الشيء كما هو

وهي على ثلاث درجات

والخلق فيها ثلاث فرق :

الدرجة الأولى معرفة الصفات والنعوت

[وقد] وردت أساميا بالرسالة

وظهرت شواهدا في الصنعة

بتبصير النور القائم في السرّ

وطيب حياة العقل لزرع الفكر

وحياة القلب بحسن النظر

بين التعظيم وحسن الاعتبار

وهي معرفة العامّة

التي لا تنعقد شرائط اليقين إلاّ بها .

بخش نہایات

و اما بخش نہایات را ده باب است :

معرفت	فناء	بقا	تحقیق	دلیلیس
وجود	تجربید	تفرید	جمع	توحید

۹۱ - باب معرفت - شناخت

خداوند عز و جل می فرماید : «چون بشنوند آنچه بر پیغامبر نازل شده، چشمشان را اشک افشان در پایی از روی آنچه از حق بشنایند .»

معرفت ، احاطه یافتن است به عین چیزی ، چنانکه هست
و آنرا سه درجه است :

و مردمان در آن سه فرقه اند :

۱- درجه نخستین ، معرفت صفات و نعت ها (= تعریف ها) است

که نام های آن در رسالت آمده است

و سو اهدا آن در صنع (ربانی) آمده

با پیش آن نور که در سیر داریم است

و با بهبود حیات عقل ، از راه زنگ فکر

و با حیات دل ، از راه نیکوئی نظر

بین تعقلیم و حسن اعتبار

و آن معرفت عامیه است

تا آن نیاید ، شرایط دقیق بجا نشود

وهي على ثلاثة أركان :
أحدها إثبات الصفة باسمها من غير تشبيه
ونفسى التشبيه عنها من غير تعطيل
والإيلاس من إدراك كنهها وابتغاء تأويلها .

والدرجة الثانية معرفة الذات
مع إسقاط التفريق بين الصفات والذات
وهي تثبت بعلم الجمع
وتصفو في ميدان الفناء
وتستكمل بعلم البقاء
وتشارف عين الجمع .

وهي على ثلاثة أركان :
إرسال الصفات على الشواهد
وإرسال الوسائط على المدارج
وإرسال العبارات على المعالم
وهي معرفة الخاصة
التي تؤنس من أفق الحقيقة

والدرجة الثالثة معرفة مستغرقة في محض التعريف
لا يوصل إليها الاستدلال
ولا يدل عليها شاهد
ولا تستحقها وسيلة .

وهي على ثلاثة أركان :
مشاهدة القرب
والصعود عن العلم
ومطالعة الجمع .
وهي معرفة خاصة الخاصة .

مطرب « تثبت » در نسخہ های پ ، ن « تثبت » آمد دامت .

و آنرا سه ارکان است :

- نخستین رکن اثبات صفت است (مطابق) به نام (ومعنی) آن ، بدون تشبیه

(دوم) نفی کردن تشبیه از آن، بدون تعطیل

(سوم) و ناامید شدن از درک کردن کُنهِ آن ، و از طلب کردن

تا و بیل آن.

۲- و درجه دوم: معرفت ذات است :

با هر انداختن تفریق بین صفات و ذات

و آن با علم جمع (ناپراکندگی)، روئیدن گیرد

و در میدانِ فناء ، صفا پذیرد

و با علم بقاء ، کمال یابد

و بسوی دیدار جمع (ناپراکندگی) پویا شود.

آنرا سه رکن است :

آوردن، صفات را، بسوی شواهد

آوردن، وسایط را ، بسوی مدارج (مدارج طریقت)

و آوردن، عبارات را، بسوی نشانی‌ها (ی طریقت)

و آن معرفتِ خاصه است

که با آن باید از افق حقیقت آشنا شد .

۳- و درجه سوم: معرفت مستغرق در محض تعریف است

که استدلال بآن نرسد

و شاهد بآن دلالت کند

و وسیله مستحق آن نشود .

و آنرا سه رکن است :

مشاهده قرب

صعود بالاتر از عام

مطالعه جمع (ناپراکندگی)

و آن معرفتِ خاصه خاصگان است .

سطر ۷: ترجمه نسخه بدلها ، و آن با علم جمع ثابت و اسوار سود .

٩٢ — باب الفناء

قال الله عزّ وجلّ: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَّمْتَهَا فَانٍ * وَيَبْقَى
وَجْهٌ رَبِّكَ﴾ .

الفناء في هذا الباب اضمحلال ما دون الحقّ

علماً * ثمّ جحداً * ثمّ حقّاً .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى فناء المعرفة في المعروف

وهو الفناء علماً

وفناء العيان في المعايين

وهو الفناء جحداً

وفناء الطلب في الوجود

وهو الفناء حقّاً .

والدرجة الثانية فناء شهود الطلب لإسقاطه

وفناء شهود المعرفة لإسقاطها

وفناء شهود العيان لإسقاطه .

والدرجة الثالثة الفناء عن شهود الفناء

وهو الفناء حقّاً

شائماً برق العين

راكباً بحر الجمع

سالكاً سبيل البقاء .

۹۲ - باب فناء - نیستی

خداوند عزوجل فرماید: «همه آنانکه بر زمین اند فناء شونده اند و باقی بماند، وجه پروردگار تو».

فناء، درین باب، از میان رفتن هرآن چیز است که هائین تر از حق باشد
از روی علم، سپس از روی جُحد (رد کردن)، سپس از روی حق
و آن را سه درجه است:

۱- درجه نخستین: فنای معرفت است در معروف (شناخته)

و آن فناء است از روی علم

و فنای نگرش است در نگر بسته

و آن فناء است از روی جُحد (رد کردن)

و فنای طلب است در وجود

و آن فناء است از روی حق

۲- درجه دوم: فنای مشاهده طلب است، تا طلب از میان رود

و فنای مشاهده معرفت است، تا معرفت از میان رود

و فنای مشاهده معاینه (عیان) است، تا معاینه از میان رود.

۳- درجه سوم: فنا از مشاهده فناء است

و آن فناء است، از روی حق

که برق معاینه را در یابد

و بر بحر جمع (تا پراکندگی) کشته براند

و بر راه بقاء رهرو باشد.

٩٣ — باب البقاء

قال الله عز وجل: ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْتَقَى﴾ .

البقاء اسم لما بقي قائماً بعد فناء الشواهد وسقوطها

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى بقاء المعلوم بعد سقوط العلم ، عيناً لا علماً

وبقاء المشهود بعد سقوط الشهود ، وجوداً لا نعتاً

وبقاء ما لم يزل حقاً * بإسقاط ما لم يكن محوياً .

٩٤ — باب التحقيق

قال الله عز وجل: ﴿أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن

لَيَبْتَغَيْنَّ قَلْبِي﴾ .

لتحقيق تلخيص مصحوبك

من الحق * ثم بالحق * ثم في الحق

وهذه أسماء درجاته الثلاث .

أما درجة تلخيص مصحوبك من الحق فإن لا يخالج علمك علمه .

وأما الدرجة الثانية فإن لا يناع شهودك شهوده

وأما الدرجة الثالثة فإن لا يناسم رسمك سبقه .

فتسقط الشهادات

وتبطل العبارات

وتفنى الإشارات

۹۳ - باب بقاء (مانند گاری)

خداوند عز وجل می فرماید: «خداوند بهتر است و پاینده تر»
بقاء آنست که بعد از فزای شواهد و بر افتادن آن، پدیدمانند
و آنرا سه درجه است:

- ۱- درجه نخستین بقای معلوم (دانسته) است پس از فرو افتادن علم
(دانش)، عیناً و نه علماً
- ۲- درجه دوم بقای مشهود (دیده شده) است، پس از فرو افتادن
از روی وجود، و نه از روی نعمت (بیان، صفت)
- ۳- درجه سوم بقای حق است، که هرگز زایل نشود،
بافروافتادن آنچه محو نبوده.

۹۴ - باب تحقیق

خداوند عز وجل فرماید: ای ایمان نیاورده بر ای برانیم: کف: نور: ام،
مگر برای نکه نه آرام آورد...

تحقیق، پا لیزه کردن است راه و وسیله است

و همه آن، از حق، و حق، و در حق

و بین آنهای درجات سه گرفته است:

۱- درجه نخستین آنست که در آن زانو و کمر است و در آن حق است

و در آن حق است

۲- درجه دوم آنست که در آن سر و پشیمان است و در آن حق است

۳- درجه سوم آنست که در آن سر و پشیمان است و در آن حق است

پس بهادت ها برود

و عبادت ها برود

و اشارت ها برود

٩٥ - باب التلبیس

قال الله عز وجل: ﴿وَالْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَتَّبِعُونَ﴾

التلبیس تورية بشاهد معار عن موجود قام

وهو اسم لثلاثة معان :

أولها تلبیس الحق بالكون على أهل التفرقة

وهو تعليقه الكوائن بالأسباب والأماكن والأحايين

وتعليقه المعارف بالوسائط والقضايا بالحجج والأحكام بالعلل

والانتقام بالجنایات والمثوبة بالطاعات

فأخفى الرضى والسخط

اللذین یوجبان الوصل والفصل

ویظهران السعادة والشقاوة .

والتلبیس الثانی تلبیس أهل الغيرة

على الأوقات بإخفائها * وعلى الكرامات بكتماها

والتلبیس بالمكاسب والأسباب

وتعليق الظاهر بالشواهد والمكاسب

تلبیساً على العيون الكليّة * والعقول العليّة

مع تصحيح التحقيق عقداً * وسلوكاً * ومعاينة

وهذه الطائفة رحمة من الله عز وجل

على أهل التفرقة والأسباب

في ملابتهم .

۹۵ - باب تلبیس (تبدیل جاء به)

خداوند عزوجل فرماید: «و برای شان می پوشانیدیم، آنچه را می پوشند.»
تلبیس توریه است، باشاهدی مستعار، از موجود پابنده.

دارای سه معنی:

۱ - (معنی) نخستین: آن تلبیس هستی است، که حق برای اهل تفرقه کند به
و آن وابسته ساختن هستی هاست، به اسباب، و به اماکن، و به اوقات
و وابسته ساختن معرفت هارا به وسایط، و قضایا را به حجت ها، و احکام را به علت ها
و سرزنش را به جنایت ها، و ثواب را به طاعت ها
که ایجاب وصل و فصل را کنند

و سعادت و شقاوت را بدید آرند.

۲ - و تلبیس دوم: تلبیس اهل غیرت است:

بر اوقات خویش، با پوشانیدن اوقات، و بر کرامات خویش، با کتمان کرامات

و تلبیس با بهره های کسب (و کار) و با اسباب

و وابسته ساختن ظاهر، باشواهد، و بهره های کسب و کار

تلبیس، بر چشمان نا توان، و عقل های عیب

بادرست ساختن حقیق از روی عقد (پیمان) و ساوک و معاينه

و این طایفه رحمتی باشد از خداوند عزوجل

برای اهل تفرقه و اسباب

از برکت تلبیس ایشان

والتلبيس الثالث تلبيس أهل التمكّن على العالم
ترحمّماً عليهم بملايسة الأسباب
توسيعاً على العالم لا لأنفسهم

وهذه درجة الأنبياء

ثمّ هي للأئمة الربانيّين

الصادقين عن وادي الجمع

المشيرين عن عينه .

٩٦ — باب الوجود

أطلق الله عزّ وجلّ في القرآن اسم الوجود صريحاً في مواضع

فقال : ﴿يَجِدِ اللهُ غَنَفُوراً رَحِيماً﴾

﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾

﴿وَوَجَدَ اللهُ عِنْدَهُ﴾

لوجود اسم للظفر بحقيقة الشيء

وهو اسم لثلاثة معان :

أولها وجود علم لشدنّي

يقطع علوم الشواهد في صحّة مكاشفة الحقّ إيتاك .

والثاني وجود الحقّ وجود عين

مقتطعاً عن مساع الإشارة .

والثالث وجود مقام اضمحلال رسم الوجود فيه

بالاستغراق في الأوليّة .

تلبیس موم : تلبیس اهل تمکُن بر جهان است

و ترجمه است ، از سوی ایشان ، با پوشانیدن اسباب

و این درجه انبیاست

و باز درجه امامان ربانی است

که از وادی جمع (ناهر اگندگی) می آیند

و از دیدار آن سرده می دهند.

۹۶ - باب وجود (= در یافت)

تلمه وجود (= دریافت) خدایند غرور را بطور روشن شرح داده آمده است :

می فرماید : « درمی یابد خدای را غرور و رحیم

خدای را دریافتند و بدین راه توبه و حیه

خدای را دریافت نزدیک

وجود ، یعنی دست یافتن بر حقیقت چیزی است :

و آن نامی است بامه معنی :

۱ - نخستین معنی آن عام لدائی است

فمع کند عام همه اند را ، در ساحت مکاشفه حق برت

۲ - دوم وجود (= دریافت) حقیقت است با دریافت نام

و آن همه اسکان اشاره با از میان

۳ - سوم وجود (= دریافت) آن مقام است که در آن همه دریافت از میان رود ،

با مستغرق شدن در اولیت

٩٧ - باب التجريد

قال الله عز وجل : ﴿ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ﴾ .

التجريد انخلاع عن شهود الشواهد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجريد عين الكشف عن كسب اليقين
والدرجة الثانية تجريد عين الجمع عن درك العلم
والدرجة الثالثة تجريد الخلاص من شهود التجريد

٩٨ - باب التفريد

قال الله عز وجل : ﴿ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴾ .

التفريد اسم لتخليص الإشارة

إلى الحق . ثم بالحق . ثم عن الحق .

فأما تفريد الإشارة إلى الحق فعلى ثلاث درجات :

تفريد القصد عطشاً

ثم تفريد المحبة تلفاً

ثم تفريد الشهود اتصالاً .

وأما تفريد الإشارة بالحق فعلى ثلاث درجات :

تفريد الإشارة بالافتخار بوحاً

وتفريد الإشارة بالسلوك مطالعة

وتفريد الإشارة بالقبض غيرة .

۹۷ - باب تجرید

خداوند عزوجل می فرماید در خطاب به موسی (« بر آتش نعلین خود را ! »
تجرید، خود را از مشاهده شواهد فارغ کردن است
و آن را سه درجه باشد :

۱ - درجه نخستین تجرید : عین کشف است از کسب یقین

۲ - و درجه دوم تجرید : عین جمع (ناپراگندگی) است ، از درک علم

۳ - و درجه سوم تجرید : خلاصی یافتن است از مشاهده آن تجرید

۹۸ - باب تفرید = یگانه کنی

خداوند عزوجل می فرماید : « و می دانند که ، خداوند ، اوست حق آشکارا »
تفرید نام خلاص کردن اشاره است :

(تا آنکه) اشاره بسوی حق - سپس با حق - و سپس از حق باشد

۱ - نخست : تفرید اشاره را (تا آنکه) بسوی حق (باشد) : دارای سه درجه است :

تفرید قصد را ، با همه عطش .

سپس ، تفرید محبت را ، از راه تلف کردن (خود خواهی را)

سپس ، تفرید مشاهده را ، از راه وصل

۲ - (دوم) : تفرید اشاره را ، (تا آنکه) توسط حق (باشد) ، دارای سه درجه است :

تفرید ، اشاره را ، با افتخار ، از راه آشکار کردن

و تفرید ، اشاره را ، با سلوک ، از راه مطالعه

و تفرید ، اشاره را ، با قبض ، از راه محبت .

وأما تفريد الإشارة عن الحق

فانبساط يبسط ظاهر

يتضمن قبضاً خالصاً

للهداية إلى الحق والدعوة إليه .

٩٩ - باب الجمع

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ﴾

الجمع ما أسقط التفرقة

وقطع الإشارة

وشخص عن الماء والطين

بعد صحة التمكن

والبراءة من التلوين

والخلاص من شهود الثنوية

والتناقى من إحساس الاعتلال

والتناقى من شهود شهودها .

وهو على ثلاث درجات :

جمع علم ثم جمع وجود ثم جمع عين

فأما جمع العلم فهو تلاشى علوم الشواهد في العلم اللدنى صرفاً

فأما جمع الوجود فهو تلاشى نهاية الاتصال في عين الوجود محققاً

فأما جمع العين فهو تلاشى كل ما تقله الإشارة في ذات الحق حقاً

والجمع غاية مقامات السالكين

وهو طرف بحر التوحيد .

سطر ١ بجای « التناقى » در نسخه های خطی ص، و، ن: « التناقى »

۳ (سوم) : تفرید اشاره را (تا آنکه) از جانب حق باشد، (دارای سه درجه است) :

انبساط چنانکه آشکارا باشد (کشایش بسوی حق)

و در آن قبض خالص باشد (رفتن بدست حق)

برای هدایت بسوی حق ، و دعوت بسوی حق .

۹۹ - باب جمع = ناپراگندگی

خدای عزوجل می فرماید : « چون نشان گرفتی (و مشت خاک بسوی افکار

افگندی) ، تو نشان نگرفتی بلکه خدای نشان گرفت .

جمع آنست که پراگندگی را از میان بردارد .

و اشاره را قطع کند

و الاثر از آب و گل باشد

و وارستگی از تلون (- گونا گونی باشد

و خلاصی از شهود دوتی

و دوری از احساس غلت (و نقص)

و پاکیزگی از مشاهده شهود آن .

و آنرا سه درجه است :

جمع علم (دانش) ، جمع وجود (در یافت) ، جمع عین

- جمع علم ، متلاشی شدن علوم شواهد است ، در علم ادنی ، بطور صرف

۲ - و جمع وجود (- در یافت) ، متلاشی شدن احوال است ، در علم

در عین وجود (- در یافت) ، در علم محقق

۳ - و جمع عین ، متلاشی شدن همه آنچه است ، در علم اشاره اش است

در ذات حق ، بطور حق

و جمع غایت مقامات معانی با حق

و آن کرانه دریای توحید است

سطح ۱ - ترجمه نسخه بدل ما : دوری از مشغولیت امور دنیوی

١٠٠ — باب التوحيد

قال الله عز وجل : ﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾

التوحيد تنزيه الله تعالى عن الحدث

وإنما نطق العلماء بما نطقوا به

وأشار المحققون بما أشاروا إليه في هذا الطريق

لإقصد تصحيح التوحيد .

وما سواه من حال أو مقام

فكلته مصحوب العلل

والتوحيد على ثلاثة وجوه :

الوجه الأول توحيد العامة الذي يصح بالشواهد

والوجه الثاني توحيد الخاصة وهو الذي يثبت بالحقائق

والوجه الثالث توحيد قائم بالقدم وهو توحيد خاصة الخاصة .

فأما التوحيد الأول فهو شهادة أن ﴿ لا إله إلا الله ﴾ وحده

لا شريك له الأحد الصمد الذي ﴿ لم يلد ولم يولد ولم يكن له

له كفواً أحداً ﴾ .

هذا هو التوحيد الظاهر الجلي الذي نفي الشرك الأعظم

وعليه نصبت القبلة

وبه وُجبت الذمة

وبه أُحققت الدماء والأموال

وانفصلت دار الإسلام من دار الكفر

۱۰۰۔ باب توحید - یکتا پرستی

خدای عزوجل فرماید: بخدای گواہی می دهم که: «نیست معبود

(برحق) به جز وی»

توحید پاک شناختن است، خدای تعالی را، از نوپیدائی

و هر چه علما گفته اند،

• و هر چه مجتقان اشاره کرده اند، درین طریق،

به قصد تصحیح (معنی) توحید بود،

و با سواى آن، چه حال باشد و چه مقام

همه همراه است باعبادت ها - نقایص

و توحید را سه وجه باشد:

و وجه نخستین: توحید عامه، که با سواى جمع پذیرد

و وجه دوم: توحید خاصه، که با حق بی ثبات پذیرد

و وجه سوم: توحیدى که بر قدر (سب) ازلی است،

و آن توحید حقیقی است

۱- توحید نخست، شهادت است که: نیست معبود (برحق) بجز خدا و خدا

اورا انداز نیست یگانه بی نیاز، چنانچه، و پدید آمدن آن در سینه کسی

زایده شده از کسی و نیست بر او رخصت، شرح سخن

این است توحید ظاهر چنانکه، در شریک حلال را می باشد

و قبله بر آن گذارده شده

و دست آن واجب است

و خود را با او مال و با ن عامون کردیده

وصحّت به الملة للعامّة
وإن لم يقوموا بحق الاستدلال
بعد أن سلموا من الشبهة والحيرة والريبة
بصدق شهادة صحّحها قبول القلب .

هذا توحيد العامّة
الذي يصحّ بالشواهد
والشواهد هي الرسالة والصنائع

يجب بالسمع
ويوجد بتبصير الحق
وينمو على مشاهدة الشواهد

وأما التوحيد الثاني الذي يثبت بالحقائق فهو توحيد الخاصّة .
وهو إسقاط الأسباب الظاهرة
والصعود عن منازعات العمق
وعن التعلّق بالشواهد .

وهو أن لا تشهد في التوحيد دليلاً
ولا في التوكّل سبباً
ولا للنجاة وسيلةً

فتكون مشاهداً سبق الحقّ بحكمه وعلمه
ووضعه الأشياء مواضعها
وتعليقه إياها بأحاديثها
وإخفائه إياها في رسومها
وتحقّق معرفة العلل
وتسلك سبيل إسقاط الحدث

و عامه را ، ملت (= ملت اسلام) ، با آن صحت یابد
گر چه بحق است لال قیام نکنند

بس از آنکه از شبهه وحیرت و ریب سلامت یافتند
با صدق شهادت ، که قبولِ قلب آنرا صحت بخشاید
این توحید عامه است :
که باشواهد صحیح شود

و شواهد رسالت است و صنع (خدای)
این توحید ، ایجاب می کند شنیدن را
و پیدا می شود بانگرس حق
و نمومی پذیرد ، با مشاهده شواهد

۲- و اما توحید دوم : که با حقایق ثابت و استواری شود ، توحید خاصه است :
و آن بر انداختن سبب های ظاهری است
و بالاتر رفتن از منازعات عقل ها
و از تعاقب به شواهد

و آن آنست که ، مشاهده نشود ، در توحید ، دلیلی
و در آو نزل ، سببی
و برای نجات ، و سیله پی

تاسابق (= ازلی) بودن حق ، به حلال و عام او مشاهده شود

و وضع اشیاء در مواضع آن

و وابسته بودن اشیاء به وقت و زمان آن

و نهان بودن اشیاء در رسوم آن

(باین گونه) ، در معرفت علت ها (عیب ها) تحقیق شود

و این را بر انداختن حدث (دو پیدا می) است

هذا توحيد الخاصة
الذي يصحّ بعلم الفناء
ويصفو في علم الجمع
ويجذب إلى توحيد أرباب الجمع

وأما التوحيد الثالث فهو توحيدٌ اختصّه الحقّ لنفسه واستحقّه بقدره
وألاح منه لأنحاء إلى أسرار طائفة من صفوته
وأخرسهم عن نعته
وأعجزهم عن بثّه .

والذي يشار به إليه على ألسن المشيرين
أنّه إسقاط الحدث وإثبات القيد
على أنّ هذا الرمز في ذلك التوحيد علة
لأنّ يصحّ ذلك التوحيد إلاّ باسقاطها .

هذا قطب الإشارة إليه على ألسن علماء هذا الطريق
وإن زخرفوا له نعوتاً
وفصلوه فصولاً

فانّ ذلك التوحيد تزيده العبارة خفاءً
والصفة نفوراً
والبسط صعوبة .

وإلى هذا التوحيد شخص أهل الرياضة وأرباب الأحوال
وله قصد أهل التعظيم
وإياه عنى المتكلمون في عين الجمع .

و این توحید اهل خاصه است

که با علم (بی بردن به) فنا درستی یابد

و در عام جمع (ناپراگندگی) صفاپذیرد

و از باب جمع را بسوی توحید جذب کند .

۳- و اما توحید سوم : آن توحید است که حتی آنرا بخود تخصیص داده، و

آنرا مستحق قدر خویش ساخته،

و از آن توحید، بر اسرار طایفه بی ازبرگزیدگان روشنائی افکنده،

و زبان ایشان را از تعریف و بیان آن توحید لال کرده

و ایشان را از قاش کردن آن عاجز ساخته

آنچه در باره آن اشاره کنندگان بر زبان اشاره کرده اند

آن بر افتادن حدیث (نو پیدایی) و بر جا ماندن قد است از آغاز

(همیشه پیدایی) است

و در چنین توحید، ابن رمز علت (نقصان) است

و جز با بر افتادن آن علت (نقصان) توحید صحیح نشود .

و ابن قطب اشاره است بر زبان های علمای ابن طریق .

اینکه، آن را با تعریف و بیان آراسته باشند،

و در تفصیل آن، فصل ها آورده باشند (کار درست نبوده)

(زیرا)، چنین توحید را، عبارت پردازی پنہانی تر سازد

و صحت گوئی، آنرا گریزان تر نماید

و (شرح و) بسط (د زك آنرا) دشوار تر کند .

و اهل ریاضت، و ارباب احوال، به چنین توحید اشارت کرده اند

و مقصد اهل تعظیم (بزرگداشت)، بسوی همین توحید است

و معنی (و مواد) گویندگان، در عین الجمع، همین است .

وعليه تصطم الإشارات
ثمّ لم ينطق عنه لسان
ولم تشر إليه عبارة

فإنّ التوحيد وراء ما يشير إليه مكوّن
أو يتعاطاه حين
أو يقّله سبب .

وقد أجبت في سالف الزمان

سائلا سألني عن توحيد الصوفية

بهذه القوافي الثلاث :

ما وَحَدَّ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ * إِذْ كُئِلُ مَنْ وَحَدَّهُ جَاحِدُ
تَوْحِيدُ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ * عَارِيَّةٌ أَبْطَلَهَا الْوَاحِدُ
تَوْحِيدُهُ إِيَّاهُ تَوْحِيدُهُ * وَنَعْتُ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدُ

و در کار آن ، اشارات را پایه و ریشه بی نماند
وزبان را بر آن (یارای) گفتاری نباشد
و عبارتی ، بان اشارتی نکند

زیرا توحید، ماوراء چیز است، که هست شده بی بان اشا ره کند
و یا حین (و زمان) ، آنرا برگیرد

و یا سبب و اسباب از آن برگوید.

در زمان پیشین، جواب دادم

به پرسنده بی ، که از من ، در باره توحید سوالیه در بیان ،

با این سده ها فقه :

گفته کسی ، کی تواند ، وحدت واحد بود
ذکر توحید از کسی ، کز نعت خود گوید سخن
هست توحید خدا ، توحید از نزد خودش
هر کسی توحید او گوید ، کسی با او
عاریت باشد ، چه با طان کرده بر او
اگر کسی گوید پر نعتی ، است با او

۴

سالی عزیز محمد الفخریہ ۱۰۷۱ھ
 یومید لا تذکرہ ہو
 نیک بر جہو جہو
 نیک من طینت
 غارہ اظہار الوض
 نیکہ اس آیت
 درستان منہ نیک

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد
 وآلہ الطیبین الطاهرین
 وصحبتہ الطیبین الطاهرین
 أجمعین
 فی ۱۰ جمادی الثانی ۱۰۷۱ھ
 درستان منہ نیک

جازب رامت ، صفحہ آغاز خطی مشہود : وجازب چپ صفحہ اخیر نسخہ امتا قبول است باقید تاریخ . این دو نسخہ ،
 از روی زیبائی خط قابل توجہ اند .

۴

Handwritten text in a rectangular box, likely a title or header, in Urdu script.

صفحة عنوان و صفحه آغاز نسخه محفوظ - رو بن، که آنها برای تهیه از نقادی مدارا اعتبار تشخیص شده است.

Main body of handwritten text in Urdu script, consisting of several lines.

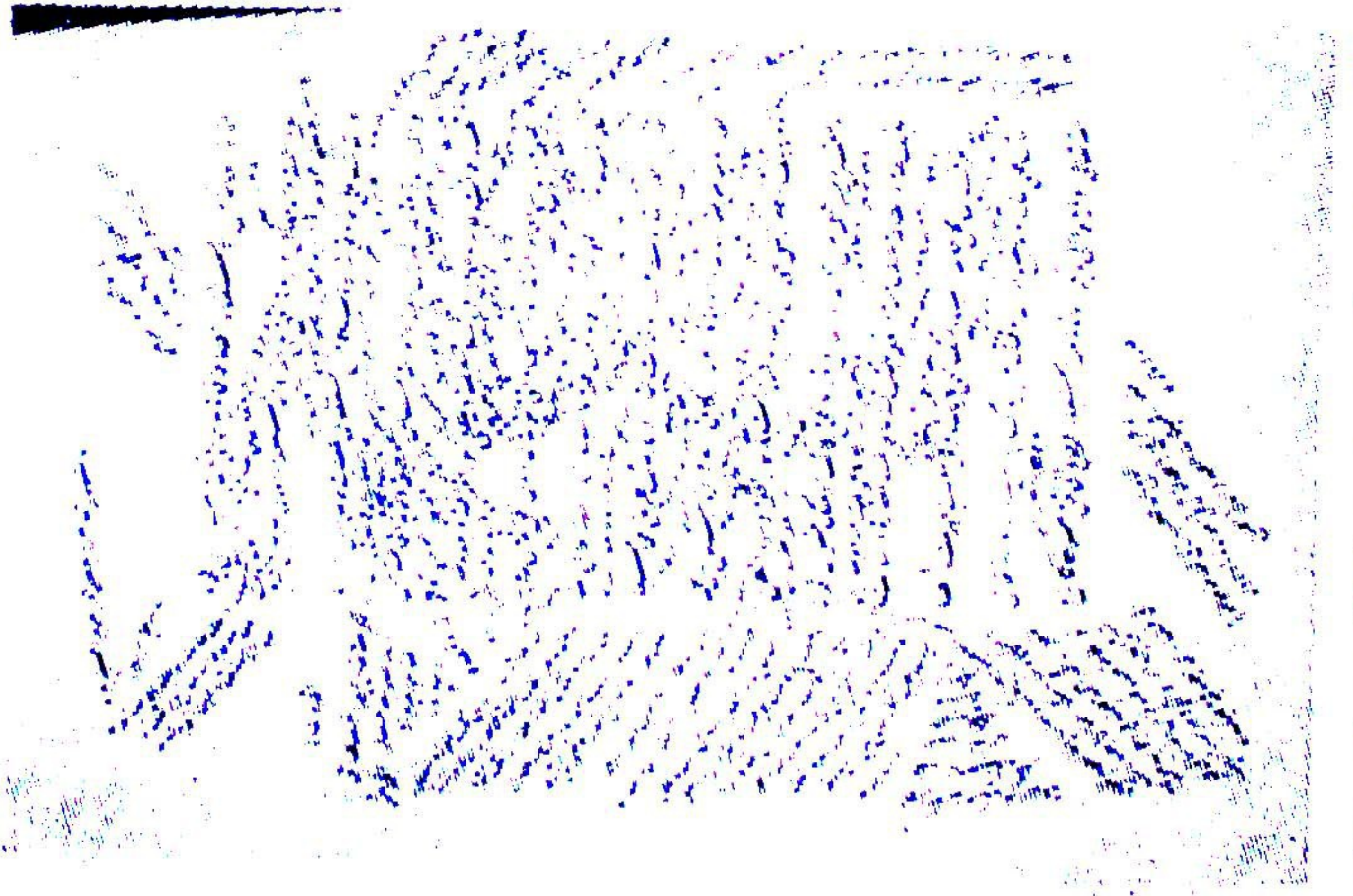
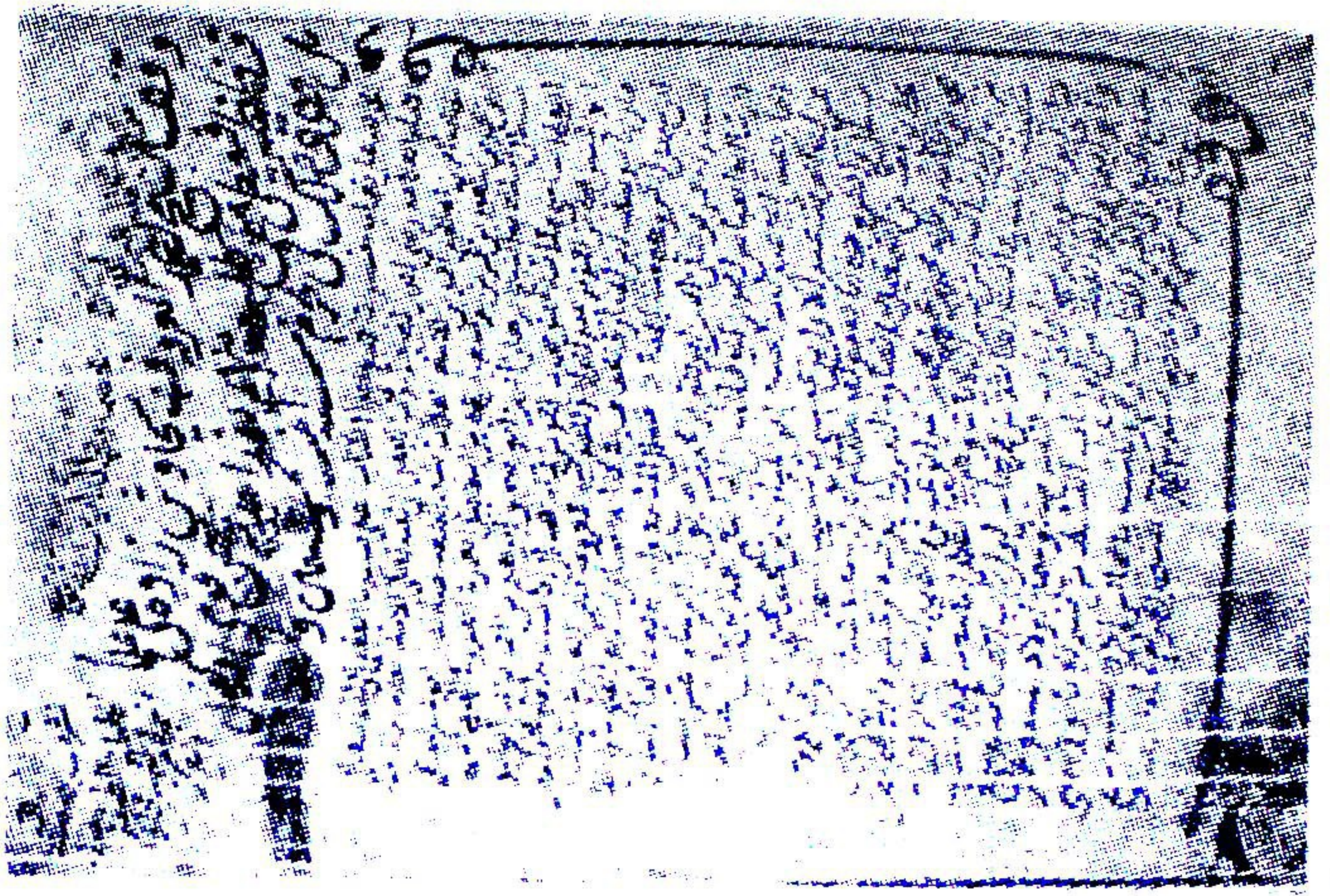
اجزای العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
مفسد النسخ الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
ان احنون بوح العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
در امتداد راه مایه و اما اصبح بخت عمیق من
لما اشد من البعد الحرام زاد و انه نشرف
عظما و العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
تسبیح عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الوکر من عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
لا عدل الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
المقره عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الاسما عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
المراد عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الاسما عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده

در تصویر از چپ ، در سطر

عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الوکر من عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
لا عدل الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
المقره عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الاسما عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
المراد عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
الاسما عظیمه در حدیث الالهیه العیش الالهیه لادب الالهیه
العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده
العیش الالهیه لادب الالهیه والافاضه الموحده

که آن نیز در تهیه این متن انتقادی مدار اعتبار بوده است . در تصویر از چپ ، در سطر

صفحات آهاز نسخه محفوظ در فلورانس ، ۸ تاریخ انتقال متن آمده است .



جانب راست، صفحه آغاز نسخه خطی کتابخانه ولی الدین استانبول است که سه سده است از یادگار گوهران-ماع در آن ذکر شده است و جانب

چپ، صفحه اول نسخه نو عثمانیه است.

حفظ الهمزة على الكا مشقة وتصميم الوقت
 من مائة الحج وعشرين في مائة الفطحة
 بأب الحركات
 قال العزيمون ويؤيدون الحسنيين الأبطال
 مطامير الظالمين ونحو ذلك القائلون بالحق
 والبر لا يذودون على جانب دوطيت اللذخية
 الأولى بل يفتخرون بصحة الشبه ويستلزم
 الأمانة الصلابة واليقين على الطلوع والطلوع
 والدرجة الثانية أن لا ينقض الأدب بيت
 ولا يحض قلبه غاضق البصحة الطروب
 عليه غيرة والدرجة الثالثة الرصوب
 عند المبع والدمر وتهدم الأبيته نكسه
 ويعني عن شتم الأهل من عن دجته

جانب راست صفحه بی از نسخه قاهره، و جانب چپ صفحه بی از نسخه
 آملت، که اساس تهیه این متن افتقادی قرار داده شده است. قابل توجه است که
 در نسخه پرتگالی که در دسترس است، برخی کلمات و عبارات به خط
 دیگری نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط
 دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است.
 در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است،
 در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که
 در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی
 نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری
 نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت،
 کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت
 به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی
 به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است.

جانپ راست صفحه بی از نسخه قاهره، و جانب چپ صفحه بی از نسخه
 آملت، که اساس تهیه این متن افتقادی قرار داده شده است. قابل توجه است که
 در نسخه پرتگالی که در دسترس است، برخی کلمات و عبارات به خط
 دیگری نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط
 دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است.
 در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است،
 در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که
 در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی
 نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری
 نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت،
 کلماتی که در نسخه پرتگالی به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت
 به خط اصلی نوشته شده است. در نسخه آملت، کلماتی که در نسخه پرتگالی
 به خط دیگری نوشته شده است، در نسخه آملت به خط اصلی نوشته شده است.

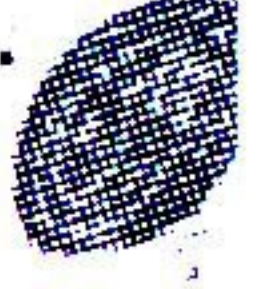


۷۱۱

کتابخانه مرکزی و اسناد

کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه

کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه



کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه

کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه

کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه

کتابخانه مرکزی و اسناد
 کتب خطی و چاپی
 کتب نفیسه

صفحه اول و آخر نسخه ا یا صوفیه ترکیه که برآن قام خطاط بزرگ، باقوت مستعصمی خوانده شود این نسخه، گوهری از گنجینه خط عربی، و ضمناً، از نظر صحت، برای تهیه این متن اتفاقاً دی، مدا و اعتبار تشخیص شده است.

•

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح منازل السائرين

شرح مقدمه كتاب

نام های قدما

بیرشوات المصوفان مسنده واسمه منزهة السائرين

محمد بن علی بن جعفر ابویوسف الکاتبی مؤلف دیوانه السائرين

نوشته و تصحیح: سید محمد کرمه مؤلف دیوانه السائرين

محمد بن محمد بن ابی یوسف مؤلف دیوانه السائرين

تألیف و تصحیح: سید محمد کرمه مؤلف دیوانه السائرين

وادیة السائرين مؤلف دیوانه السائرين

مؤلف دیوانه السائرين

محمد بن ابی یوسف مؤلف دیوانه السائرين

ابن ابی یوسف مؤلف دیوانه السائرين

است

ابونصر سراج (متوفی ۳۸۸) ، ابوطالب بنکی سنیوفی ۳۸۶ ، ابوبکر کلابادی
سنوفی ۳۹۰ ، خواجہ درطبقات اصفویہ از متأخران زمان خویش یاد کرده ، و درجمله
ایشان نام این دستان است :

ابومنصور سعمر اصفیانی (متوفی ۳۲۸) ، ابن یزدان یار صاحب «روضه المریدین»
(تکاتبہ در ۳۳۰) .

ابوالقاسم قشیری (متوفی ۳۶۵) و شایع علی عجویری (صاحب «کشف المحجوب»)
که چند سال بعد وفات یافته است .

ملاحظہ

مقصود از «خورشید تمکین» ذات سید المرسلین است . «تمکین» نزد عرفاء در
مقابل تلویح و رنگارنگ بودن میباید .

ترجمہ آیہ قرآنی

در جزء ۳۱ مقصد

آیہ ۵ سوره ص (سید اسمیاء) بیست و نهم

انہ ممیع قریب : نیکو گری من از راه گمشوم ، نمرانی من بر من است ، و اگر بہ راه

راست بروم ، بہ سبب وحی و پیغمبری است کہ خدای من سی فرستد ، کہ شنوا و نزدیک است .

اشارہ بہ داخل کتاب :

در بارہ سراد ، باب ۵ در منازل النساء برین تحت عنوان «مقام المراد» خوانده شود .

در بارہ «غربت» باب ۳۱ این کتاب و در بارہ «قصدا» باب ۱۰ تحت عنوان «غربت

خوانندہ شود .

در بارہ مشائخہ و فنا باب غای ۲ - ۱۰۰ - ۹۲۹ خوانندہ شود . در بارہ احسان

(نیکو کاری نیکو پرستندگی) باب ۵۱ دیدہ شود .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمہ صد سیدان

الحمد لله الذي يرى اولياء آياته ، فيعرفونها ، واصله له علمي سيد العرب اجمعين

وآله اجمعين .

ترجمہ مجالس عقیدہ:

قوله : «قل ان كنتم تحبون الله ، فاتبعوني ، يحببكم الله

التمك : اول مجرد سنہ ایمان واربعین واربعین .

تذکرہ: ان الخضر علیہ السلام قال : «بین العرب و بین مدینہ ، الف مائتہ

و کذبت ذاکر عن ذی النون المصري ، و بايزيد السمرقندي ، و احمد بن حنبل

بکرا کتانی رضی اللہ عنہما اجمعین .

قال ذوالنون : الف مائتہ . قال بايزيد بن ابي ابيان السمرقندي : الف مائتہ

قال ابو بكر الکنانی : الف مائتہ .

قال الله تعالی « فمن اتبع رضوان الله فله ما يشاء من اللّٰه انی فی الف مائتہ

این درجات در دین آیات عزاز مرقم است . فکتاب عزاز مرقم الف مائتہ

است . مخرج از صحیحین ، زقاروفی اللہ این حدیث رضی اللہ عنہما اجمعین

غلبه السلام برسید از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم .

جواب ذاک : ان تعبدوا الله ان یتوب علیکم ذنوبکم و اتقوا الله ان یتوب علیکم ذنوبکم

من شیء . « فان یتوب علیکم ذنوبکم ان یتوب علیکم ذنوبکم ان یتوب علیکم ذنوبکم

قال شیخ السیح لا یزالم : الخیرة و جمیع علمیه

معینا مدارس الخیرة السیح بن حرب و غیره اللہ اعلم

تجیب بن ایوب و بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عبد اللہ

خیر هذا لا ینال سبب من الحجج فی علم

وان عزاز مرقم . و سبب ان یتوب علیکم ذنوبکم ان یتوب علیکم ذنوبکم

درجه من کذا اللہ ، و قبول و قرب علی بعضی و سبب ان یتوب علیکم ذنوبکم

و سبب ان یتوب علیکم ذنوبکم ان یتوب علیکم ذنوبکم ان یتوب علیکم ذنوبکم

ویرا منزل است ، و آنجا که ویرا بازدارند ، آن مقام است ، همچون فرشتگانرا در آسمانها .

قوله تعالی : « وسما الاله مقام معلود » یبتغون الی ربهم الوسیله اینهم اقرب .

و هر یکی از آن هزار مقام رونده را منزل است و یابنده را مقام .

و گویند گان این علم سه سرد اند :

یکی اهل تحقیق ، دود بگر اهل سماع ، و سدیگر اهل دعوی .

محقق از یافت نور بر سخن وی پیدا .

واهل سماع از بیگانگی بر سخن وی پیدا .

واهل دعوی ، وحیست و بر حرمت بر سخن وی پیدا .

اسناد این علم یافتست ، در نشان درستی آن سر انجام آن .

و آن هزار مقام را یک طرفه العین از شش چیز چاره نیست : تعظیم امر ، و بیهم مکر ،

دلزود عذر ، و خدست به سمت ، و زیستن بر فائق ، و بر حدی به شفقت .

و هر چند که شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت ، و برای حقیقت شریعت است ،

و شریعت بی حقیقت بی کار است و حقیقت بی شریعت بی کار و کار آمدگان جز ازین راه بی کار است .

و شرط هر منزلی ازین هزار منزل آنست :

که بتوبه صورت در شوی ، و بنوبه بیرون آیی ، که نمت رب اعز و توبوا

الی الله جمیعاً ایها المؤمنون .

بندگان خود را همه بتوبه محتاج کرد ، و دل خفا بر همه پیدا کرد و همه را بتوان

غذمت و عجز از اداء حق سبقتا کرد ، بر نیاز شد عفو کرد ، و بجای عذرنازان کرد که

گفت : « وین لم یثب ، فاولئك هم الخاسرون » هر کس که نه تائبیت خالص است .

همه خلاف را بدو حکم بیرون آورد : یکی تائب ، و دیگری ظالم .

مصطفی صوات الله علیه ، توبه را عین نیازمندی ، و عذر تقصیرات کرد انید

که گفت : « اتوب الیک من ذنوبی کنیا ، و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم » .

از آشنائی تا دوستداری ، هزار مقام است ، و از آگاهی تا بگستاخی هزار منزل است ،

و این جمله بر صد سال نیاید آمد ، و الله المستعان .

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه كتاب عمل المقامات

اخبرنا الشيخ الامام، برهان الدين، ابو الفتح، يوسف، بن محمد، بن بقلد، التنوخي،

الدمشقي، رحمه الله.

قال: قرأت على الشيخ الامام، الصالح، ابي الفتح، عبد الملك، بن ابي

التاسم، الكروخي، من كتابه الذي نزلت فقرته، قلت له: اخبركم (شيخ الاسلام)

ابو اسحاق بن عبد الله بن محمد الانصاري، قال:

هذا كتابي، من عمل التي، تدخل المقامات، وتخفي على السوء، المقامات

ترجمه:

خبرنا شيخ الاسلام، برهان الدين، ابو الفتح، يوسف، بن محمد، بن بقلد،

تنوخي، دمشقي، رحمه الله.

قلت: خوانده از نسخ الامام، الصالح، ابي الفتح، عبد الملك، بن ابي

الكروخي، من كتاب او، من انزلت فقرته، قلت له: اخبركم (شيخ الاسلام)

ابو اسحاق بن عبد الله بن محمد الانصاري، قال:

هذا كتابي، من عمل التي، تدخل المقامات، وتخفي على السوء، المقامات

ترجمه:

خبرنا شيخ الاسلام، برهان الدين، ابو الفتح، يوسف، بن محمد، بن بقلد،

مفاتيح

(اشاره به نخستین سطوره مقدمه است از کلمه «مفتاح» که در

این عبارت شریف دل و ضمیر خواننده را

بدر آرزوی خود، پاک و بی‌نقص و کامل گردانند.

و از این جهت مقدمه این کتاب

بدر آرزوی

خوب است و امیدواریم که در این

وسیلت بتوهم تویی

اول تو بودی و آخر تویی

همه تویی و بس

باقی هوس .

(ج ۳ - ص ۱۲۲ تفسیر انما زده)

۴

شرح باب ۱

يقظة = بیداری

تذکر

مقصد از شنیدن علم ، شنیدن علم دین است . درباره حرمت باب ۳ پدیددشود

ترجمه آیه

آیه ۳۳ سوره سبأ (سبأ) سیاره سبب و دوم

ترجمه : قل انما اعظکم بواحدة:

بگو ای پیغمبر (شما را بکن چیز پند میدهم که برای شما بر خیزند و قیام

به طلب حق کنید ، دوتا دوتا ، یکی یکی ، پس زان پا خود بپند بپند و بپانک

دگر باز نوبت است که این مرد شما دیوانه نیست ، او نیست بگویم دهنش ، بیان

نما هم ، بیسا پس غذای سخت و درد ناک !

بیان عرفانی آیه (از کشف الاسرار)

قیام برای خدا ، نقطه بر شایسته است ، و مدار اسرار حقیقت ، در آن است

خود بر حالت ، و اما خود با حق و اکتساب ، بود زان نالی خوشی ، تا است اسرار انوار

از تفسیر کشف الاسرار:

خداوند جهانیان ، در این است ، بر بدان خوب عرضه دارد ، و باید بگویم ،

و بیگانه را از بیگانگی و گناه دور و از کینه باز می خواند ، و همه را به شرم بود

امیدوار میسازد ، به بیگانه می گوید : اگر از کفر باز ایستند ، خداوند گذشتند آنرا

می بخشد، و گناه کار که عذری به زبان آورد، پشیمانی در دل آورد، بجای عربی آنها، نیکی فوسند. کریم است خداوندی که پیوسته بندگانش را با خود می خواند، و لطف می نماید، و عیب می پوشاند، و عیبی دهد، و از بار گناه می کاهد: این همه، بدان معنی می کند که بندگان از گناه کردن بازگردند، و خدا را اجابت کنند. و بهره ور شوند، و نیک خدائی را دریابند، و نیک خدائی او آنست که به آن توفیق دهد تا دریابند و بنمایند تا ببینند و برخوانند تا بیایند.

(در بیان آیه ۱۱ - سوره «نساء» آیه است)

از کتاب صدمیدان:

میدان دوازدهم یقظت است. از میدان مجتهد میدان یقظت زاید است.
قوله تعالی اولانکن من العاقبین. و یقظت را سه رشت است:
نعمت های بزرگ از روی دیدن، و جرمهای بزرگ از خود دیدن.
روزگار خود از زیادت و نقصان شناختن.
و دایم از جمله مکررتر میدان.

- ۱ - اول: نعمت های ابرو سه چیز توان یافت:
به نیاز دل - و شنیدن علم - و پاداشی قوت.
- ۲ - و دوم سه چیز توان یافت:
بدون ناهی امید - و دوام فکر - و پیداری سحر گناه.
- ۳ - و آخر سه چیز توان یافت:
برگمائی بخود - و پریدن از عذابی - و عظیمی حق.

افدر ز پیر طریقت:

دل بی یقظت غول است
باغور صحبت مدارید
نفس بی آذنی باد است
با باد عمر مگذارید.

کشف الاسرار ج ۸ - ص ۱۷۹ تفسیر الاملا نکه

وای مؤمنان، همگی بسوی خدا باز گردید، تا مگر رستگارشوید و جاوید پیروزانید.

بیان عرفانی آیه:

مؤمنان را، بر عموم توبه می فرماید :

توبت عوام از ذلت، و توبت خواص از غلب، و توبت خاص خاصان، از اصلاح
اوصاف بشریت است .

توبه عوام، به آنست که از سعصیت به طاعت برگردند .

توبه خواص آنست، که از رویت طاعت، به رویت توفیق آیند و طاعت خود
را نپسندند، بلکه همه توفیق حق بینند .

حد زمر عوام، به افعال است، و میدان نظر خواص، به صفات است. همچن نظر خاص

خواص، جلال ذات است .

عوام گوید: خداوند! من از عقاب تو، به خوف تو پناه می برم .

خواص گوید: خداوند! من از خشم تو، به رضای تو پناه می برم .

خاص خواص گوید: خدایا، من از تو نه خودت پناه می برم .

از کتاب صدمیدان:

میدان اول مقام توبه است، و توبه بازگشتن است به خدای .

قوله تعالی: «توبوا الی الله، توبه نصوحا»

بدانکه: غمم زندگانیمت، و حکمت آینه، و خر سندی حصار، و امید شفیع ،

و ذکر دارو، و توبه تریاق .

توبه، نشان راهست، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیع وصال، و میانجی بزرگ

و شرط قبول، و سر همه شادی .

و ارکان توبه سه چیز است:

پشیمانی در دل .

و عذر بر زبان .

و بریدن از بدی و بدان .

و اقسام توبه سه است:

توبه مطیع، و توبه عاصی و توبه عارف .

توبه مطیع: از بسیار دیدن طاعت .

و توبه عاصی: از اندک دیدن معصیت

و توبه عارف: از نسیان سنت .

۱- و بسیار دیدن طاعت را سه نشانه است .

یکی خود را بکردار خود ناچسبیدن .

دیگر مقصدان را بچشم خواری نگر بستن .

سیم عیب کردار خود با ناچسبیدن .

۲- و اندک دیدن معصیت را سه نشانه است :

یکی خود را مستحق آمرزش ندیدن .

دیگر براضار آرام گرفتن .

سیم با بدان اذیت داشتن .

۳- و نسیان سنت را سه نشانه است :

چشم احتقار از خود بر گرفتن

و حال خود را قیمت نهادن

و از شادی آشنائی فریاد زدن .



میدان دوم، مروت است. از میدان توبه، میدان مروت زاید .

مروت کم بودن است و در خود زیستن .

موله تعالی: « لوفوا قوامین بالقسط »

از دان مروت سه چیز است: زندگانی کردن با خود سه چیز است .

و با خلق بصر .

و با حق به نیاز .

۱- نشان زندگانی کردن با خود سه چیز است :

قدر خود بدان بستن .

و اندازه دار خود دیدن .

و در خیر خویش بکوشیدان .

۲- و نشان زندگانی کردن با خلق بصر سه چیز است :

بتوانی ایشان از ایشان راضی بودن .

و عذرهای ایشانرا باز جستن .

و داد ایشان، از توانی، خود بدادن .

۳- و نشان زندگانی باحق به نیاز سه چیز است :

مهرچه از حق آید شکر واجب بران .

و هر چه از غیر حق گنتی عذر واجب دیدن .

و اختیار حق را صواب دیدن .

مناجات

ای تارنده غم بشیمانی ،

در دل‌های آشنایان !

ای افکننده سوز ،

در دل‌های ناآشنان !

ای پذیرنده گناهکاران و معترفان .

بس باز نیاید، تا باز نیاموردی

و کس راه نیافت، تا دست نگرفتی !

دست گیر !

که جز ز تو دستگیر نیست .

در باب، که جز ز تو پناه نیست .

و سوال ما را جز ز تو جواب نیست .

و در دما را جز ز تو دارو نیست .

و ازین غم ما را جز از تو راحت نیست .

شرح باب ۳

مجاہدیت

حکم در باره توحیح باشد نه معذرت « درین باره باب دوم و توبه نیز دیده شود.

ترجمه آیه :

(آیه ۱۰۰ سوره ۵ «حشر» سپاه پست و عنتی ما)

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ولتنظروا نفس ما قدمت لکم

ای مؤمنان، خدا را ترسید، و چنان یاد کنید هر نفسی که پیشگرفته است برای

فردا چه فرا فرستاده، و از خشم و عذاب خداوند بترسید، آنچه شما را به آیه

می‌گذرد، آگاه است.

از کتاب صد میدان:

میدان یازدهم مجاہدیت است. این میدان به توبه و مجاہدیت و انجمن

قوله تعالی: «ولتنظروا نفس ما قدمت لکم»

مجاہدیت را به دسترس است :

جنایت از معاملات جدا کردن

و نعمت را با خدمت بر سر چیدن

و نصیب خود از نصیب وی جل و آیه جدا کردن

و حالت سناختن و این اول نصیب است

- ۱- کار کا ری که دیورا دران نصیب ست جنایتست .
- وهر معاملات که دران جورست جنایتست .
- وهر عمل که بخلاف سنتست جنایتست .
- ۲ - حیلت شناختن رکن میانه آنست که بدانی که :
نعمتهای ناشناخته همه خصمان است .
وشناخته شکر نا کرده همه تاوان است .
و در عصیت بکار برد ه تخم زوال ایمان است .
- ۳ - حیلت شناختن رکن سیم آنست که بدانی که :
هر خدمت که بدو دنیا خواهی ، آن بر تست .
وهر خدمت که بدان آخرت خواهی ، ترا آنست .
وهر خدمت که بدان موی خواهی ، آن نیت تست .

شرح باب ۴

انابت

ترجمہ آیت ۱۰:

سورہ ۳ (زمر) سیمپارہ بیست و چہارم
وانیبوا الیٰ ربکم و... بسویٰ خدای خود باز گردید، واورا گردن خمیدہ پیش
ازانکہ عذاب بشما آید وانگاہ یاری از کس بشما نرسد .

بیان عرفانی:

انابت (بازگشتن) پرستش است:

ان یکی از انابت پیغمبران (ص) در حق ابراهیم (ع) فرمود: «او اوست و او شریع است»
«خیرا کعبا و اناس» و سعید (ع) را و الیہ انیب، فرمود: «و سعید (ع) فرمود: «وانیب...»
من اناب الی».

نشان انابت پیغمبران سه چیز است:

۱- ایم داشتن با بشارت زادی

۲- خدمت کردن با شرف پیغمبری

۳- فرستادن کتب الهی پرتماپی

و جز پیغمبران کسی انابت این انابت نیست.

۲۔ قسم دوم: انابت عارفان است کہ در ہمہ حال و با ہمہ دل با خدا آشتن کہ فرمود: و مایتذکر الاین ینیب. و نشان انابت عارفان سه چیز است:

از گناه بہ دور بودن

از طاعت سرمنده بودن

در خلوت با حق انس داشتن

تاجی کہ رابعہ عدویہ، یکی از عارفان گوید: خدایا مرا در دنیا یاد نویس، و در عقبی، دیدار نویس.

۳۔ قسمت سوم انابت توحید است کہ دشمنان و بیگمان را با نخواستن وانیہ والی ربکم و اسلاموا.

از کتاب صدہیدان:

سیدان سبہ انابست. از سیدان سبہ انابت زاید.

قولہ تعالی « و مایتذکر الاین ینیب »

انابت چیست: بازگشتن از ہمہ بہ یک چیز.

اول: انابت انبیاء صلوات اللہ علیہم کہ ہمگی باز آستند، کہ کس را جز از ایشان طاقت آن نیست.

ابراہیم علیہ السلام را گفت: « راواہ سبیب ».

داود علیہ السلام را گفت: « خرا کعا و اناب ».

شعیب را گفت « تو کانت والیہ انیب »

مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را گفت: « واتبع سبیل من اناب الی ».

دیگر: انابت توحید است، کہ دشمنان را باز خواند. « وانیہ والی ربکم

» ینیب الیہ و اتقوہ»

سیم: انابت عارفانست، بازگشتن، در حال، با وی « وانیہ والی اللہ »

۱۔ اما انابت پیغمبران سه چیز است.

ترسگاری با بشارت آزادی

و خدمت و استکانت با شرف پیغمبری

وبار بلا کشیدن بادلهای پرشادی.

۲- وانايت توحيد را سه نشانیست:

اقرار و اخلاص و بیانی ویرا پذیرفتن.

دیگر، فرمان ویرا کردن نهادن .

سیم: نهی ویرا حرمت دانستن .

۳- وانايت عارفان را سه نشانیست:

یکی از معصیت دور بودن

دیگر از طاقت خجل بودن

سیم در خلوت باحق انسداد داشتن .

شرح باب ۵

تذکر

ملاحظات و اشارات به داخل این کتاب:

در بند ۱ (الف): از علم ظاهر سخن رفته است. باب ۵ درباره علم دیده شود.

در بند ۱ (ب): راجع به تعظیم و حرمت (آزم داری) ذکر شده است. باب ۳

دیده شود.

در بند ۲ (ب): باید دانست اشارت بالاتر از عقل و استدلال است، و بالاتر

از عبارت، که حکماء ازان سخن گویند.

نظر شارحان:

در بند ۳ (ب) راجع به رسوم و رسم ذکر شده است. شارحان بآن معانی مختلف

داده اند:

عبدالمعطی اسکندری ازان، بطالبی رامی داند که در کتب آمده است و سرید

بی خبر، باید درباره آن حذر کند.

عبدالرزاق قاشانی، آنرا شریعت معنی میکند، و سلوک و صفات شخصی صوفی

از روی ظاهر.

در اخیر باب پنجم مطالب از باران های مودمند ، همانست که خداوند در
دلهای عارفان می باراند، از ابر های حکمت ربانی خویش ، آنکه خواجه در آغاز
«منازل السائرين» بآن اشاره کرده است.

ترجمه آیه:

آیه ۳۳ - سوره ۶۱ (نحل) سیپاره چهاردهم

انزلنا اليك... برسید از اهل کائنات و از آنها که وحی فرستادیم ، به نشانی
و پیغامهای روشن ، و نامه ها، و قرآن را به تو فرستادیم ، برای مردم آنکه را بداند
ایشان برو فرستاده شده ، بآن کنی ، تا شاید اندیشه آنها ، و در آن اندیشه

بیان عرفانی آیه:

و انزلنا اليك الذکر... در این آیت هم کتاب است ، هم سنت ، کتاب خداوند
تعالی ، و سنت محمد ، مصطفی ، دو چیز است که دین را بسازد ، و اصل اعتقاد است
فروش و اکت مؤمنان ، دانی چرا غرور بیشتر است ، که چراغ هدایت و هدایت را در پس
است ، چنان کاری که خداوند بدان راضی ، و پندار آن پیر و زاهد ، کتاب و سنت
چنان افروز است ، آن کتاب که جبرئیل به آن آمد ، و رسول (ص) خواند ، و پیوست
به آن بیعت یافت ، و ناچاران به آن رسد ، اگر مردم ، از کتاب و سنت بی ناز و نودی -
خداوند به داد های زمان جاعلیت راضی بود ، و در این کتاب و سنت - فواید
دندار نودی - پیش از کتاب و سنت هم ، کتابان را بر او دادند ،
پیر طریقت گفت : در نه کتابی که در راه دارد ، بلکه کتاب و سنت است
داده به خویش ، تاهاش خویش نجات خویش کنی تواند .

از کتاب صدمیدان:

میدان صد و نهم تفکر است : امیدان است ، میدان توکل است ،
تفکر دارا ، چون بوییدن است نفس را :

التفکر نحو ترتیب امور معلومہ، لتأدی الی مجهول۔

قوله تعالى: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّلْمَناسِ، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» :

تفکر بر سہ قسم است:

یکی۔ حراست۔ ویکی۔ مستحب است۔ و دیگر واجب است۔

۱۔ آن قسم تفکر کہ حراست در سہ چیز است:

در صفات رب العزت، کہ آن تفکر، تخم حیرت است۔

دیگر در جزای کاروی است، کہ آن تخم تہمت است۔

سیم: در اسرار خلقت است، کہ آن تخم خصوصیت است۔

۲۔ آنکہ مستحب است:

تفکر در ایض صانع است، کہ آن تخم حکمت است۔

و در اقسام حر، کہ آن تخم بصیرت است۔

و در آلاء وی، کہ آن تخم محبت است۔

۳۔ سیم: تفکری کہ واجب است:

تفکر در کار خویش است، کہ آن کار تعظیم است۔

و جستن عیب خویش، در طاعت است، کہ آن تخم شرم است۔

و غرض تمام جزم آن حزم خود را دیدن، کہ آن تخم بیم است۔

و پروردن نیاز، کہ جزای آن دیدار است، و آن سہ چیز است:

تفکر۔ و تدبیر۔ و تذکر۔

تفکر در کرد، و تدبیر در گنت، و تذکر در بخشش۔

کرد: چون؟ و گنت: چه؟ و بخشش: چند؟

کرد: غمخیز و گنت: راست و بخشش: ہائے!

شرح باب ۶

تذکر

رجوع به داخل این کتاب:

درجه دوم سخن از نشانی روزی آمده است. درین باره باب اول کتاب دیده شود ضمناً باید دانست، که نام الله در آیه پنجم سوره اراحم (پاره ۳۱) و در آیه ۱۱ سوره حاشیه (پاره ۲) در قرآن درج شده است. و در باره ارتباط این معنی با آیات، باید شهرت کرد.

ترجمه آیت:

آیه ۱۳ سوره (عافر) شماره بیست و چهارم
و او خدائی است، که نشانیهای خود را بشما می نماید، و در آسمان روزی شما
را فراموشی فرستد، و شما پذیر نشود، جز کسی که عدل کند. (سوره اراحم)

از کتاب صدمیدان:

سندان سیاد که است. از میدان سخن و عدل که در آیه ۱۳
فرموده تعالی و ما بیند که الامر بیننا
و نذکر، یادگار است و نسبت به پذیرش است
و فرموده میان آنکه و در آیه ۱۳ که است. (سوره اراحم)
تذکره است:

بگوش ترس، ندای وعیدش: یادن
و بیچشم رجاء، بامنادی بوعده دوست نگریستن
و بزبان نیازمندی، منت را اجابت کردن است.
۱- تذکر بترس میان سه چیز است:

فزع سبق پوشیده

و وجل سرانجام نادریده

و ناسف بروقت شوریده.

۲- و تذکر به رجاء میان سه چیز است:

توبه نوشته

و شفاعت نوشته

و رحمت تابنده.

۳- و تذکر نیاز میان سه چیز است:

مناجات پیوسته

و آشنائی ازازل شادی نماینده

و دلی کشاده بعمولی بگرنده.

اندر ز:

(از تفسیر کشف الاسرار)

ذکر نه همه آنست نه بر زبان داری

ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری

توحید نه همه آنست که او را بیگانه دانی

توحید حقیقی آنست که او را بیگانه باشی

و زغیر او بیگانه باشی.

ج ۲-۳۹۶ تفسیر آل عمران

مناجات

ای گشاینده ز بانهای رحمت کویان

و انس افزای خلوت غای ذاکران

وحاضر نفسهای رازداران

جزا زیاد کردند، ما را همراه نیست
و جزا زیاد داشت تو، ما را آزاد نیست
و جزا تو، مودابل و رفتاری نیست!

ج ۵- ص ۳۳۵ تفسیر سورۃ سحر

*

ای قایم بناد خویش

وز ضربان کننده بی، بان خود پیش
بناد تو است که ترا به سزایند
ورنه، از ره، چه آید که ترا سزایند!

ج ۸- ص ۵۸ تفسیر احزاب

شرح باب ۷

اعتصام

تذکر :

پندسوم. درباره اتصال (پوستن) باب ۹ خوانده شود.

ترجمه آیه :

آیه ۳. ۱ - سوره ۳ (آل عمران) شماره پنجم

واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا: همگی دست بزنید به حبل خداوند، و پراکنده نشوید و نعمتهای الهی را یاد بیاورید، که همگی دشمن یکدیگر بودید، و خداوند میان دلیهای شما الف نهاد، و فراهم آورد، تا همگی با هم برادر شوید.

بیان عرفانی آیه :

در آیه های سابق، اول اعتصام به خدا و راه راست یافتن را فرمود. در آخر اعتصام همگی به حبل خدا گفت: در میان این دو اعتصام، تقوی را امر داد. راز این آیات آن است که بنده قصد اعتصام به خدا دارد، یگانه راه آن تقوی است، حقیقت تقوی، تحصیل طاعت است و آن جز به کتاب و رسول نیست این است که فرمود: دست به حبل الله زنید تا به تقوی رسید، و از تقوی به اعتصام او رسید، و از اعتصام به توکل، و از توکل به استسلام رسید، و بنده چون به استسلام رسید، و سر تسلیم پیش آورد، و از واسطه بی نیاز و بحق واصل و فائز گشته، که فرمود: وقتی من بنده ای را دوست دارم، گویی که با آن می شنود، من مستم، و چشمی که با آن می بیند، من مستم...

گفته اند: اعتصام سه قسم است:

- ۱- دست بتوحید زدن، که تمسک به عروة الوثقی است.
 - ۲- دیگر دست به قرآن زدن، که تمسک به حبل الله است.
 - ۳- و دست به حق زدن که تمسک بخود خداوند است.
- ... جمیعاً ولا یفرقوا... ترغیب سلفانان به سواقت واجتماع شه نظام ایمان
و استقامت کار جهان به آن وابسته است، و الفت و اتحاد سلفانان، ادب در بزرگداشت
شریعت، نفاذ احکام، و سایه خیر و اول طاعت و موجب ثواب است!

آیه های عروة الوثقی :

سوره بقره آیه ۶۴ - باره سوره

فقد استمسک بالعروة الوثقی... ان لراه و جباری در دین داشتن و در ایمان
آوردن نیست. راه است ز در راهی (بوسیله پیغام رسول) نموده شد. پس هر کس به
معبودی جز خدای یگانه تفرسود. و خدای یگانه این آورد. دست و پستی است و توانایی
زده. که آنرا شکستن نیست و خداوند، شایسته امانا پیر جبار است.

(آیه ۲۲ سوره ۳۱ - همان سوره بقره و یکم)

فقد استمسک بالعروة الوثقی... اس روی خودش، بسوی نام من که خدای یگانه است،
و نمکوشد باشد، بی نشان بداند و از ترس تکلیف که می آید زده و در نظام خود
بسوی خدا است...

از کتاب حده میدان :

میدان دشنا دویکه اعتصام است .

از میدان استیلا م میدان اعتصام زاید .

اعتصام دست برزد نیست .

قوله تعالی : « واعتصموا بحبل الله جمیعاً » الاعتصام به الله است :

اول : دست بتوحید زدن است ، که « فقد استمسک بالراه » و « الوثقی » است .

دوم : دیگر دست به قرآن زدن است ، و دار کردن میدان که : « واعتصموا بحبل الله » است .

سیم : دست به حق زدن است ، که « و من یعصم بالله » است .

۱- اعتصام بتوحید، سه چیزست:

درست بدیدن که:

پادشاه یکتامت .

وکار از یک جای .

و حکم از یک در .

۲- و اعتصام بقرآن سه چیزست:

بدانستن که دین به قرآنست .

و آورنده قرآن

و پذیرفته گران قرآن .

۳- و اعتصام بحق سه چیزست:

دست اعتماد بضمآن وی زدن .

و دست نیاز بپرووی زدن .

و دست بلطف وی زدن .

*

سیدان هشتاد و دوم انفرادست. از سیدان اعتصام سیدان انفرادزاید.

انفراد یگانه گشتن است .

قوله تعالی: «قل انما اعظکم، بواحدة ان تقوموا لله شنی وفرادی» .

انفراد بر سه وجه است:

انفراد قاصدان، در تجرید قصد.

و انفرادستو کلانست، در صحت توکل

و انفراد واجدانست، در صولات عیبت، یادرنسیم انس.

۱- انفراد قاصدان راسه نشانست:

قدم از خود، و ازدو گیتی برگرفتن .

و خویشتن در پیش خویش بندیدن.

و از حق بجز از حق، خرمندنا بودن .

۲- و انفرادستو کلان سه چیزست:

- از اسبیات برنا رسیدن .
- و علا یق پذیرفتن .
- و از تدبیر خود بگری بیختن .
- ۳- و انفراد و اجدان سه چیز است :
- نفس فانی .
- و دل غایب .
- و نفس غرق .

مناجات :

اخی

توسوسان را پناهی

قاصد انرا بر سر راهی

ج ۹ - ص ۶۸ - تفسیر الحجرات

شرح باب ۸

فرار

ترجمه آیه:

سوره ذاریات آیه ۲۷ . جز ۲۷

فمروا الی الله ... ای محمد . بگو به کافران که از خشم یا رحمت خدای
(بسوی توبه و اطاعت و اجابت او) بگریزید . من شما را آگاه کننده ، و ترساننده
اشکا را از ان عذاب و خشم هستم .

بیان عرفانی آیه :

فرار مقامی است از مقامهای روندگان ، و منزلتی است از منزلهای دوستان ، کسی
که این مقام ، او را درست شود ، نشانش آنست که :

عنه نفس خود غرامت بیند ،

عنه سخن خود شکایت نهد

همه کرد خود جنایت بیند

اسید از کردار خود ببرد

و بر اخلاص خود تهمت نهد

اگر دولتی در راه او آید ، از فضل حق بیند ، نه از جهد و کوشش خویش

از کتاب صد میدان :

سیدان چهل و دوه فرارست ، از میدان عیبت میدان فرار تا رسید

فولاد تعالی . « ففر و الی الله »

فرار به سوی گر یختن است

و در تفرق بر خویشتن بستن است .

و از دو جهان رهائی جستن است .

۱- در یختن بمولا راه نشسته است .

امد از کردار خود بریدن .

و بر اخلاص خود تهنیت نیادن .

و از دیدن طاعت خود بی بهره کردن .

۲- و در بستن تفرق راه نشسته است .

همه یگانگی کردن .

و از تند بیر خود بیرون آمدن .

و حکم را با استسلام دادن نیادن .

۳- و رهائی جستن را از دو جهان به سلامت رسیدن .

از بیمها بر بیم قطعیت اختصار کردن .

و از گونیدن نما ، بر نور سیدان و بی استقامت آمدن .

و از اسیدهها بر اسید دیندار پیکار امیدن .

مناجات

الهی

درد می دانم ، دارو نمی دانم

یا سی دانم ، خوردن نمی توانم

ہس چه سازم ؟ !
جزاینکہ سی سوزم !
از بودن کجا گریزم ؟
چارہ راچہ آسیزم ؟
و در ہاسون ، کجا گریزم ؟

(طبقات الصوفیہ)

۴

شرح باب ۹

ریاضت

تذکر :

بند سوم : در باره جمع (= نا پراگندگی) ، باب ۹۹ خوانده شود .

ترجمه آیه :

آیه ۶ - سورہ ۲۳ (مؤمنون) سیپارہ ششم

والذین یوتون ... انسانیکہ در کوشش و پرمش خداوند تعالی عبادتہا را انجام میدهند، ودلہای شان (از نپذیرفتن آن عبادتہا از سوی خدای تعالی) قریب است ، بازگشت آنان بسوی خدای خویش با سہ .

از کتاب صد میدان :

میدان فہم ریاضت . از میدان جہاد ، میدان ریاضت را یہ .

قولہ تعالی : « فیه رجال یحبون ان یتطہروا » .

ریاضت نرم آوردن است ، و آنرا سہ ریاضت :

ریاضت افعال بہ حفظ ، و ریاضت اقوال بہ ضبط ، و ریاضت اخلاقی برقی .

۱ - و ریاضت افعال سہ چیز است :

اتباع علم - و غذای حلال ، و زواہ و رد .

۲ - و ریاضت اقوال سہ چیز است : قرائت قرآن - و مداومت عذر - و تصدق خلق .

۳ - و ریاضت اخلاقی سہ چیز است : فروتنی - و جوان سردی - و بردباری .

شرح باب ۱۰

سماع

بلا خطه

مقصود از معنی سخن حکم حدی کلمه اول است و اید است چنانکه خواهد
از کتاب «سازن السیرین» گفته است.

ترجمه آیه :

«وَلَوْ عَلِمَ الْإِنْسَانُ خَيْرًا مِنْ شَرِّ مَا كَانُوا يُسْمِعُونَ»
«و اگر خداوند تعالی در آنها خوبی می دید، گوشه‌های آنرا
نمی‌شنوا می‌کردند» (چون داعیای ایشان شنوائی ندارد روی
برگردانند، و بر می‌گردند و دوری می‌کنند).

از کتاب صد میدان :

میدان ششاد و هفتم سماع است . از میدان انبساط میدان سماع زاید .

قوله تعالی «وَلَوْ عَلِمَ الْإِنْسَانُ خَيْرًا مِنْ شَرِّ مَا كَانُوا يُسْمِعُونَ»

سماع بیدار نردنست از خواب .

و جنبه بیدارست از آرام .

و اب دادنست کشته را .

ناخفته نیست ؟ و آرامیده کیست ؟ و کشته چیست ؟

سماع زنده کننده است .

و اطلاع مستمع علم ، بدل فراغ ،

بار آورد ، ویرا مه چیز :

نزہت در گوش

و ہدایت در عقل

و توانگری در دل .

و اطلاع مستمع اشارت ، بدل بیضا ،

بار آورد و ویرا مه چیز :

مددی از معرفت

و ترقی از نیت

و نسیمی از قرا بت .

شرح باب ۱۱

حزن

ملاحظہ:

در بند دوم آئید، در باره تعلق گرفتن وقت، به بزرگندگی آمده است.

در باره "وقت" باب ۷۲ مذکور شد.

ترجمہ آیه:

آیہ ۷۰ (نوبہ ۱) بسیار زیاده

ولا علی الذین... و نه بر کسانی که نزد تو آمدند، تا این که ترا رسوردی، گفتی بدستی نوری

ندارم که شما را دعوی آنها برگشتند و چشمهایشان را بر رخسار اندوه انداختند

چیزی که در آن راه خرج کنند!

بہان عرفانی آیه

گروهی نمی خواستند، از مصاحبت و مساجدت رسول خدا (ص) بازمانندند

در پیش و تا کسی، ساز و برگ رفتن نمائند، آمدند، و از سر سوز و نماز بر سر آمدند، چون

مسعود از رفتن به جنگ، بیاورد، و آنده ممکن شد، و در آن وقت، کسی بود که

مناجات:

اے فریاد از روز بقری، فریاد از درد و امانت

خدایا! این چه روز است از بیم و در حال ما

در جهان کسی نیست که بچند آید، روز زمان ما

الاهی دلی دارم بر درد و جانم بر لب

بس این بجزایر را چه اندیش

اشاره دیگر به حزن

در بنا رفیق شدن چشمان یعقوب غایب استلام ، سوره یوسف :
چشمان یعقوب از اندوه نراق یوسف مفید شد ، آری یعقوب ، بد بنده خدا
گریست ، چشمان از دست داد ، لیکن داود ، پسر خدا گریست ، چشمانش از
دست نداد .

گریستن از بهر حق دو قسم است : گریستن به چشم ، گریستن به دل . گریستن
به چشم ، گریستن تونه نارمان است ، نه از بیم دیدار خدا ، بر گناه خویش
گریه . گریستن به دل ، گریستن عارفان است که از بیم دیدار خدا ، بر چنان غنای
خویش گریه . به بیان دیگر ، گریه تائبان از حسرت است و گریه عارفان
از راز ناز .

پیر طریقت گفت : خدا نداد رسد گریستنی دارم دراز .

ندانم که از حسرت گریه ناز ناز .

گریستن از حسرت نصیب یقیم است

و گریستن شمع بهر ناز .

از ناز گریستن چون بود ؟

این قصه ایست دراز !

صحنه فرسود : فریاد قیامت ، چشمان از خون رسد خیز ، و فریاد کبریا ، در گمان

بود ، مگر چهار چشمه :

یکم : چشمه جان ناز فدا دار ، که در راه خدا زخم بر روی آید ، و تمام شود .

دوم : چشمه آینه از حرامها فرو گیرند تا به نماند است از گزند

سوم : چشمی که از عبادت بیوسه می خواست بود

چهارم : چشمی که از بیم خدای بگریزد .

داود بیمه پیر گفت : خدا با من است ، که گریه کند ، و اشک حرامهاش روان

گردد و بیست و نه آید؛ پاداش او این است که ز فرج او شیر در ده ز بسا خیزد و ایمن
است، و گویند او بر آتش حرام است. نیز روایت آمده که خداوند فرموده: بعد از توحید
خود، سوئند، شدیچ بنده ای از ترس من نگر نیست مگر آنکه از شراب رحمت نمود؛ او
سراب دردم و شیخ بنده ای از ترس من نگر نیست مگر آنکه از گریه و اندر نورانی
خود به خنده بدل نرود.

خداوند فرمود: چشمان یعقوب، مفسد است و نافرمان، او را شاد و بیزا دهی از در سبقت
نایب است؛ او دلها را شور می کشد، به دهنده ها، او به یعقوب بر آید؛ او در کمال
بشاعت بود، اما چشمش از سبب به چیز بی سلف در حجاب، آید؛ او در سببش و چشمش از
در لغبت معشوقی از جز و در حجاب آید، نه دیگری را؛ او در سببش و چشمش از
سر است و لذای که نماند؛ او به عاشقی آید؛ او در سببش و چشمش از
تذکره مشایخ کتاب مفسد است و سببش از سببش و چشمش از
او به سببش و چشمش از سببش و چشمش از سببش و چشمش از

از کتاب علل المقامات

باب ششم

و اما اجزای نمودن و الا خلیف بر آن است
و اما زید انکار است

و اما دعوی دعوی

و اما نسبت الی

و اما سبب الی

و اما سبب الی

و اما سبب الی

و اما سبب الی

و اما سبب الی

و اما سبب الی

ترجمہ :

۱ - حزن، وارستن است کہ از (دلہستگی) بہ شادی ہا ولذت ہا
و ہمراہی با اندوہ
و آن عامہ راست .

۲ - و آن فرا ہوش کردن است سنت را

و باقی ماندن است در بند طبع

و این ہمہ در طریق خاصہ حجابی است

زیرا ، معرفت خداوند تعالی ، تاریکی ہا را روشن کند

و سرور او ہمہ غم ہا را بر دارد .

۳ - (فرماید) : «باین آدمیان شادمان شویند»

(واز اخیر رساند - در بارہ حزن)

۴ - حزن خامگان ، نا اسندی از نفس امارتہ فرماید ہندہ بہ بدی است .

۵ - (فرماید) : بدوستی کہ آدمی سر پروردگار خود را نا سچاس است «

تذکرہ: از روی میجامن المبحاس اثر ابن عارف سطر پنجم فوق عربی «رف

المطبع، خواندہ می شود، و باید چنین ترجمہ شود: و باقی ماندن است در بند طبع

مناجات :

یا د تو، میان دل و زبان است

و مہر تو، در میان سر و جان

یافت تو زندگانی جان است، و رستخیز نمان

ای ناچستہ یافتہ ، و در پاوت نا در یافتہ

یافت تو روز است، کہ خود بچراید نا گمان

او کہ ترا یافت، تہ بشاردی ہر دازد، نہ باؤد ہان

ج ۳ - ص ۲۵۳ تفسیر النوبہ

*

از حسرت ، چند آن اشک بازیدم
 که با آب چشم خویش ، تخم درد بکار زیده
 اگر سعادت ازلی در باجم ، اینهمه درد پسندیده .
 وز زیده من بیکبار بر تو آید
 در آن زیده خود زانای بدم .

(ج ۲ - ص ۹ - سورۃ النساء)

*

جانی دارم به عشق تو آرزوی رفه
 خود همیشه به ندای گش ، خواهمین به غم .

(ج ۵ - ص ۲۸ - قسمت دوم)

شرح باب ۱۲

خوف

مراجعات داخل این کتاب :

شرح بارت بند دوم ، نفس نامی (در تمام ابواب باب پنجم ششم و هفتم)

شرح اخیر بند سوم ، اینکه بند چهارم چهارم بقیه شمس غویی و اسماقی شامی در

باب دهم آن است

شماره ۱۲ اخیر این باب و باب چهارم ششم و هفتم

از کتاب صدمیدان :

ایمان می رسد خوف است ، در بعضی مواضع ایمان خوف را بند

فوق تعالی و ایمان خوف است

خوف ترس است ، و ترس حاصل از استیسا و ترس از تعالی و ترس از

و ترس از

بعضی خاطر است و ترس از

و ترس از

ترس از

و ترس از

و ترس از

و نشانهای بیم نا پیدا نیست

و آن پیرایه ایما نیست .

هر کس را ایمان چندانست که بیم است .

۲ - د یگر ترس سقیم است که :

که آن ترس بنده را از معاصی باز دارد

و از حرام و شر دور داند

و اس سرد کوتاه کند .

۳ - بیم ترس غالب است، و آن ترس سگرم است که :

حقیقت بدان درست آید

و راه اخلاص بدان کشاده آید

و سرد را از غفلت آن باز رها کند .

❦

و نشان مکرده چیز است :

۱ - طاعت بی حلاوت

۲ - اصرار بی تمهید

۳ - بسین در دعا

۴ - غلبه بی عمل

۵ - حکمت بی نوب

۶ - صحبت بی حرمت

۷ - بستن در تطهرت

۸ - صحبت با بدان

و بند بر از همه د و چیز است :

۹ - بنده را ایمان دهایی بنون

۱۰ - یا بنده را بوی باز ندارد

و این بیم نا بیان است

*

سیدان سی و چهارم، وجل است از میدان خوف، میدان وجل زاید.

قوله تعالی. «وقلو بهم وجلة»

وجل، قویتر از خوف است، و آن ترس زنده دلانست، و آن سه چیز است:

ترس بر طاعت - و ترس بروقت - و ترس بر اسل .

۱ - ترس بنده بر طاعت از سه چیز است:

از فساد دینیت - و تاوان تقصیر - و ستدن خصمان.

۲ - و ترس بروقت:

از تغییر عزم است - یا اضطراب اخلاص - یا از تفرقه دل .

۳ - و ترس بر اسل .

آن یاد کردن نوایستن است، و این ترس بر مقدار کمک شفت است، و دیدار دل .

و تیمار از سبق - و نگر یستن با ول

دل بیقرار دارد و مراد را غرقه

و این بیم بیم عابدان است .

*

سیدان سی و پنجم، رعبت است. از میدان وجل سیدان رعبت زاید .

قوله تعالی. (وایای فا رعبون)

رعبت، ترس است از وجل برتر . رعبت سه صفت دارد:

عیش را از مردم ببرد .

و از خلق جهان ببرد

و ترا در جهان از جهان جدا کند .

و نشان آن سه چیز است:

همه نفس خود را غرامت بیند

و همه سخن خود را شکایت بیند

و همه کرد خود را جنایت بیند .

همواره تازنده و سوزنده بود، میان سه حال:

از نمودن بیماران

و اخلاص غرقه شدگان

ولا به سبتهلان .

و این سه ترس زاهدان است .

از کتاب عمل المقامات

باب الخوف

۱ - واما الخوف، فهو التيقظ لنداء الوعيد

والحذر مما تهمره الغفلات

وتوجيه الجنایات

وهو المعوام .

۲ - وفي طريق الخاص

هو اصل رضى العبد بتمعه

لانه يرضى بعض أفعاله و يخاف بعضها

و هو يؤدي الى طلب الامان من مولاه الذى يستحق محبته

والخائف باق فى شاهدة ذاته

والنضح عن نفسه

ولا يؤمن للعاقل ان يعبد مولاه

على وحشة من نظره

ونفرة من الانس به عند ذكره

۳ - « تري الظالمين مشفقين مما آسبوا و هو واقع بهم .

(آیه ۲، سوره بقره، پار ۲۰)

ترجمه :

۱ - خوف بیدار شدن است باندای وعید (وعده عذاب حق)

و بر حذر بودن از ثمره غفلت ها

و از بی آمدن گناهان
و عامه را چنین باشد .

۲ - و در طریق خاصه

آن اصل رضا مندی بنده است بفعل

زیرا به بعضی افعال رضامند است و از بعضی ترسان

و آن او را وادارد به طلب امان، از مولائی که مستحق محبت اوست

و خایف، در مشاعده ذات خود باقی بماند

و در نگینداری نفس خود

و عاقل را ایمان نیست اگر بر ستد مولای خود را

در دوری از نظرویی

و دور از انس او هنگام ذکرش.

۳ - (سی فرماید) «ببینی ستمگاران را، ترسان، از آنچه کرده اند و آن بر ایشان واقع شود» .

(از اخیر رساله - در باره خوف) :

۴ - خوف خاصگان

بهیبت جلال، باشد

به خوف عذاب

زیرا که خوف عذاب، نپیدن برای خود است، نگینداری خود

و هیبت جلال تعظیم حق است

و نسیان نفس

۵ - (سی فرماید) «ترسان باشند، از پروردگار خود، که بالای سرشان است»

ارشاد پیر طریقت

نداء حق بر سه قسم است:

۱ - یکی را به نداء وعید خواند، از روی عظمت، بخوف افتاد

۲ - یکی را به نداء وعده خواند، بنعمت رحمت، به رجاء افتاد

۳۔ دیکھی را بنداء لطف خوانند، بحکم انبساط، بمہر افتاد

بندہ باید کہ میان این سه حال گردان بود :

اول : خوفی آید او را از معصیت باز دارد

دوم : رجا بی کہ او را بر طاعت دارد

سوم : مہری کہ او را از باز رہاند .

ج ۲ ص ۱۳۱ و ۱۳۲ تفسیر التورہ

شرح باب ۱۳

اشفاق

ترجمہ آیہ:

آیہ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ (سورہ ۵۲) (طور) سیپارہ بیست و ہفتم .

روی فرا یک دگر گذارند، واز گذشتہ ماسی برسند :

قالوا انا كنا قبل فی اهلنا مشفقین : آنان گفتند ، ماہر چند در میان خویشان

خود بودیم ، از پیش ، از امروزی ترسیدیم .

(در بیان حال پرہیزگار ان در آخرت ، آمدہ امت)

از کتاب صد میدان :

میدان سی و ششم ، اشفاق است . از میدان رہبت میدان اشفاق زاید .

قوله تعالی . « الذین ہم من خشية ربهم مشفقون »

اشفاق ، ترس دایم است . ابرست نور باران .

واین ترس نہ پیش دعا حجاب گذار د

ونہ پیش فرست بند

ونہ پیش امید دیوار .

این ترس امت گذارند و کشند ، تا کہ بشارت « الا تخافوا ولا تحزنوا » نشنود ، نیار آمد .

خداوند اشفاق را کرامت می نماید ، و از ہم زوال آن ویرامی سوزاند . (؟)

ونور می افزاید ، و فزع تغییر دروی می افکند .

و در غربت و پرابرسی کشند

۰۴۸۹ =

و عتاب در گوش و دل وی می آنگند
و این ترس عارفان است .

ارشاد پیر طریقت

خواهندگان ازو ، بردراو بسیارند

و خواهندگان او کم .

گویندگان از درد بی درد او ، بسیارند

و صاحب درد کم .

(ج اول - ص ۹۰ = تفسیر البقره)

شرح باب ۱۴

خشوع

ترجمه آیه:

آیه ۱۶ - سوره ۵۱ (حمید) سیپاره بیست و هفتم .

ایم یان المذین آمنوا... آیا هنگام آن نرسیده ، که انسانیکه ایمان آورده اند، دلجای نشان به یاد خدا و به آنچه از حق و راستی فرغ آسوده خاشع باشند تا ما نماند کسی نمی نماند که از زپیش آنها انوارات و انجیل داده اند ، و روزگار در رنگ ایشان دراز شد ، نادیدنی نشان سخت گشت ، و بیشتر آنها از اطاعت بیرون شدند ، و تا فرگشته اند ؟

بیان عرفانی آیه:

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است ، و در سر سودای خود بی خودی و خود پسندی دارند ، چون سار گمانند که شب از نور آفتاب روشن شوند ، و چون روز آفتاب برآید ، آنها نقاب نورمندی بر چهره زنند ، و دعوی روشنی نکنند .

خویشتر بین هم ، که تکبیر بر بنداشت و غرور خود شده ، و به گفتار و کردار خود نگرند ، غرور شود . چون آفتاب جلال الهیت ، از برج شمال احدیت ، طالع گردد روی در نقاب شرمساری کشد ، و انگشت تحیر به دندان تحسیر گیرد . . آنگاه بداند که در دست وی جز باد نیست .

و بی آن درویش بی خودیت در ریش که بدل خاشع به تن خاضع است ، از ادعای بیزار و برهنه خوشحال آسوده ، و مانند ذره ای است که از روشنائی آفتاب خلعتی پوشیده ، تا در آن تابش ، بردیده ها روشن گردد .

از کتاب صدمیدان:

سیدان سی و هفتم خشوع است از سیدان اشفاق سیدان خشوع زاید .
و خشوع ، ترس است که خاطر را از حرمت نرم کند ، و اخلاق را تهذیب کند ، و
اطراف را ادب کند .

قوله تعالی . «الم یأمن المذین آمنوا، أن تخشع قلوبهم لذكر الله»

خشوع بیم است ؛ باعشیاری ، واسکانت . و آن سه بابست :
در معاملات ایثار و تحمل ، و در خدمت استکانت و حضور ، و در سرشرد و تعظیم .

۱- آثار ایثار در معاملات سه چیز است :

بدان اروی ایمن .

و نیکان از وی شاد .

و خلق از وی آزاد .

۲- و نشان حضور در خدمت سه چیز است :

حلاوتی که بدان از درگاه نشکبید

و مطالعت مقصود ، به از آن بخلق نپردازد

و سعایت تقصیر ، که خود را حق نه بیند .

۳- و نشان تعظیم بر سه چیز است :

نزدیک دیدن حق تعالی بخویشتن .

و دور دیدن خویش را از وی .

و بزرگداشتن آزمایش وی .

و این ترس صدیقان است .

*

سیدان سی و هشتم تذلل است از سیدان خشوع ، سیدان تذلل زاید .

تذلل : بسزای نیاز خویشتن زیستن است .

و بخواری راه بردن است .

و بران ، تخم عز دوجہانی داشتن .

قوله تعالی . «وعنت الوجوه للمحی القیوم ، وقد خاب من افتتری»

تذلل سه قسم است :

تذلل اجابت، بصدق اسر، و معاملت بوفات فر مان .

وتذلل قصد، باطاب حقیقت بزاد خاطر .

وتذلل آگاهی، از اطلاع حق بر سر .

۱- تذلل قبول اسر را سه نشانیست :

و رغبت در علم .

و حرص بر ورد .

و نظر بار یک .

۲- و تذلل قصد را با طلب حقیقت، سه نشانیست :

کم سخنمی

و دوستی درو پشی .

و فکرت دایم .

۳- و تذلل آگاهی را از اطلاع حق، بر سر سه نشانیست :

خواب چون خواب غرقه شد گان .

و خوردن چون خوردن بیماران .

و عیش چون عیش زندانیان

و این طریق مستقیمان است .

شرح باب ۱۵

اخبیات

مراجعات در داخل این کتاب

در آغاز باب (تعریف اخبیات) باب های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ دیده شود .

در باره درجه دوم اخبیات، باب ۳ و ۴ و ۵ دیده شود .

از کتاب سده میدان:

میدان سی و نهم اخبیات است . از میدان تذبذب اخبیات زاید .

قوله تعالی ، «و بشر المعذبین» .

اخبیات: نرم خو نیست ، و تنگ سلی ، و ترسگاری مرد است .

حقیقت اخلاص چشیده

و عذر خلاق بدیده .

و از فویشن رسته

نشان چشیدن اخلاص سه چیز است :

۱- از نیکار رزق ، و از کوشیدن ، و از ساختن جهان برآسودن -

۲- و در مداومت خدمت ، و استغراق اوقات ، و تصفیه انفس او بخش .

و جهان و جهانیان و آدمیان و جزا زیشان را از اذای خویش آزاد داشتن

و این سه سیرت ابد الان است .

*

میدان چهلم الباد است . از میدان اخبیات میدان الباد زاید .

و الباد ، باحق زیستن است : و بوی پیوستن .

قوله تعالى . «فاین تذهبون ؟»

البادآنکه بود ، که هیبت باسحبت بیامیزد ، و این مقام متصلان است

و نشان آن سه چیز است :

گم شدن اسباب در توکل وی

و استهلاک علایق در یقین وی .

و فنای احتیال در ثقت و ی .

۱- گم شدن اسباب ، ویراسه چیز باز آورد :

بی نیازی از جهانیان - و وحشت از خلقان - و آرزوی سرگ .

۲- و استهلاک علایق راسه نشانست :

رستن از تند بپر خود - و بی نیازی از تمیز خود - و فراغت از مؤنت خود .

۳- و فنای احتیال سه چیز است :

وقت مقربان - و نفس عارفان - و علم ربا نیان .

•

و میدان چهل و یکم هیبت است . از میدان الباد میدان هیبت زاید .

قوله تعالى : «يعلم ما فی انفسکم فاخذ روه»

هیبت ، مقام اسفیاست ، و درجه او تاد است .

هیبت بیمت ، که از عیان زاید ، دیگر بیمها از خبر زاید .

هیبت حیرتست ، که در دل تابد ، چون برق :

اگر نسیم انس ، در برابر آن نیاید ، جان مردبان طاقت نیارد .

و بیشتر در وقت وجدان افتد ، چنانکه کلیم صلوات الله علیه را افتاد بطور

و هیبت نه از تهذیب افتد بلکه از اطلاع افتد .

و از آن سه چیز کشاید :

خوش گشتن وقت - و گم شدن مرد از خود - و نیست شدن از هوا و حظ

و هیبت که از بصیرت افتد ، حکمت زاید

و آنچه از تفکر افتد ، فراست زاید .

و آنچه از سماع افتد ، بکشد ، یا خرد و حس ببرد .

شرح باب ۱۶

زهد

ترجمه آیه:

آیه ۸۶-سوره ۱۱ (عود) سپاره دوازدهم

بقية الله خير لكم ، ان كنتم مؤمنين ، وما انا عليكم بحفيظ .

آنچه در دست شما از سال حلال ماند، برای شما بهتر است، اگر ایمان دارید .

و من نگاهبان شما نیستم ، بلکه من پیغام رسانم .

از کتاب صد میدان:

سیدان سیزدهم زهد است ، از میدان یقظت زهد زاید .

قوله تعالی : « بقية الله خير لكم »

زهد در سه چیز است :

۱- اول : در دنیا .

دوم : در خلق .

سیم : در خود .

۱ (الف) هر که دولت این جهان را از دشمن خود دور نماید، در این جهان، او

زاهد باشد.

۲ (الف) و هر که، آرزو خلق، و در خلق مدافعت نکند، در تمام زاهد است .

۳ (الف) هر که چشم پندارد و خود ننگردد، در خود زاهد است .

۱- نشان زهد در دنیا سه چیز است :

یاد، رگ، وقناعت به قوت، وصحبت باد رویشان.

۲- و زهد در خلق رامه نشا نیست :

دیدن سبق حکم، واستقامت قدر، وعجز خلق.

۳- و نشان زهد در خود سه چیزست :

شناختن کیددیو، وضعف خود، وتاریکی استدراج

تذکر:

زهد، خاصه راخست بشما رأید، چنانکه در اخیر همین باب آمده است، که باید سالک زهد خود را حقیر نگرد. در اخیر باب از وادی حقایق، سخن گفته شده. بخش دهم کتاب، بخش حقایق است، که باید عنوان های باب آن در نظر داشت.

از کتاب **علم المقامات** :

باب الزهد

۱- واما الزهد، فایده الدعوام

و هو حبس النفس عن المملذوذات

و اما کما عن المنسول

و حسب الجأش

و قطع الهوی

۲- و ذکر ما لا یعنی عن کل شی فی طریق المخاص

تعظیم الدنیا والاحتباس عن انتقادها.

و اصله تعذیب الظاهر بترکها

مع تعلق الباطن ببالها

فان العبالاة بالدنیا، عین الرجوع الی ذاتک

(و الاسأة فی سنازعة نفسک)

و افناء وقتک فی شهودک حسک

و بقاءک معک.

۳- «فامنن او امسک بغير حساب»

(آیه ۳۹، سوره ص، پارہ ۳۳)

ترجمہ:

۱۔ زہد عامہ را باشد،

وآن حبس نفس است از لذت ها

و پر هیزاز هر چه زیادگی باشد

و جلوگیری آشفتهگی را

و بریدن هوا و عوس را

۲۔ و آنچه، در طریق خاصه، آن را معنائی نباشد

آن، تعظیم جهان، و دست گرفتن از انقاد آنست

و اصل آن، عذاب کشیدن است در خاطر، با ترک آن، اما با تعلق باطن،

و پروا داشتن به آن .

پس پروا داشتن به دنیا، رجوع به خودی خودت باشد .

ورنه، گویا در سنازعه بانفس خود خوب بی کار نکرده ای . !

و با نگرش بر حس خود، گویا وقت را فنا کنی .

و با خود (تنها) بمانی .

۳۔ (سی فرماید): خواهی : گذارید تا بکنید - از غیر حساب

(از اخیر رساله در باره زهد) :

۴۔ وز شد خادگان جمع کردن همت است

دور از پراگندگی همتی .

زیرا که، حق ایشان را، بنور اشرف سعاف دارد .

از تعلق به احوال

۵۔ (سی فرماید): ایشان را خلاصی بجسوده ام، با عوس و عوسرا، و قی .

شرح باب ۱۷

ورع

تذکر:

باید سلاحتہ کرد کہ درجہ اول زہد، مطابق تعریف ورع است. سرید، فراختر از عامہ گام میگذارد، و حتی از خرچہ زیادہ تر از حاجت آید، گرچہ حلال باشد، پرہیز میکنند.

ترجمہ آیه:

آیہ ۱، سورہ ۷۳ (المدثر) میبارہ بیست و نہم

۱- یا ایہا المدثر، ای جامہ درخود کشیدہ، بر خیز و مردم را بیاگاہان،

و خدای خویش را بزرگ دان، و بزرگ شناس از ہر چیز بزرگتر. «و ثیابک فطہر»

و جامہ خویش را پاک دار، و نام خویش نیکو دار، و خوبی راست دار، و کار خویش پسندیدہ ساز.

بیان عرفانی آیه:

و ثیابک فطہر: بگفتہ یکی از مفسران، یعنی دل خود را از جز خداوند، پاک

گردان. (ای محمد) دل خود را از اغیار صافی دار، و از ہرچہ جز خداست، بیزار شو،

و دوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانہ، و از تعلق آسودہ، و سبب این

خطاب آن بود کہ وحی آمد.

از کتاب صد میدان:

میدان پانزدہم ورع است. از میدان تجرید ورع زاید.

قولہ تعالی: (ان تجتنبوا کبائر ما تنہون عنہ).

ورع باز پرہیزیدنست از:

ناپسند و افزونی و خاطرهای شوریده .

۱- ورع از ناپسند به سه چیز توان:

در یغ داشتن خود از نکوهش

و دین خود از کاهش.

(و حرص را از خود منع کردن و بطریق بسند رفتن)

۲- ورع از افزون به سه چیز توان:

زاری حساب.

و شماتت خصمان

و غبن وارثان

۳- ورع از خاطرهای شوریده به سه چیز توان:

به تدبیر قرآن

و زیارت گورستان

و تفکر اندر حکمت.

*

سیدان شانزدهم بقواست. از سیدان ورع تقوی زاید

قوله تعالی: «ومن يتق ويصبر» «فایای فاتنون».

متقیان سه سردند:

خرد میانه و بزرگ

۱- کلهینه آنست که توحید خود بشرک نیالاید.

و اخلاص خود بنفاق نیالاید.

و تعبد خود به بدعت نیالاند.

۲- و میانگین آنست که:

خدمت خود، بریاء نیالاید.

و قوت خود به شبهت نیالاید.

و حال خود به تضییع نیالاید.

۳- بزرگ آنست که:

نعمت را بشکایت نیالاید
وجرم خود به حجت نیالاید
وازدیدن منت بر خود نیالاید

*

سیدان هفدهم معاملات است. از سیدان تقوی سیدان معاملات زاید .

قوله تعالی : و اتقوا و ابینکم بمعروف
و معاملات سه چیز است :

با خود بخلاف - و با خلق با نصاب، و با حق با اعتراف زیستن .

حسن معاملات سه رکن است :

۱ - انصاف بعدل .

دیگر - بذل بفضل .

سوم - ایثار به اطف .

۱ - انصاف دادن، به سه چیز توان .

از خود ننگ داشتن

و از مجازات ترسیدن

و بتدر خود کوشیدن .

۲ - و بذل، به سه چیز توان :

از خساست گریختن

و عز جوانمردی بدیدن

و نپوشیده بشناختن .

۳ - و ایثار به سه چیز توان :

آیین به پیوسته گی، بر مناقشت خلق بر گزیدن

و شادی جاوید، بر شادی عاریتی بر گزیدن .

و شرف ابد، بر شغل این گیتی بر گزیدن .

*

میدان هجدهم سبالات است . از میدان سعادت میدان سبالات زاید

قوله تعالی : «ویحذرکم الله نفسه»

سبالات ، باك داشتن است وآن بسه چیز توان :

یا به بیم ، یا به شرم ، یا به مهر .

۱ - بیم آنست که باك داری که :

وی در احسان افزایش تو در طغیان افزایشی .

اودر شرف افزایش تو در سرف افزایشی

وی در سرافزاید تو در جرم افزایشی .

۲ - و شرم آنست که :

از وی ، نعمت خرد نشمری .

و از خود ، معصیت حقیر نداری .

و سر خود را بر وی وریا نستانی .

و سهر آنست که :

باك داری که وی بتو نگردد و تو از وی غافل باشی .

یا از وی به بهشت راضی باشی

یا بجز از وی چیزی آرزو مند باشی .

شرح باب ۱۸

تبتل

نظر شا رحان:

درجہ اول «تبتل» انقطاع از حظها و چشمداشت های جهان آمده است. در شرح عبد الرزاق قاشانی، تجرید الانقطاع بیان شد. باب ۹۷ نیز د یده شود. در درجہ سوم، انقطاع، بسوی سبقت آمده است. عبد المعطی اسکندری وزین الدین خافی در شرح های خود متوجه سبقت ازلی خداوندند. اما عقیف الدین تلمسانی وابن القیم الجوزیه از سبقت آدمی سخن میگویند و قاشانی، آیه ۱۱ و آیه ۱۱ سوره واقعه (پاره ۲۷) را می آرد: «والسابقون السابقون، اولئک المقربون»، یعنی پیشوایان و پیشینیان، نزدیکان اند (به فرمان بری) خداوند. اما چون کلمه «سبق» در هر جای «منازل السائرین» درباره خداوند آمده است، پس صورت شرح عبد المعطی اسکندری وزین الدین خافی ارجح است.

ترجمه آیه:

آیه ۸ سوره ۷۳ (سزمل) سپاره بیست و نهم

واذ کر اسم ربک، وتبتل الیه تبیلاً: خدای خویش را یاد کن، و باز گسل از کارهای بازگسسته، بسوی او، (یگانه باش، و یاد او را یگانه دار).

بیان عرفانی آیه:

تبتل (از همه چیز بریدن) مقامی از مقامات روندگان است، که در مکاشفات خویش، بدان مقام رسیدند، که: بهشت، با همه نهرها، وجو یها، و آبها، و درختها، در جمال خیال آنان نیاید. دوزخ با آن همه غلها، و زنجیرها، از نهیب سوزسینه های آنان بلرزد،

و افعی حرص دنیا، هرگز زیبایی به روزگار خوش آزان نتواند نهاد، خاری از بیشه حسد و کبر، دامن آزان را نگیرد، گردی از بیابان نفس اساره، برگوشه ردای آزان ننشیند، دودی، از هاویه هوا، به دیده ایشان نرسد. به چشم عبرت، بمردم نگرند به زبان شفقت سخن گویند به دل الفت رحمت گیرند .

روزندگان رهند، و مسافر در میان پرندگان هوایند نه، با پروبال، مستانند، زنده از شراب عشق، زندگانند به حیات قرب.

از کتاب صد میدان:

میدان پوست و ششم تبطل است. و از میدان اخلاص میدان تبطل زاید.

قوله تعالی. «تبطل الیه تبتیلاً»

تبطل، بازگشتن است و آن سه چیز است بامه چیز:

از دوزخ با بهشت. و از دنیا به آخرت. و از خود با حق .

۱ - از دوزخ به بهشت رسیدن سه چیز است:

از حرام به حلال نیوستن

و از کینه و عداوت به نصیحت بازگشتن

و از دلیری به ترسکاری گشتن .

۲ - و از دنیا به آخرت آمدن سه چیز است :

از حرص به قناعت آمدن

و از علائق به فراغت آمدن

و از اشتغال به انابت آمدن .

۳ - و از خود بحق گشتن سه چیز است :

از دعوی به نیاز آمدن

و از لجاج به تسلیم آمدن

و از اختیار به تفویض آمدن .

شرح باب ۱۹

توہذیب

تذکر :

اینکہ در آغاز گفته است، رجا ضعیف ترین منزل سرید، و بقاء اعتراض و معارضه است، در «علل المقامات» بیان شده، چنانکہ در ذیل آمدہ است .

در درجہ سوم، لقای حق ذکر شدہ، و این مطلب در قرآن کریم، در چند جا آمدہ است، در شرح رستاخیز، چنانکہ در آیہ ۱۱ و آیہ ۵، سورہ «یونس» کہ طاعتیان رجا لقای حق ندارند .

و در آیہ ۵ سورہ «عنکبوت» آمدہ: هر که رجا لقای خدای را دارد، آمدنی خدای آمدنی است.

ترجمہ آیه:

آیہ ۲۱ سورہ ۳۳ احزاب، سیپارہ بیست و یکم «لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ» .

شمارا در رسول خدا، پی بردن و پیروی کردن است، و آماجستن (به رسول)، برای کسی کہ روز رستاخیز، بہ خدا میدوار است و خدای را بسیار یاد میکند، نیکوست .
(آماجستن: یعنی تاسی جستن)

بیان عرفانی آیه:

هر کس در دنیا انتظار خیر و عافیت از خدا دارد، و گرفتار بلا و معصیت و سختی زندگی میشود، بہ پیغمبر خدا تاسی جوید، و بہ آنچه بہ او میرسد، شکیبایا شد، نہ مانند منافقان دنبال علت، و سبب بلا رود، و شکایت آغاز کند .

از کتاب صدمیدان :

سیدان چهل و سیم رجاء ست. از سیدان فرار، سیدان رجاء زاید.
قوله تعالی. «يجذرا لا خرة ، ويرجو ارحمة ربه». رجاء امید است و یقین رادو پرست :
یکی ترس - و دیگری امید - که تواند که بیک پر ببرد ؟ ؟
امید مرکب خدمتست ، و زاد اجتهاد ، و عدت عبادت.
سؤال ایمان چون سؤال ترازوست :

یک کفه ترس ، و دیگر امید ، و زبانه دوستی ، کفها به اخلاق نیکو آویخته .

بیت

سرخ ایمان رادو پرخوف و رجاست مرغ را بی پر پرائیدن خطاست
رجار همه قسمت :

۱- یکی رجاء ظالمانست :

در گذاشتن جرم را

و پوشیدن عیب را

و باز پذیرفتن خصمان.

قوله تعالی : « ویرجون رحمة ویرجا فون عذابه »

۲- دیگر رجاء منتصدان است :

در گذاشتن تقصیر را

و پذیرفتن طاعت را

و بیفزودن سعونت را.

قوله تعالی : « یرجون تجارتاً لن تبور »

۳- مدد دیگر رجاء سابقان است :

تمام کردن نعمت ازای را

و زیادتی زندگانی دل را

و حفظ دل و مایه وقت را.

قوله تعالی . « یرجون من الله ما لا یرجون لك »

*

میدان چهل و چهارم طلب است. از میدان رجاء میدان طلب زاید.

قوله تعالى: «يبتغون الي ربهم الوسيلة، ايهم اقرب»

طلب: جستن و كوشیدن است. و آن سه قسم است:

طلب آزادی. و طلب ثواب. و طلب حق تعالى.

اما طلب آزادی:

از درد قطیعت است. و از خجالت عتاب. و از ذل حجاب.

و این طلب مفتقران است.

از کتاب عمل المقامات:

باب الرجاء

۱- واما الرجاء، فهو انتظار غائب و طلب مفقود

و هو للمعوام

ع

۲- و هو في طريق الحق، شكوى و عمى:

ومن هو على سبيل البر طاف

وفي بحر الجود غريق

وتحت وابل الاحسان سغور

لم يدع له ما شاهد من مولاة سستز ادا

ولا كشف له عما طالعه به في الدارين مراد ا.

والرجاء و هن و عقال

وفي طريق الفطرة علة

وعلى العبودية اتجار.

۳- «دون الله تريدون» : (آیه ۸۶، سوره صافات، پاره ۳۳)

ترجمه:

۱- رجاء انتظار است غایب را، و طلب است مقصود را

و چنین باشد عاصه را

۲- رطوبتی حی، این کلمه مندری و نایبانی است
و آنکه در راه مهربانی (از ا) پویا باشد
و آنکه در برخورد (در یافت او) غرق گردد
و آنکه باران احسان بر روی فروزند
(وی از آنچه از سولات خود دریا پرسید، بیشتر سؤالی بود
و از آنچه خداوند شنیده است، بر او بیستگرا در مورد جیانش پرسید)
پس رجاستی است و بندش
و در طریق فقرت، عملی (در تقصاتی است
و در بندگی، بازرگانی است

۳- می فرماید: «و جز خدای، عبودتی من خواهم»
(از اخیر رسیده در باره جانش)

۴- رجای خدای کمال شکی بجز در دست خداوند است
۵- رسی فرماید: «پس من در دست خود نمی گذارم»

۶- در دستور اخیر یاد کرده: از روی تسلیم و در سجده
تسلیف من شود: «و فی طریق فقرت، عملی»
شود: «و در حقیقت فقرت، عملی»

ارشاد پیر طریقت:

چون نویسدی در نماز، دعا، خیر، شکر است
و امید مشرکین، حقیقت، بیستگرا است
و مالک این دنیا، بر من، «و فی فقرت، عملی» است
ج ۲ ص ۲۵ - تفسیر انوار

خبر پس از آنکه
و امید ما در
ما در این دیدار
باید در حاجت است

نه به بهشت گزار
همگان بر زندگانی عاشقند
و برک بریشان دشوار
عارف به برگ محتاج است
و بر امید یار
گوش، به لذت سماع برخوردار
لب، حق مهر را وام گزار
دیده، آراسته روز دیدار
جان، از شراب وجود سستی بی خمار!

(ج ۳-ص ۳۲، تفسیر الاعراف)

دوست دارد، و بی منت عطا دهد، و بی وسیلت گرامی گرداند، هر گاه نیاز به او برسد،
توانگرش گرداند، هر گاه نیاز به او نشد، عزیزترش دارد، اگر ما آنها بنده گناه کنیم،
هگوید: بخدایا تو به! خدا! او را بدیور فتنه.

از کتاب صد میدان:

میدان جهل و غیبت است. از میدان طلب میدان رغبت زاید.

قوله تعالی: و ب- عو لنا رغیبا و رهیا.

رغبت خریداری است رغبت در هیت در وقت ایمانند نه در آن بود، آیه بیت

قدم نتوان رفت، و دوستی سران.

و جمله: راغبان همه سردند.

یکی: راغبست درین جهان، در ابتلاء غرق.

دیگر: راغبست در آن جهان، در اجتهاد غرق.

سوم: راغبست در حق، در افتقار غرق.

اما طلب ثواب.

آن طلب بی منت است - و شفاعت - و خوشنودی.

و این طلب بجا در آن است.

اما طلب حق تعالی:

داری عظیم است - و آن ترک دنیا و آخرت است، خلق آنرا بگزاف و مستی می نگردند.

همه چیز را پیش جویند و پس - ایضا - و حق تعالی را پیش بمانند، پس جویند.

آبان طالبان حق عزیزند - فانهم! و الله اعلم.

و تخیم رغبت در دنیا به چیز است.

درازی است - و آندهی علم - و سردگی دل.

و تخیم رغبت در آخرت به چیز است.

نوتاقی است - و نور علم - و زندگی دل.

و تخیم رغبت در حق به چیز است.

قبول کردن ثناء از لای .
دفعه شکستن کلام دل .
و حرمت سرنگاه داشتن .



بیدان چهل و ششم مواصحت است . از بیدان رغبت بیدان مواصحت زیادتر .
قوله تعالی «واسجدوا تقرب»
مواصحت مه چیز است :

مواصحت عذر ، باید تیرفتگی ری
و مواصحت جید ، و از صلت ، یا ری
و مواصحت دوستداری ، و از صلت ، یا ری
۱ - نشان مواصحت عذر :

ظاهر اشتن بر ثبات در فعلیت

بر آرش در خوی

و خوی در دل

۲ - و نشان مواصحت جید :

توفیق ظاهر گشمن بر ثبات بر آرش

و قبول دنیا

و استجابات در ثبات

۳ - و نشان مواصحت دوستداری و از صلت ، یا ری :

ظاهر اشتن بر ثبات بر آرش

و نزلگی نعمت

و نشان مواصحت



بیدان چهل و هفتم ، در دوست است . از بیدان مواصحت زیادتر است .

قوله تعالی . حافظه الهی «صالحه الصلوة»

و حافظت ، در راه است این در راه ، در راه اولی است در راه

در راه است در راه

سداوست تن بر ورد
و سداوست زبان بر ذکر
وسداوست سر بر ضبط.

۱- وسداومان تن بر ورد مه اند :

عابدست پر امید ، و بیداری باوی همراه
وزاهد ست بر بیم و نیازمندی باوی همراه .
وعارفست بر مهر ، و خجالت باوی همراه .

۲- وسداومان بر ذکر مه اند :

عذر گوی ، سلا لت باوی همراه .
وحاجت خواه ، اضطرار باوی همراه
و سناجات گوی ، لذت باوی همراه .

۳- سداومان سر بر ضبط مه اند :

دستفکر ست ، واعتماد باوی همراه
و سزاگراست اخلاص باوی همراه
و ناظر ست ، افتقار باوی همراه .

*

سیدان چهل و هشتم خطر است . از سیدان سداوست میدانان خطرت زاید .
و خطرت دل را چنانست ، که نفس تن را
و احضت چشم را خطرت سه است :

خطرت بد غفل

و خطرت بد بخت

و خطرت بد صفوت .

۱- اما خطرت غفلت را ، در آن مه سجن است :

وقت را زبان

و دل را بوشش

وشیطان را طمع .

۲ - اما خطرت یقظت را ، در آن سہ برکت است :

خوارا نقصان

ودشمن را درد

ووفت را بخت .

۳ - اما خطرت صفوت را ، در آن سہ تجفہ است :

مشغول شدن عدم

و پیوستن با حقیقت

و نکر بستن بحق .

و آنان کہ بیرون این خطر باند ، همه در خطرند !

ارشاد پیر طاریقت :

اورا بد طلب نیا بند

اما طالب یابد

و ناس نیابد ، طلب نکند .

عرجہ بطلب یافتنی بود ، فرو ما به است

یافت حق ، رهش را پیس از طلب

اما طلب اورا نشینن بایه است

عارف طلب از یافتن یافت ، نه یافتن از طلب

چنانکہ بتبع ، طاعت از اخلاص یافت ، نه اخلاص از طاعت

و سبب از سعی یافت ، نه سعی از سبب .

خبر از پیر طاریقت

مناجات

اللہم

چه یاد کنم ، کہ خود همه یاد .

من خرمین نشان خود فر اباد نامم

بانه کردن نسبت است، و فرسوش نکردن زندگانی
زندگانی و رانی دو تویی است و نسبت چنانکه دانی
الهی

یک چند، بد نسبت یاد تو روزیدم

یا زیت چندی، بیاد خود ترا نازیدم

دیدم بر تو آمده با نظاره پردازیدم

اکنون نه یاد بشناختم، خاکسویی نازیدم

چون من نسبت ده این مرثیت راستیدم؟

فریاد از پادشاهی اندازد

و دیدار بهنگام

وز آشنایی پشان

و دوستی به بیفام

اج و نس و سا نسیران عمران

۴

شرح باب ۲۱

رعایت

اشاره به داخل این کتاب

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

باب ۲۱ نیز شریف است

ترجمه آیه:

انما یحیی الله من یشاء

همان است که می خواهد زنده کند و می خواهد که مرده را زنده کند

کتاب مذکور در این باب در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

در این کتاب در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره

در این کتاب در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره

قابل ذکر است

از کتاب صد میدان:

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

در بیان درجه شرف و سقوط و انحراف و غیره در این کتاب مذکور است

- ۱- رعایت نمود آنست که:
ببین را با نهن بدل نکندی.
واللهاء را در وسواس نیاسیزی.
و فرست از تمیز جدا کنی.
- ۲- رعایت وقت آنست که:
از علایق ننگ داری.
و خویش را از اسباب دریغ داری.
و در نفسی بحق بندگی.
- ۳- رعایت سر آنست که:
ده خویشتم را بدست امانی ندی.
و در زرق خویش میانجی نه پیچی.
و از حق طرفه العینی، خود باز نیایی.

شرح باب ۲۲

مراقبت

مراجعة به داخل کتاب :

در درجه سوم سخن از نماز می آید. مراقبت سرآمد نماز است.

ترجمه آیه :

آیه ۱ - سوره قیامت - نوره .

لا یزقیون فی سفین ایمان. در مورد شرح سفین و نه از نماز می آید و نماز

دیده پیمانی نه نهادند ایشان همان کتابند .

از کتاب صد میدان :

میدان سنجاه و سیم مراقبت است. از میدان علم است و همان مراقبت است.

قول خدا تعالی « لا یزقیون »

مراقبت بگویند. در آن سه چیز است :

مراقبت خدایت

و مراقبت وقت

و مراقبت سر .

۱ - مراقبت خدایت که سه چیز است : وقت و سر و

مراقبت خدایت

و مراقبت سر .

و مراقبت وقت .

-۳۱۸-

- ۳- و مراقبت وقت بسنه چیز توان یافت:
- به فناء شهوات و صفای خیرات و غلبه بر...
- ۲- و مراقبت مر به سه حصه: توان یافت:
- به که شدن از کیت...
- ورها نشستن از خود.
- و در نشستن از ان...

۴

سخن عزل را، در ذکر حق نیامیزی!
و در غیب دل، سولی را یاد نکنی!
و ده وی خود را خوانی، وی را خود باشی.
۳- اما احترام سر را مه نشانست.
اگر می ترسی سهرنبری!
و اگر امید داری، خود حق نبینی!
۴- اگر کسی را خوبی کنی، تعظیم نگاه داری!

شرح باب ۲۴

اخلاص

اشاره ۰ بداخل این کتاب

در اخیر باب از آزاد شدن از بند رسم شد در سوره است. آخر باب ۲۴ در سوره

ترجمه آیت:

آیه سوره ۹۳ (زمر) چهاره بیست و سه .

الایة اللدین الخالص . یعنی پاکیزه که خدا راست دین است و خالص . از بند
ترسیدن . و با او در یکدستی به عیبت بودن (و استغنا که هر دو از حدی پاکیزه خدا است
گرفتند . میگویند . آنها را نمی درستییم . مگر برای آنکه در آن خدای پاکیزه شریعت است .
خداوند . میان آنان داور می کند . و خداوند هرگز شروع از نام . پس پاکیزه و پاک
راه نمائی نمیکند .

بیان عرفانی:

الایة اللدین الخالص . سزاوار خداوند . بر سزاوار است . حق و صاف است . است
است نبی زما . و او نیز خالص و صاف در دل پاکیزه و پاکیزه . پاکیزه
بمعنی گوید . از جبرئیل برسیادم . اخلاص . است پاکیزه و پاکیزه . پاکیزه
اخلاص را می است که بین آنرا در دل پاکیزه و پاکیزه . پاکیزه
گوهر . از خزینه اسرار خود بیرون آورده . و در سوادای دل خود پاکیزه و پاکیزه
نوازم . این اخلاص . نتیجه دینی و الهی است . در راه پاکیزه و پاکیزه
دارند . از میان دل پاکیزه . دینی حق پاکیزه . پاکیزه . پاکیزه . پاکیزه .

ورعایت سنت در کار حق .
و یافت حلاوت بر خدمت حق .
قوله تعالی : « وما امر و الا لیعبدوا اللہ سخیلین له الدین »
۳- و اخلاص معرفت راسه گواہست :

بہمی از گناہ بازدارنده .
و امید بر طاعت دارنده .
و سہری حکم را گوارنده .
قوله تعالی : « انا اخلصناہم بخاصۃ »

مناجات :

تا سوختنی را آسوختم
و آسوخته را جملہ بسوختم
اندوخته را برانداختم
و انداختہ را ببندوختم
نیست را بفروختم
تا هست را ببفروختم .

*

تا بیگانگی بشناختم
در آرزوی شادی بگداختم .
کسی باشد کہ گویم پیمانہ ببنداختم
و از علاق و اپرداختم
و بود خویش جملہ در باختم

کی باشد کین قفس بپردازم ؟ در باغ الہی آتیان سازم ؟
ج ۳ - ص ۳۳۷ تفسیر سورہ یونس

الہی !

*

اگر از دنیا مرا نصیبی است
بہ بیگانگان دادم و اگر از عقبی سرادخیرہ بی است بہ مؤمنان دادم
در دنیا مرا یاد تو بس . و در عقبی مرا دیدار تو بس !

(ج ۲ - ص ۳۱۹ در تفسیر آل عمران)

شرح باب ۲۵

تہذیب

اشارہ بہ داخل این کتاب

در آغاز از ریاضت ذکر شده است. باب ۹ دیدہ شود .
در درجہ سوم تہذیب «قصہ» آمدہ است. باب ۱۴ دیدہ شود .

ترجمہ آیت :

(آیہ ۶-۷ سورہ ۶ انعام ، سیپارہ ہفتم.)

پس چون شب برآمد (و ابراہیم خدای خویش را از بالا می جست) ، ستارہ ای دید، گفت : این خدای من است و ہمینکہ غروب کرد و نشیب گرفت گفت : من نشیب گرفتگان وزیرینیان را دوست ندارم !

از کتاب صدمیدان :

سیدان دہم تہذیب است. از سیدان ریاضت سیدان تہذیب زاید.
قوله تعالیٰ. «قوا انفسکم واعلیکم نارا»

حیات تہذیب، سہ چیز است : سنت و صحبت و خلوت.

وتہذیب سہ چیز است :

نفس را - و خوی را - و دل را .

۱- تہذیب نفس سہ چیز است

از شکایت بمدح گردانیدن

واز گزاف بہ ہشیاری آوردن

واز غفلت به بیداری آوردن.

۲- تہذیب خوی را سه چیز است :

از ضجرت بصبر آیی

واز بخل ببذل آیی

واز سکافات به عفو آیی .

۳- وتہذیب دل سه چیز است :

از ہلاک اسن بحیات ترس آمدن

واز شومی نوسیدی، به برکت اسید آمدن .

واز محنت پراگندگی دل، به آزادی دل آمدن.

شرح باب ۲۶

استقامت

اشاره به دینِ خَل کتاب

در آغاز، در باره عین تفرید: باب ۱۸ دیده شود.

ترجمه آیت:

ایه ۶ - سوره ۱۴۱ (مجله) میباید بیست و چهارم

بگو (ای محمد) من نیستم مگر مردی مانند شما، به من وحی فرستاده میشود، که خدا ای شما خدای است یکتا، پس به توحید او گردید، و بران پائید و از آموزش بخواهید، ای و ای بر مشرکان و انبیا زگران!

از کتاب صد میدان

سید ان بیست و هشتم استقامت است. از میدان ان عزم میدان استقامت زاید.

قوله تعالی «فاستقم كما امرت»

۱ استقامت هموار بودن است، بی تلون، و آن سه قسم است:

استقامت افعال، و استقامت اخلاق، و استقامت انفس

۱ (الف) استقامت افعال: قریان راست، و اگر نه سرائیا نند.

۲ (الف) و استقامت اخلاق: مو قنان راست، و اگر نه سحر فاند.

۳ (الف) و استقامت انفس: عارفان راست، و اگر نه مدعیانند.

۱ - استقامت افعال راسه گوا هست:

ظاهروی به موافقت

و باطن وی به مخالفت

و سزد بر خود به ملامت.

۲- واستقامت اخلاق راسه نشانست :

اگر جفا گویند، عذر گوئی

و اگر ایذاء نمایند شکر دهی

و اگر بیمار شوند، بعمیادت روی.

۳- واستقامت انفس را سه گواه است :

به نفس بیگوشی، تا باقیمت گردی.

و عمر یک نفس دانی، تا آزاد باشی

و بر نفس متفحص باشی، تا... بگردی

و بدانکه:

عمر هر نفس که گذشت، یا خصم است یا شفیع.

در هر نفس، الله را بر بنده منت است.

و بنده را بر ابرآن جنایت است.

نفس بد بخت، دود چراغ کشته است، در خانه تنگ بی در

و نفس نیک بخت چشمه روشن است، در بوستان آراسته با بر.

شرح باب ۲۷

توکل

ترجمہ آیه :

آیه ۲۳ - سورہ ۵ - سائدہ - پارہ ششم .

وعلی اللہ فتوکلوا ، ان کنتم مؤمنین . گوئید نگرانان خدای ترس ، کہ خداوند بآنها ، نیکوئی کرده بود ، گفتند : شما داخل (آن زمین مقدس) شوید ، کہ پیروز خواهید بود ، وبہ خداوند توکل کنید ، اگر ایمان دارید .

از کشف الاسرار :

عارف بزرگوار ، ابوعلی دقاق گوید :

توکل راسہ رتبت است : اول : توکل مطلق . دوم : تسلیم . سوم : تفویض .
توکل بدایتست ، و تسلیم و ساطت است ، و تفویض نہایت .

توکل صفت ہمہ پیغمبران است ، بطور عموم ، و تسلیم صفت خاص ابراہیم است ، و تفویض صفت خاص ایخاص مصطفی است .

صاحب توکل گوش بر وعدہ حق دارد ، صاحب تسلیم باعام حق آرام دارد ، و صاحب تفویض بحکم خداوند رضا دعد .

آنکہ باتوکل است ، طالب عطا ، آنکہ با تسلیم است ، منتظر لقاء ، و آنکہ با تفویض است ، در مجمع روح وریحان ، آمودہ رضا است .

سهل تستری (عارف بزرگوار) گفت :

توکل حال رسول خدا و کسب سنت او است . هر که بر کسب طعن کرد ،
برسنت طعن کرده ، و هر که برسنت طعن کرد ، بر توکل طعن کرده ، و هر که بر
توکل طعن کند ، بر ایمان طعن کرده است .

پیغمبر فرمود : «توانا ترین کسی است که بخدا توکل کند ، سعادت مند تر
کسی است که تقوی (پرهیزگاری) پیشه کند ، و غنی ترین کسی است که روزی
خدائی را استوار تر از دارائی خود بداند .»

از کتاب صد میدان :

میدان بیست و یکم توکل است . از میدان بصیرت میدان توکل زاید .
قوله تعالی «وعالی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» «فعلیه توکلوا ، ان کنتم
مسلمین» .

توکل قنطره یقین است ، و عماد ایمان ، و محل اخلاص .
و توکل بر سه درجه است :

یکی . به تجربه و دیگر . به ضرورت . سیم . به حقیقت .

۱- به تجربه آنست که : میگویند و میسازد و آن حال مکتسبان است .

۲- ضرورت آنست که : بداند درست که بدست دستی خیری نیست .
و حیات کردن سود نیست .

و در سبب بر نیست ، و بیمار است و این حال منظر آن است .

۳- حقیقت آنست که : بداند که عطا و منع بحکمت است .

و افساء مهربان ، و بی غفلت است .

و رهی راهیوسته زوی حیرت است و بیاماید .

این حال راضیان است

»

میدان بیست و دوم اجاء است : از میدان توکل - میدان اجاء زاید .

قوله تعالی «وظنوا ، ان لا ملجأ من الله ، الا الیه» .

لجاء باز پناہید نیست، بیک جا و آن نہ رکنت :

لجاء زبانست ولجاء دل ولجاء جان .

۱- لجاء زبان اعتذارست .

۲- ولجاء دل افتقارست .

۳- ولجاء جان اضطرارست معنی اضطرار اشتیاق است .

توکل کار بوی سپرد نیست، ولجاء خود را بوی سپرد نیست .

توکل ازوی بیوسیدن (نترسیدن) ولجاء و یرایوسیدن .

متوکل به عطاء آرام گیرد ،

و خداوند اجاء بوی آرام گیرد .

و در راه لجاء حجاب نیست، و سود آنرا حساب نیست .

هر کجا لجاء نیست، حقیقت اورا مایه نیست .

ولجاء پیرایه درستکارانست : و حلقه در حق، بدست جو یندگانست .

از کتاب علل المقامات :

باب التوکل

۱- و اما التوکل ، فانه للعوام

وهو کانتک الامر، الی مولاک

والتجاؤک الی علمه ورافته

لهدیره لک و یکفیک .

۲- و هذافی طریق الخاص

عمی عن الکفاية

لان الله تعالی لم یتروک امرأ مهملاً

الامکفیا علی قدر

وان اختلف فی العقول

وتشوش الاعین

او اضطرب فی المعهود

او تراجع فی التجارات .

۳- و نحو «الاول» «المدير» و «التدبير» اقول :

(آیه ۳ ، سوره حاشیہ پاره ۱)

۱- آیه ۳ سوره سجدہ پاره ۱

ترجمہ :

۱- تو دل عامہ را با نیت

و آن واگذاشتن امر است به سوادیت

و اتجاری تو، به علم او و رانیت او

مانند پیر آنرا برای گفتن و فرائض و امور

۲- و آن در طریق خود ص

ایضا، موش است بر آنچه خود را در

زیرا که خداوند تعالی چیزی را بهمین

درجه این با عقل او مخالف

و بر چشمت خاستنویس افکار

باسبب اضطراب خود را چه در

باسبب جذب نمودن در شیخ

۳- و می فرماید، اول است اول

(از اخباری که در باره او

۴- که در حدیثی که در باره او

و حدیثی از تدبیر و علم او

و نسبت برداشتن او از

داند

و این بردن برینکه تدبیر است و

داند و نشانها، زبوی علم او است

۵- (می فرماید) : «و اعلم فی

شرح باب ۲۸

تفویض

اشاره به داخل این کتاب

درجه دوم: درباره مکر، باب ۱۲ دیده شود.

درجه سوم: درباره قبض و بسط، باب های ۸۵ و ۸۶ دیده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۳۳-سوره غافر- سپاره بیست و چهارم

و افوض امری الی الله، آری آنچه من به شما می گویم، هنگامی یاد خواهید کرد،

و من کار خود را به خدای بگانه و امیدوارم، که او به بندگانش و اگاه است.

بیان عرفانی آیه

مقام مؤمن آل فرعون این است، که کار خود را به خداوند و اگذار کند،

و معنی تفویض کار به خداوند در سه چیز است:

در دین، در قسمت، در حساب خلق.

۱- تفویض در دین- آنست که با ساخت خدایا، بیزی، و چنانکه او مت بسازی.

۲- تفویض در قسمت- آنست که بپیمانه دعا، با حکم و فرمان او معارضه نکنی.

۳- و تفویض در حساب خلق، آنست که اگر از آنان بدی بی بینی، آنرا شقاوت

نشمری - و بترسی .

اگر ایشانرا بر نیکی دهی - آنرا سعادت شمری - و امیدوار شوی .

از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و نهم تفویض است. از میدان ایشار میدان، تفویض زاید.

قوله تعالی «و افوض امری الی الله ان الله بعیر بالعباد».

تفویض، کار بخداوند باز گذاشتن است.

و آن سه چیز است:

۱- در دین.

۲- در قسم.

۳- در حساب.

۱- تفویض در دین آنست که:

تکلیف خود - در آنچه وی ساخت - نیاسیزی

و هر چه وی بر خصمت فرو نهاد، در آن نیاویزی.

و چنانکه آن میگردد - با آن میسازی!

۲- و تفویض در قسم آنست که:

به محنت احتیال، عقل خود را عذاب نکنی.

در بیهانه دعا، با حکم معارضه نکنی.

و بد استقصاء طلب، یقین خود بتهم نکنی.

۳- تفویض در حساب خلق سه چیز است:

اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی، آنرا شقاوت نشمیری و بترسی.

و اگر بر طاعت بینی - آنرا معادت شمیری، و امید داری.

و بظاهر محتمل ایشانرا نداری، و تصدیق ایشانرا مطالبت نکنی!



میدان شصت و هفتم فتوح است. از میدان تفویض میدان فتوح زاید.

قوله تعالی «ما یفتح الله للمناس من رحمة فلا یسک لها».

فتوح نامیست، آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید.

و آن سه قسم است:

۱- یک قسم از آن، با ارادت رزق و عیش است.

و آزر اسه شرطست:

نامطلوب .

و نامکتسب .

و نامنتظر .

۲- دیگر آن علم نادانی است :

فا آسوخته ، با شریعت موافق .

و ناشنیده . بادل آشنا .

و ناآزموده ، در حکمت پسنانیده .

۳- میهن نشانهای شیعی

از بشارت خواب های نیکو .

و دعاه نمکان .

و قبول دلها .

شرح باب ۲۹

ثقه

ترجمہ آیت :

آید ۸ سورہ ۲۸ (قصص) سیمارہ بیستم .
بہ مادر موسیٰ رسانیدیم، کہ: اورا شیرگدہ، ودرگاہ بر جان او سی ترسی، اورا
در رود نیل بیفکن، و نترس، و دل تنگ مباش، ما اورا بہ تو برسی گردانیم، واورا یکی
از بیغمبران کنیم !

از کتاب صد میدان :

میدان شصت و چہارم ثقت است. از میدان حیاء میدان ثقت زاید .

قوله تعالیٰ: «فہو رب السماء والارض ، انه الحق»

ثقت بستن گذاشتن است، و استواری امید .

وآن از سہ چیز خمزد :

از صدق تصدیق .

و از حسن ظن .

و از صفاء نظر .

۱ - از صدق تصدیق ، سہ چیز زاید :

خوف سوزندہ .

و رجاء انگیزنده .

و انس نوا زنده .

۲ - و از حسن ظن سه چیز زاید :

خرمندی به اندک .

و شکیبائی در نار .

و همداستانی بمرگ .

۳ - و از صفای نظرسه چیز زاید :

فتوح لفظی .

و اشارات غیبی .

و حکمت الدنئی .

شرح باب ۳۰

تسلیم

رجوع به داخل این کتاب :

درجه اول: در باره رهسپاری بسوی احوال، باب شانزدهم ۲۰۹۲ - دیره سوره .
درجه دوم: در باره تسلیم کردن رسم به حقیقت، باب ۲۰ - دیره شود .

ترجمه آیه :

آیه ۱۰ - سوره - نسا - جزء پنجم .

فلا وربك ... نه بخدای و سوگند: اینان بجهنمت آرویده اند تا آنکه روز
حکم کنند، در نجه سزائشان اختلاف است، پس ازان، در دنیهای خویش،
خرج و تمکمی و ستمی، ازان حکمی نه او بریدی، نه بینند، و در باطن انرا آردن نهند.

از کشف الاسرار :

سوره حج آیه ۳ و ۴، باره ۱۰۰ .

و برای حرمت ساختن راه، قربانی را، ایاد کنند، نام خدای را بر آنچه روزی

نماند است ایشان را، از ذبح (جانوران و حار یایان) پس معبود شما معبود یگانه است.

پس (خو یستن را با و تسلیم کنید، و سزده بده فروتنان نرمخوی را، آنا نکه چون

یاد کرده شود نام خدای، می آرز (ترسان)، دلیهای شان، و شکیبایان را، بر آنچه

برسد برایشان، و آنان را کہ بر پامیدارند، نماز را و امانرا کہ، از آنچه داده ایم
ایشان را، نفقه میکنند .

از کتاب صد میدان:

میدان هفتادونهم، تسلیم است. از میدان ولایت، میدان تسلیم زاید .
قوله تعالی، «وسلموا تسلیمًا» .

تسلیم، خویشتن بحق سپردنست، خرچه میان بند است، با مولی .
تعالی از اعتقاد، و ارخدمت، و از معاملات، و از حقیقت بنا بر تسلیم است .
و این سه قسم است :

یکی - تسلیم توحید است .

و دیگر - تسلیم اقباسست .

سیم - تسلیم تعظیم است .

۱ - تسلیم توحید، سه چیز است :

خدای را نادیده بنماختن .

و نادر یافته را نپذیرفتن .

و بی معاونت چیزی پرستیدن .

۲ - و تسلیم اقباس سه چیز است :

بر و تیس وی اعمه کردن .

و نفس نیکو حاکم نپذیرفتن .

و نوشتن در حق نفس بگذاشتن .

۳ - و تسلیم تعظیم سه چیز است :

معن خود را در هدایت وی بنماختن .

و چهره خود در معاونت وی کم دیدن .

و نشان خود در فضل وی کم دیدن .

۴

میدان شصتادم اسلیم است. از میدان تسلیم و امان اقباسست.

قوله تعالى «وامرنا انزلنا السلام لرب العالمين»

استسلام، حقیقت اسلام است، و آن سه درجه است :

اول - از شرک برستن .

ودیگر: از خلاف برستن .

سیم: از خود برستن .

۱ - شرک سه است :

شرک بزرگ خود معروفت .

و شرک میانی سک است .

و شرک کتھین ریا است .

خردله ازین سه شرک برست، از سه دار عظیم برست .

۲ - و خلاف سه است :

۴

بدعت در دین .

و سخط بر حکم .

و شکستن عهده .

۳ - ورستن از خود سه چیز است :

رستن از بسند خویش .

و احتیال خویش .

و تحکم خویش .

ارشاد پیر طاریقت :

خرکه از در تصدیق و تسلیم درآید

وی را از سه سربت یکی دهنند :

۱ - یا سربتی دهند از معرفت

تادل وی به حق زنده گردد .

۲ - یا زهری دهند ، که نفس اماره - در زیر قهر او کشته گردد !

۳ - یا شرابی دهند کہ جان از وجود اوست و سرگشته شود.

از ہنجا۔ یافت حقیقت۔ و انس صحت آغا ز کند

لذت خدمت و حالات طاعت بیابد

به مرور معرفت دریوندد

بروح سناجات رسد

پس در شغلی افتد، کہ از آن عبارت نتوان

تا آنگاہ کہ۔ همه زندگانی۔ شود در آن!

ج ۳ - ص ۳۳ تفسیر الانعام

شرح باب ۳۱

صبر

اشاره به داخل این کتاب:

درجه نخستین: درباره حیات- باب ۳۴ دیده شود.

ترجمه آیت:

(آیه ۱۲۷- سوره ۱۶ (نحل) سیپاره چهاردهم)

واصبر و ماصبرك الابالله ولا تحزن

و(ای محمد) شکیبائی پیشه کن- و نتوانی صبر کرد- مگر به یاری خدای ،
و برایشان اندوه نخور (اگر به حق راه نمی یابند) و دل تنگ مشو- و در تنگی مباش
از آنچه آنان بدی و مکر میکنند.

ترجمه آیه دیگر:

آیه ۲۰۰ سوره ۳ (آل عمران) سیپاره چهارم.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا- و صابروا- و رابطوا- و اتقوا الله- لعلکم تفلحون.
ای کسانی که گرویدید- شکیبایی کنید (در راه انجام احکام شرع) و شکیبائی
کنید (در راه جهاد و جنگ با مشرکان) و اسبهای لشکر سواره مسلمانان را آماده
در سرحد ها نگاه دارید- تا آزار کافران را بازدارید- و از خشم خداوند بپرهیزید- و
تقوی پیشه کنید، تا جاوید پیروز و مستگاران آید.

بیان عرفانی آیه:

یا ایها الذین امنوا اصبروا... آیه.

یکی خطاب به نفس امت

دیگری خطاب بدل

وسوسی خطاب به جان است

نفس را می گوید: بر طاعت و خدمت صبر کن

دل را می گوید: بر بلا و سختی شکمپاش

وسوسی را گوید: با سوز شوق و درد بساز و رابطه با استوار کن.

نقشه اند:

صبر عابدان در مقام خدمت براسپد ثواب است

صبر عارفان در مقام حرمت بر آرزوی وصال است

صبر دوست داران و عاشقان در حال خدمت در وقت بچسب است که دهنه در

نظاره نگران و دل در دیده خیران و جان از دست نبرد فغان است.

پیر طریقت گفت:

خدایا! ممکن در فراق میسوزند

دوستدار در دیدار

چون دوست دهنه و زلفت

دوستدار را با شکیبانی چه آزار

از کتاب صد میدان:

میدان هفتم صبر است. از میدان قیوم میدان خیر و نیک

توبه تعالی: «و ان تصبروا لعلکم

و صبرنا لعلکم انتم»

یکی بر بلا «اصبروا» آنست

و دیگر از معصومیت «ومصابوا» آنست

صبر بر طاعت «ورابطوا» آنست

۱- صبر بر بلا- بادوست داری توان- واز آن سه چیز زاید:

یکتائی دل

و عام باریک

و نور فراسته

۲- و صبر از معصیت- بترس توان- واز آن سه چیز زاید:

الهام دلها

و قبول دعا

و نور عصمت

و صبر بر طاعت- باسید توان- واز آن سه چیز زاید:

بازداشت بلاها

و روزی نا پوشیده

و آراییدن بانیکان.

۴

*

میدان هشتم جهادست- از میدان صبر میدان جهاد زاید.

و جهاد- باز کوشید تست بانفس- و باد یو- و باد شمن.

قوله تعالی « وجاهدوا فی الله حق جهاده »

و جهاد راسه رکنست:

باد شمن به تیغ- و بانفس به قهر- و باد یو بصبر.

۱- سجا هدان به تیغ مه اند:

کوشنده ساجور

و خسته مغفور

و کشته شهید.

۲- و سجا هدان بانفس مه اند:

یکی میکوشد اواز ابرارست.

و یکی می یابد اواز اوتادست.

وسیم باز رسته، اواز ابدالست.

۳- وسجاهدان بادیوسه اشد :

یکی بعلم مشغول، اواز مقر بانست

ویکی بعبادت مشغول، اواز صدیقانست

ویکی بزهد مشغول، اواز اولیاء است

از کتاب علل المقامات :

باب الصبر

۱- و اما الصبر، فهو من الشکوی، علی سرارة البیزی .

و عقد اللسان * عن الحکایة * عن کشف الاذنی .

و نوحین النفس علی المکروه .

۲- و هذا فی صریف الخصاص حجاب . لانه سارمه .

فان اصل هذا، کتمان الشکوی .

و الحقیقة الخروج عن الشکوی .

فی التلذذ باختیار الموی .

و الذهاب به . عن کل حال وازد بمر او حلو .

۳- « لکیلا یا سویا علی ما فأتکم » .

۱- ایة ۳۰۰ ، سورة حمید ، ۳۰۰

ترجمہ :

۱- صبر، چوگری است از شکایت و سر بلخی (زادین) .

و بسین زمان * از حکایات * که حسین از جد سیرت است .

و هر غیر حسین از آنچه مکرره است .

۲- در صریف خصاص، این حجابی است، و سارمه به سیرت است .

از آنجا که این نعمت و شکایت است .

حکایت، و بیرون شدن از شکایت است .

و لذت چسبن، از بیرون اختیار پادشاه .

و برداشتن شکایت * از هر حالی که پادشاه * ترجیح برده .

۳- (میفرماید) : « از آنچه شمارا فوت می نمود ، نوسید نشوید » .
(و از اخیر رساله - د باره صبر) :

۴- صبر خاصگان ، ترساندن شانست د بهای شهن را ، از گمان بد بدی .
زیرا که خداوند تعالی را نباشد
قضا ئی عاری از رأفت .
و خارج از رحمت .

۵- (ونبی فرماید) : « تا غمگین را با صبر ، رحمت خود ، با برساند ایثار » .

ارشاد پیر طریقت :

چون شکیبائی در شریعت از بسندیدگی نشان است .
و نا شکیبائی در حقیقت عین فرمان است .
میان این و آن راهی را با توجه بر نشان است ؟

(ج ۲ - ص ۵۳ - تفسیر انصاری) .

شرح باب ۳۲

رضا

ترجمہ آیت :

۱ آیت ۲۸ - سورہ فجر ۱۸۹ (فجر) سپارہ میں آیت ۲۸
۲۸ - یا ایہذا الشمس المظلّمۃ . (و در برابر تو گمراہی و تاریکی
و دل پرینین ، ارجعی الی ربک راضیہ ، باز گرد بسوی حمدی خویش ، پس از تو
و در بار خود پسندیدہ ، و خداوند از تو پسندیدہ .
پس با بندگان من در ایامی ، و در پیشبخت من شوی ای ای نفس مطمئنہ .

بیان عرفانی :

خوش ، روزا کہ این نفس بشکند
و این نازد سیمہ را با خود
و این زاد و رسم جانان از راه ، بان ساداران
و این خاک پوستان در صورت انبیا ، چون سید
و جوہر ساد شدی ، چہرہ جمال پندار
و در سخن از دوست خدا شود .

❦

بزرگی را پرستید :

جانها سنگام نزع در این راه حق چون بود ؟

گفت : چون صید در دام او یخته و حیاد با دارد لاشیاء بر سر او رسیده .

گفتند : چون بد حق رسید چگونہ بود ؟

گفت : صید از فترک او یخته !

ای درویش اگر روزی صید داد وی شوی ، و لاشیاء را او بردی ، بد عزت

عزیز او سوگند ، کہ جز بر کمره عرش مجیدت نیندد ، آید فرمود شرکس سرا

دوست دارد ، کشته من دردد ، و آنکس کہ لاشیاء بر سر او اندای عزت خواہد داد .

از کتاب صد میدان :

میدان بیست و سیم رضاست . از میدان چاد ، میدان رضاء زاید .

فولہ تعالی : « و رضاء غنہ » .

رضاح و استودی و پسند آرد بیست و آن مه چیز است :

دین وی : چنانکہ وی نهد ، بدان راضی باشی .

رضاست و روزی : چنانکہ سرا و دیگران نهد ، بدان راضی باشی .

رضای مولای خویش : بجای خرجه جز از بیست راضی باشی !

۱ - پسندیدن دین وی : چنانکہ وی نهد ، از تکلف و بدعت و وسواس آزاد است .

۲ - و پسندیدن قسمت وی : از حیل و از حسد و از ضجرت آزاد است .

۳ - و پسندیدن به مولای خویش : از خرجه جز از وی ، از عواقب و عیال بقی ،

و از دشمنان آزاد است .

*

میدان بیست و چهارم موافقت است - از میدان رضا میدان موافقت زاید .

فولہ تعالی : « و موافقت ما انت قاض » .

موافقت : استقبول حکمت پسند شداد .

رضا پس از بیدار شدن حکیم است ، و موافقت پیش از بیدار شدن آن .

موافقت بسہ چیز است :

برخاستن اختیار بنده از میان .

- و درست بدیدن عنایت سولی .
- و بریدن مهر از تحکم خویش و از دوگیتی .
- ۱ - و نشان برخاستن اختیار بسه چیز است :
- یکی در بلا و عافیت یکسان بودن .
- و بعبط و منع برابر بودن .
- و به زندگانی و سرگسستگی بودن .
- ۲ - و نشان درست بدیدن عنایت سولی بسه چیز است :
- یکی - آنکه در دل وی شادی نهند ، که غمنا بشوید .
- و نوری بخشند ، که علا یق بسترد .
- و قربی دهند که تفرق ببرد .
- ۳ - نشان بریدن مهر از خود و از هر دو جهان ، بسه چیز است :
- یکی آنکه حاجت‌های وی با یکی افتد .
- و هیچ حجاب نماند در دل که ویرا بیوشاند .
- و امانی در دل وی راه نیابد .
- هر که در حکم بر بیم آرا سیده است ، صابر است .
- و هر که در حکم بر امید آرا سیده است ، راضی است .
- و هر که در حکم بر مهر آرا سیده است ، موافق است .

شرح باب ۳۳

شکر

اشاره به داخل کتاب

در اخیر باب ، سخن از تفرید آمده است. باب ۹۸ دیده شود .

۴

نظر شارحان :

در آغاز باب آمده است که خدا او نند تعالی ، اسلام و ایمان را در قرآن شکر

نا میده است .

قاشانی ، در شرح منازل السائرين آن آیات را می آورد که در آن کفران نعمت
مخالف شکران آمده است .

امازین الدین خافی به آیه ۱۳۳ سورۃ آل عمران (پارہ ۳) اشاره میکند .
«ومن یقلب علی عقبیہ ، فلن یضر اللہ شیئاً ، وسیجزی الشاکرین » . یعنی «هر کس
به رد و عقب خویش باز گردد ، هیچ زیانی خدای را فرماید ، و خدای ، شکر
کنندگان را مزد خواهد داد » . در تفسیر این آیه ، در کشف الاسرار آمده است که :

از کشف الاسرار

« یکی را دهن داد ، یکی را عقبی داد ، و یکی را مولی داد .

هر یک را سراد خود بداد !

مولی جویان را از هر دو جد اگر کرد ،

ایشان را شاگردان خواند ،
و گفت : ما جزای ایشان دهم
که جزای ایشان در اراده شان نیست
چه ایشان را اراده بی نیست
بلکه اراده ایشان فدای اراده حق است

ترجمه آیه :

(آیه ۱۳ - سوره سبأ - باره ۲۰)

و قلیل من عبادی الشکور . هر چه داود می خواست ، برای او می ساختند ،
از مخرابها و تمثالها و کاسه های حوض مانند ، و دیگهای نای برجای و لاجر انداز ،
ای کسان داود ! خدا را شکر کنید (کار کنید به آزادی) . و از بندگان ما
اندکی سپاس گزارند .

از عمل المقامات باب الشکر :

۱ - و اما الشکر فهو رفقة النعمة

والثناء على معطيها

و القيام بحقوقها

والاقرار بوجودها

وهو المعوام

لان معارضة طوله جوارك

۲ - وفي طريق الخاص

هو القيام بما فاء المعطي

والخبر من ربه المنه

والاستراحه من حق الجود

والظهور في معرض المقامات

والمحوظ الي قوة النفس

وهو عين اليقظة

لا تجصوها

آیه ۳۳ ، سوره ابراهیم ، باره ۱۳)

ترجمه :

۱- شکر ، نگرش بر نعمت است

و ثنای بخشا ینده آن

و پهای خامتن برای (ادای) حق آن

واقرار به وجود آن

و آن عامه را باشد .

زیرا پهنای حق را ، با تنگنای شکر تو در معارضه آرد ،

۲- در طریق خاصه

بازند است که گویا به مکافات عطا کننده پرد ازی

و گویا که از بندگی منت را دگر یز جوئی

و گویا که بخو اهی از ادای حق جوئی (حق تعالی) ، خود را کنار کنی

و در میدان مقاومت (با حق) ، پدیدار شوی

و بر قوت نفس بنگری

و در عین آن باقی بمانی

۳ (می فرماید) : «و نعمت خدای را نتوانید بشمارید»

(واز اخیر رساله در باره شکر) :

۴- شکر خاصگان ، شادمانی است به آنچه در یابند (وجد)

۵- (می فرماید) : «مژده بخشائید و شادمان باشید، از فروختن خود را با او» .

مناجات :

ای سزا وار ثنای خویش

ای شکر کننده عطای خویش

ای شیرین نماینده بلای خویش

رهی ، بذات خود ، از ثنای خود عاجز

و بعقل خود ، از شناخت منت تو عاجز
و بتوان خود ، از سزای تو عاجز !
کریم !

گرفتار آن دردم ، که تو دوائی آنی
بنده آن ثنا ام ، که تو سزایی آنی
من شر تو چه دانم ؟ تو دانی !
تو آنی نه خود گفتی
و چنانکه خود گفتی آنی !

(ج ۳ - ص ۱۰۶ تفسیر الاعراف

شرح باب ۴۴

حیاء

ترجمہ آریہ:

« ای بعلم بان اللہ بیری ؟! »

در سورۃ ۹۷، الفرقہ آریہ ۱۰۰ است، پارہ ۱۰، ص ۱۰۱، ایک ترجمہ آیات
ساقبل آن :

آری، آدمی، نافرمانی میں آگیا، چون خود را ہی نیاز بیند، همانا
باز گشت تو بسوی خداوند است آری، کسی آنرا، ابوجہل را کہ
باز ہی داشت بسے را (بعی پیامبر خدای را) کہ نماز ہی کرد ؟
چہ بین ؟ آیا این سرد ابوجہل) برآء راست است ؟ آیا امر بہ
پرخیز از ناصواب و بدی می نہند ؟ بیہی (ای محمد، کہ این سرد تکذیب
می کہد و از راستی برمی نرزد، « ای بعلم بان اللہ بیری ؟! » آیا او
نہی داند کہ خدا ہی بیند ؟

از کشف الاسرار:

بصفتی فرمود: «مر کہ سجده کرد، از کبر و غرور نشت بر در گاہ
حق، شرف متواضعان و فروتنان یافت، چون بندہ در سجود متواضع
شود، پاداش وی آنست کہ خداوند بہ او تقرب ارزانی دارد.»

شرح باب ۳۵

صدق

نظر شارحان:

در بند اخیر درجه سوم: اگر بده، جامه عاریت بر تن کند و پس بهترین اعمال او گناه شود.
زین الدین خافی شرح میدهد که مقصد از جامه عاریت بر تن، همان است که سائک صادق در عمل و حال خود، از ادا و رضای حق بر تلافی و اگر بده «صدق» را زاده، کوشش شخص خود پدید آورد و در تلافی بود.

ترجمه آیت:

۲۱ - سورة الاحقاف - آیه ۲۰ - ۲۱

فاذا اعزم الامر ۱۰۰۰ (مردم را فرمان برداری بکنند) و انما امر الله به
پس، چون کاری به کرد کار رسد، اگر با آن کار، استوار بود
برای آنها بهتر بود.

از کتاب صد میدان:

میدان تصدق و احکم صدق است، از میدان افساح هم، ان میسر بود
بوله تعالی: رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
صدق راستی است، و صدق، همه درجه است:
درجه ظاهر - و باطن - و غیب.

۱- اما آنچه ظاہر است ، سه چیز است :

در دین صلاحیت

و در خدمت سنت

و در معاملات حسنت

۲- و آنچه باطن است سه چیز است :

آنچه گویی کنی !

و آنچه نمایی داری !

و از آنچه کہ او از دمی باشی .

۳- و آنچه غیب است سه چیز است :

آنچه خواهی یا ہی -

آنچه نیوشی بهی -

و بنزدیک آنچه می شمیری باشی .

۴

شرح باب ۳۶

ایثار

نظر شارحان :

در آغاز درسین عربی آمده است : « الايثار » ، تخصص و انحصار
و الاثره تحسن طوعاً و تصح کرهً .
اگرچه شارحان ، چون عبد المعطی اسکندری ، شمس الدین شمسقری ، و
ابن القیم ابن جوزیه و بارزی هر کدام « اثره » بمعنائی داده اند
اما زین الدین خافی ، معنی کلمه « اثره » - استعداء یا کرمه « اثره »
می شناسد یعنی اثری از ایثار .

خواه سخواء طوعاً و کرهً ، در آغاز باب ۳۶ نیز آمده است
در جمله دوم درجه دوم : سخن از نیکوئی باز گشت ، فیه است
ترجمه « طیب العود » می باشد .

عبد المعطی اسکندری ، سخرا در کلمه عود ، معنوم بر خوب بود
یعنی اینکه سالك « از خوب خوب » باشد و نسبت از خوب
سرشت خوب و نیکوئی بیان کرده است ، اما اگر « طیب العود »
شود ، ترجمه « نیکوئی باز گشت » می شود ، یعنی ایثار و نیکوئی
در درجه سوم ، اینکه ایثار از روی خود خواهی و درجه اول
باب ۳۷ دیده شود .

ترجمه آیه :

(آیه و سوره (حشر) باره ۱۰)

کسانیکه برای اسلام را حاکم گرفتند ، بر سر و
ایمان انبیا از آمدن مهاجران در راه دادند ، هر کس از آنها

ہجرت کند ، دوست میدارند ، در حالیکه در دالشان هیچ گونه نیازی
به آنچه آنها دارند ، ندارند .

«و یؤثرون علی انفسهم ، و لو کان بهم خصاصه» و میهمان را بر خود
می گزینند ، هر چند که به خوراک نیازمندند . پس کسانی که ، نفس خود
را در کار مال دنیا باز داشتند ، آن کسان رستگارانند !

بیان عرفانی آیه :

کرو می که هرگز از حسد ، خاری به دامنشان نیاویخت و از
بیابان هوای نفس هرگز غباری برگوشه دیانت آنها نه نشست ، و از
پرتگاه هوس هرگز دودی به چشمان شان نرמיד . آنان پادشهان را اند
در لباس درویشان ، و فرشته صفتند بصورت آدمیان ، روندگان حقیقتند
در راه فنای خویش خراسان .

از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و پنجم ایشار است . ارسیدات ثمت میدان ایشارزاید .
قوله تعالی « و یؤثرون علی انفسهم ، و لو کان بهم خصاصه »
ایشار ، برگزیدن او لرست ، بر آنچه کمینه تر ، بر نیکوتر ، ایشار در سه چیزست :

۱- یکی ایشار از دینار بر خلق :

که ثنا از شغل به

ودعا از گنج .

و بهشت از بها برتر .

۲- دود یگر: ایشار عمر بردل :

که دل از زندگانی بهتر .

و فراغت از جوانی برتر .

و آشنایی از جان عزیزتر .

۳- سیم: ایشار از علایق بردین :

که دین در فراغت بیاساید .

و در خلوت نیالاید .

و در تفکر بیفزاید .

اندرز پیر طریقت :

در جستن بهشت ، جان کندن باید

دگریختن از دوزخ ، ریاضت کردن باید

در جستن دوست ، جان بذل کردن باید

(ج ۶ - ص ۳۳۳ تفسیر المؤمنون)

شرح باب ۳۷

خلق

بیان شارحان:

در آغاز آمده: الخلق ما یرجع الیه، المتکلف من نعمته «... شمار جان
باین سخن معانی داده اند:
زین الدین خافی دو معنی آنرا سی آورد، یکی اینکه سائلک، تا بجهت
سدا رج، صفاتی را حاصل کند که او را خالق گردد الخلق بدو سده لفظ
شود) و دیگر معنی اینکه خالق بوسیله فطری، ایا بدینا بخشید... و بآن
برگشت، و این معنی دوم را تمسائین نیز آورده است.

ترجمه آیه:

آیه ۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸ (قلم) بسیار است...
وانک اعلی خالق عظیم... با آن نعمتی که خدا او داد است
تو دیوانه نیستی، و ترا نزدی تا کلمات بدنی است...
و تو) بر ادب پیغام داد بخوبی سپاه، نگاه...

شرح باب ۳۸

تواضع

ملاحظات :

در بند دوم ، درجه نخستین اثر بصیرت ، در نجات سالک بیان شده است . باب پنجم دیده شود ، در درجه دوم و آن لا ترد ، عمی عدو و خدا ، چنان نیز می تواند ترجمه شود :

« وحق را (اگر همه) از دشمنت آید ، برد نکنی ! »

ترجمه آیه :

آید ۳۷ - سوره فرقان (سپاره نوزدهم

و عباد الرحمن

و بندگان خدا ، که ستوده اند ، آنان هستند که در روی زمین ، به کم آزاری میروند ، و چون نادان در روی ایشان سخنی گویند ، از سخن نادان بیزارند ، و با آنها ، به سیاست رفتار کنند ، یا برای تهیه آنها سلام گویند .

بیان عرفانی آیه :

خاصان بندگان خدا ، کسانی هستند ، که خار اختیار ، از قدم گاه خویش برکشند ، و سر نفس نصیب طلب به ، تواضع بیفکنند ، لاجرم به مقام عبودیت رسد ، بندگان او به حقیقت ، ایشانند ، که بیوسسته در گزار فرمایند ، از نصیب بانک ، و از اختیار دور ، و از خواست خود بیزار .

از کتاب صد میدان :

میدان سی و دوم تواضع است. از میدان فنر میدان تواضع زاید است.
قوله تعالی «و عباد الرحمن یمشون علی الارض هونا»
تواضع، فروایستاد نیست حق را، و آن سه چیز است:
حق را جل جلاله، و دین ویرا، و اولیاء ویرا.
استواضع دین ویرا، سه چیز است:
رای خود را برابر گفت وی با زندگی
و بر سر سول وی صلی اللہ علیہ وسلم، و استواضع کبریا،
و بردن من خویش حق ردنگی
- و تواضع اولیاء، سه چیز است:
قدر ایشانرا زیر قدر خویش دانستن
و از خویش ایشانرا اکرام نمائیدن
و از من بد خویش ایشانرا آزاد گردانیدن.
- استواضع حق را، جل جلاله، سه چیز است:
فرمان وی را خوار باشیدن
وزیر حکیم وی بفرموده باشیدن
و در یاد کردن وی حاضر باشیدن.

مفاجات:

در عشق بر من آید و همه در دل من
از وصل و محبت نامی در من است و در دل من

حجرت

شرح باب ۳۹

فتوت

ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۳-سورہ ۱۷ (کہف) سیپارہ پا نزد ہم
انہم فتیۃ، ما برتو (ای محمد)، خبر ایشا نرا براسنی ہی خوانیم : آنان
جوانی چند بودند، کہ بہ خداوند ایمان آوردہ بودند، و ما ہم ایشا نرا
راہ راستہ افزودیم .

بیان عرفانی آیہ:

شرف بزرگوار، و کرامت تمام، و نواخت ہی نهایتکہ خداوند،
بر اصحاب کہف نہاد، کہ شا نرا جوان سرد خواند چنانکہ ابراہیم خلیل
، و یوسف صدیق را ہم جوان سرد خواند .

از کتاب صدمیدان !:

میدان چہارم ، فتوتست : از میدان انابت - میدان فتوت زاید .

توانہ تعالیٰ « انہم فتیۃ آمنوا بر بہم »

فتوت چیست ؟ بہ جوان سردی و آزادگی زیستن .

و فتوت سه قسم است :

۱- قسمی با حق - و قسمی با خلق - و قسمی با خود .

۲- (الف) قسم حق چیست ؟

بتوانی خود در بندگی کوشیدن .

۳- (الف) و قسم خلق : آنست کہ ایشا نرا بہ عیبی کہ از خود دانی،

نیفگنی .

۳ - (الف) وقسم خود : آنست که تسویل نفس خویش و آرایش
وزینت وی نزد بیری .

۱ - وقسم حق را سه نشانست :

از جستن علم سلول نشوی .

و از یادوی نیاسائی .

وصحبت بانیکان پیوندی .

۲ - وقسم خلق را سه نشانست .

آنچه ازیشان ندانی صن بیری .

و آنچه ندانی بپوشانی .

و بدان مؤمنانرا شفیع باشی .

۳ - وقسم خود را سه نشانست :

به باز جستن عیب خویش مشغول باشی .

و عیب خویش بد داری .

و تنگ نعمت سر بر خود بینی

و از ترس نیاسائی !

مناجات

الهی

نصیب این بیچاره ازین آلاء و نعمه خود است

مبارکت بود آلاء این دردم براسحت درت است

بیچاره آنلاس آلاء ازین درت فرد است

خدا آلاء و خیر آلاء بدین درد زمانه ، در جوابه است

خداوند بزرگوار

شرح باب ۴۰

انبساط

رجوع در داخل این کتاب :

در سفر اخیر این باب، انبساط و بسط حق آمده است. باب چنانچه یاد شود .
ترجمه آیه :

آیه ۵۵، سوره الاعراف، سیارہ نهم

تھلکنا ہما : موسیٰ، از قوم خود، تعداد نفر برگزیدہ، برای وقتی کہ معین
کردہ بودیم، پس چون زلزہ و صبحہ جبرئیل ایشا نرا گرفت، و بردند،
موسیٰ گنت : خداوند ا، اگر ہی خواستی آنا نرا و مرا از بیش عذاب
س کردی اتا کفن و جای دفن یافوی، آیا باد، ہی چند تن از ما، مارا
عذاب ہی کنی؟ نیست اینها، مگر آزمائش تو، هر کس خواهی گمراه
ہی کنی (بر حسب استعداد) و هر کس بخوانی رعبی میکنی (بر حسب
شاہستگی) . خدا یا، تو و بی با، و مدبر امور ما کسی، پس ما را
بیمارز، و ما را ببخش، و تو بهترین بخشید گانی !

بیان عرفانی :

فرق است میان امت موسیٰ، و میان امت محمد : - امت موسیٰ برگزیدہ
خود اوست، و امت محمد، برگزیدہ خداست کہ فرمود «و لقد اخترنا عم»
برگزیدہ، موسیٰ، دیدار آشکار خدا را خواست، و برگزیدہ محمد،
با سیما ی گشادہ، خدای خویشمن را ہی نگرند، و مشا عدہ میکند . آری
خواست خواست حق است، و اختیار حق، موسیٰ، بر بساط قرب، در مقام
ساجات، از خدا انجاء کرد، و در حال انکسار و افتقار، از سر

بازگشت، و از در ہیبت و جلال درآمد، و حکم بکلمی با حق افگند (که گمراهی و رهبری همه با او است) بدین قناعت نکرد، که زبان به ثنا گشود، و تضرع و زاری پیوست (که تو صاحب اختیار ما هستی ما را ایامرز!) و نیاز و خواری خود عرضه کرد، و رحمت و مغفرت خواست. پیر طریقت گفت: نیاز مند زار نیست، و در پس دیوار نیاز، مگر نیست و دوست را چون نیاز و سیلتی نه. موسی، چون به مقام مناجات رسید، درخت امهدش به برآمد، و شب جدائی فروشد، و روز وصل برآمد. و موسی را شوق در دل، و ذکر بر زبان، و مهر در جان، و عصا در دست، ند آمد که: ای موسی، وقت راز است، و هنگام ناز، و روز بار، ای موسی، حاجت چه داری؟ از عطا چه خواهی؟ سی خواه، تا بخشیم! سی گوی، تا نیوشیم!

پیر طریقت گوید: بنده که و ابسته حق، و شایسته مهر او باشد، او را به عنایت بیارایند، و به فضل بار دهند، و به مهر خلعت پوشانند، و به کرم بنوازند، تا گستاخ گردد، آنگاه، او را میان غیرت و مهر می گردانند، گهی غیرت در بندد، تارهی در خواهش آید، گهی مهر در بگشاید، تارهی به عیان نازد.

از کتاب صدمیدان:

میدان هشتاد و ششم انبساط است از میدان بسط، میدان انبساط زائد. قوله تعالی: «فاووا الی الکهف، ینشرکم ربکم من رحمته»

انبساط، نزدیکی نیوشیدن، و دیدار خواستن است.

جویندگان دیدار سه مردند:

۱- مردی مقتدی، بدعاء مصطفی صلی الله علیه و سلم که گوی:

«اسألک لذت النظر، الی وجهک» دعاء میکند:

و ویرا سه چیز:

بجای بدیدار گردیدن.

و خویشتن را سزاوار ندیدن.

و به مصطفی صلی الله علیه و سلم پی بردن.

۲- و سردیست

در غفلت خواهنده

و بر عادت جوینده .

و در اصل پدیدار، گرونده .

۳- میمه سردیست نسبت :

نفس سوخته

و دل افروخته

و جان به آرزو آسپخته .

شرح باب ۴۱

قصہ

ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۰۰ - سورہ - (نساء) - پہاڑوں پر چڑھ
و سن پہاڑوں کی چوٹی سے چھوٹے چھوٹے پہاڑوں کی طرف
رسولند ۔۔۔۔۔
ہر کس دروازہ خدا سے ہجرت کر کے، نہایت گامی ہوئے، و آگاہی
فر او ان، با فراخی در روزی، خواہند یافت،
و ہر کس از خانہ خود برای سہا حرب رسولی خدا او فرستد، و ہر کس
رود، و سرگ او را در با بند، اللہ فرستد، و ہر کس اللہ فرستد،
آہر ز بند و شیر بان است ۔

بیان عرفانی:

خدا او زند، درین آیت از خود نشان رحمت دادند، و ہر کس
با بندگان می نماید، و ہر کس ان را از ہجرت رسولی خدا او فرستد،
آہی سہا جان سے لے دے ہند،
۱- گروہ اول: ہا زب کا زند، کہ ان سے ہا زب کا زند،
ہا زب کا زند، ہا زب کا زند، ہا زب کا زند، ہا زب کا زند،
سہا جان سے لے دے ہند، ہا زب کا زند، ہا زب کا زند، ہا زب کا زند،
اینگونہ سہا جان، پیوستہ ہا زب کا زند، ہا زب کا زند، ہا زب کا زند،
دور شرف ہا زب کا زند۔

۲- گروهی دیگر، زاهدانند: که هجرت ایشان از بهر عقبی بود، و روش ایشان از روی معنی باشد. منزلهای طاعتها پیمایند، و مرحله های پرستش را بگذرانند، گناه حج کنند، و گناه جهاد و گناه زیارت، و گناه نماز و روزه، و گاهی در ذکر نام خدا، و در فکر نعمت های او مستغرق میشوند. البته سعی اینان مشکور، و در درگاه خداوندی مقبولند.

۳- گروه سوم عارفانند: که هجرت ایشان برای خدا بود و هجرت در نهاد ایشان است که:

در پرده های نفس هجرت کنند، تا به دل رسند

آنگاه در پرده های دل هجرت کنند، تا بجان رسند

سپس در پرده های جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند!

مردی، بایزید را گفت: چرا هجرت نکنی، و به سفر بیرون نشوی تا مردم را فایده دهی؟

گفت: دو مستم مقیم است، به وی مشغولم و بدیگری نمی پردازم.

آن مرد گفت: آب که یکجا ماند، بگنجد!

بایزید گفت: دریا باش، تا هرگز ننگدی!!

از کتاب صد میدان:

میدان ششم قصد است. از میدان ارادت- میدان قصدزاید.

صحت قصد، و درستی آهنگ، تخم کار است. و بنای آن قوله تعالی:

«و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله»

قصد: آهنگ حق است، که بتترک هر چه جز وی است گیری

و قصد را سه رکن است:

قصد تن به خدمت

و قصد دل به معرفت

و قصد جان به رحمت

۱- و قصد تن را سه نشانیست:

از جهد نیامودن

و از تنعم بکاستن

و فراموشی جستن.

۲- و قصد دل را همه نشانست:

رنج کشیدن

و خلوت گزیدن

و بضرورت ز یسین

۳- و قصد جان را همه نشانست:

نازک دل بودن

و از سماع نشکستن

و بمرگ گرا بیدن

مناجات:

ای

ازت بشناسم، حیران کنی!

ورت بشناسم، ویران کنی!

ور قصد تو آید، برسن تاوان کنی

ور باز نردم، بیقرار کنی

درمانم در تو!

بیخ نامم که چون کنی!

ص ۱۳۰، مناجات اعدویه

شرح باب ۴۲

عزم

رجوع بداخل این کتاب:

در درجہ سوم علت‌ها و نقصانات و عزم بیان شده است. باب ۲۷ و باب ۳۰ در بارہ اینگونه علت (نقصان) یاد دہدہ شود. کہ در توکل و تسلیم نیز وارد میشود.

آیہ ۱۵۹ سورہ آل عمران، سیارہ چہارم.

ای محمد! بہ سبب رحمت و بخشایش از سوی خداوند، چنان نرم خوئی بہ آنها داشتی کہ، اثر درشت خو و ستیزدلی بودی، از برد تو پراکند شدندی و حلقہ صحت شکستہ شدی پس آنانرا ببخش، و از ایشان فراگذاز، و بہ ایشان آرزوش خواہ در کاری کہ پیش آید، با آنها بازگو و مشورت کن هر وقت عزم کردی، بہ آنک کار برخاستی، آنرا بچند و انداز، و پشت نرمی بہ وی داشته باش خداوند، کار بہ وی سپارند نان و پشت بہ او باز کنند تا ترا دوست دارد، یکی از صحابہؓ رسول خدا (ص) فرمود: مادر جگ بدر ما یکدگر مشورت کردیم، بیروز شدیم، و در چنگ احد، مشورت نکردیم، مغلوب گشتیم!

بیان عرفانی:

حالات روندگان، در این راه یکسان نیست، یکی تصور است، او را عزم کن، یکی توبہ کار است، و پیشین از بیرونی آرزوش خواہ، یکی رام و مطیع است با او مشورت کن در مقام عزم، بخدا توکل کن.

عزم را سه مرحلہ است:

یکی عزم توبہ، دیگر عزم خدمت، سومی عزم حقیقت.

و بناء هر سه عزم بر تو کمال یقین است، و شرط تو کمال ایمان است، و ثمره تو کمال دوستی حق تعالی است، که خدا او زند، تو کمال کنندگان را دوست دارد.

از کتاب صدهیدان:

میدان بیست و هفتم عزم است، از میدان تپانل میدان عزم زاید.

قوله تعالی «فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل»

عزم بی چیز قطع است از غیر آن چیز.

اعراض قلب است از همه چیز، الان چیز،

عزم درست کردن برادست، و جمع دل پانک.

و آن سه با بست:

عزم توبه است، و عزم خدمت است، و عزم حقیقت است.

۱- عزم توبه سه چیز است:

رستن از معصیت

و آلت بیفگندن

و از قرین بد بریدن.

۲- و عزم خدمت سه چیز است:

پیش از امر امر، امر را آماده کردن

و فریضت ها در وقت آن نزاردن.

و کار دین خود را بر امر دنیا مقدم داشتن

۳- و عزم حقیقت سه چیز است:

آرام در وقت خشم

و جوانمردی در وقت احتیاج

و خجلی در وقت طاقت.

و سایه عزم سه چیز است:

صلابت در دین

و غیرت بر امر

و استقامت و وقت

شرح باب ۴۳

اراده

مراجعة به داخل این کتاب

مقصد از اراده، مرید بودن است بسوی حق، چنانکه در جزء هشتم مقدمه کتاب «منازل السائرین» و باب های ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹ و ۳۱ نیز آمده است.

در درجه نخستین، راجع به وابستگی با دم های سالکان، یعنی آن مرشدان مخلص، که در راه طریقت قدمی فراتر گذاشته اند، باب ۸۴ نیز دیده شود.

در باره وطن و غربت، جزء نهم و یازدهم مقدمه کتاب «منازل السائرین» و باب ۷۷ دیده شود.

در درجه دوم «اراده» در باره رء پیمائی مسان قبض و بسط، باب های ۸۵ و ۸۶ دیده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۸۴ - سوره ۱۸، اسراء (سپار ره پا نزد هم
قل کل یعمل علی شا کلمه... بگو، هر کس کاری کند بر سزاواری
و شایستگی خویش کند پس خداوند دانا است به اینکه چه کسی
سزاوار راه راست است.

بیان عرفانی آیه:

از آدمی جز از حفا چه آید؟ و از آب و گل جز از خطا چه روید؟
و از کرم خداوند، جز از وفا چه زاید؟ درهمه قرآن، آیتی از این
آیت امیدوار کننده نیست.

گومی ید : هر کس آن کند که از او آید ، و از هر کس آن آید
که سزاوار و شایسته آنست . بنده بسوی گناه میروود و خدا او ند به
سوی آمرزش . و خداوند خطاب به بندگان گوید : ای بندگان من ،
شما به جانب گناه برسی گردید ، و من بجانب آمرزش !
خداوند ابلیس لعین را فرمود : آدم را سجده کن ! گفت : نکونم !
که آدم از خاک است ، و من از آتش .

فرمود : ای بد بخت ، ناچار هر کس آن کند که سزای اوست
و از هر کس آن آید که در اوست ! آتش چون فرو میروود ، خاک کستر
شود ، و هرگز نو نگردد ، و خاک اگرچه کهنه شود ، چون آب بر آن
ریزند ، تازه شود . ای ابلیس ، تو که از آتش ، بیگ فرمای که
بگذاشتی ، مردی ، که هرگز زنده نشوی ! ای آدم تو که از خاکی ،
هر چند گناه کردی ، به یک قطره آب حسرت و ندامت ، که از دیده
فرو باری ، گناهات بیامرزم و بغوازم !

ای ابلیس ، از آتش آن زاید که کردی ، و ای آدم ، از خاک آن
زاید که دیدی که : کل بعمل علی شا کتبه .

از کتاب صدمیدان:

میدان پنجم ارادتست . از میدان فتوت میدان ارادت زاید .

ارادت خواست است و سرد در راه بردن
قوله تعالی : « قل کل بعمل علی شا کتبه »
جمله ارادت سه است :

۱ - اول ، ارادت دنیای محض است ،
و دیگر ارادت آخرت محض ،
سیم ، ارادت حق محض .

۱ - اما ارادت دنیای محض ، آنست که قول تعالی « منکم
من یرید الدنیا » « ترویدن حرث الدنیا » « من کان یرید حره الدنیا »
« من کان یرید العاجله » « من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها »
« ان کنتم تردن الحیوة الدنیا و زینتها » .

و نشان آن سه چیز است :

- یکی در زیادت دنیا ، به نقصان دین راضی بودن .
 - دیگر . از درویشان مسلمان اعراض کردن .
 - دیگر . حاجت های خود را به مولی بجا جتهای دنیا افگندن .
- ۲ - و ارادت آخرت محض آنست : که گفت قوله تعالی « من اراد الاخرة » . « من كان يريد حرث الاخرة » .

و نشان آن سه چیز است :

- یکی : در سلامت دین به نقصان دنیا راضی بودن .
 - و دیگر : سوانست با درویشان داشتن .
 - سیم : حاجت های خود به مولی به آخرت افگندن .
- ۳ - و ارادت حق محض آنست : که گفت قوله تعالی « ان كنتم تدين الله ورسوله » .

و نشان آن سه چیز است :

- اول : پای بر هر دو جهان نهادن
- و از خلق آزاد گشتن
- و از خود باز رستن .

از کتاب علم المقامات :

باب الارادة

۱ - اما الارادة ، فانها للعوام
وهي صحة القصد

وعزم النية

والا لزام على الطالب

۲ - وهي في طريق الخاصة ، تفرق

و رجوع الى النفس

فان ارادة العبد عين حظه ، وهو رأس الدعوى

وانما الجمع و الوجود و الفناء ، حيثما يراد بالعبد

و يراد به و يريد مولاه .

۳ - « وان يردك بخير فلارا دلفضله » .

(آية ۱۰۷ سورة يونس ، پارۀ ۱۱)

ترجمہ :

- ۱۔ ارادہ عامہ را باشد .
- وآن صحت قصد است .
- وعزم نیت .

و پایداری در طلب .

۲۔ در طریق خاصه پراگندگیست

و باز گشت به نفس خود

زیرا ، ارادہ بنده ، عین حفظ (عوس) می شود ، و آن سر آغاز
نیست تو است .

جمع (ناپراگندگی) و وجد ، و فنا ، جائی باشد که بنده خواسته شده باشد
و برای او ، خواسته شده باشد ، و مولا یش خواهد .

۳۔ (می فرماید) و اگر خدای ترا خیر خواهد ، کسی نتواند
ترا رد کند .

(از اخیر رساله در باره « اراده ») :

۱۔ اراده خاصگان ، تجرد از همه مرادها است .

بامشاهده مراد حق دران .

و برای حق و سرحق را .

(می فرماید) : و اگر خدای رحمت اراده کند ، آیا کسی تواند
آنها باز دارد ؟

- ۱- اما ادب در خدمت :
اجتهاد، و تکلف نه .
و احتیاط، و وسواس نه .
و سماحت، و تهاون نه .
- ۲- اما ادب در معرفت سه چیز است :
بیجه و نوسیدی نه .
امید و ایمنی نه .
و گستاخی و شوخی نه .
- ۳- اما ادب در معاملات ، سه چیز است :
رفق، و مداخلت نه :
صلابت، و مناقشت نه .
و یاد نعمت، و لاف نه .

شرح باب ۴۵

یقین

ترجمہ آیه:

سورہ ۵۱ (والذاریات) سیوارہ بیست و ششم .
وفی الارض آیات للموقنین . ودر زمین نشانی (از توانائی خدا) است برای آنها کہ یقین دارند .
(وہم چنین) درخود شما ہم نشانی از قدرت خدا است . آیا نمی نگرید و نمی بینید ؟

از کتاب صد میدان:

میدان نردہم یقین است : از میدان مبالغات ، میدان یقین زاید .
یقین بی گمانیست و این سه با بست :

- عین یقین است .
- علم یقین است
- وحق یقین است .

- ۱- علم یقین استدلالیست .
وعین یقین ، استدرا کیست .
وحق یقین ، حقیقت است .
- ۲- علم یقین مطالعاتست .
وعین یقین مکاشفتست .
وحق یقین مشاہد تست .
علم یقین از سماع روید .
وعین یقین از الہام روید .
وحق یقین از عیان روید .

- ۳- علم یقین سبب، شناختن است .
- و عین یقین از سبب، باز رسن است .
- و حق یقین، از انتظار و تمیز، آزاد گشتن است .

مناجات:

الهی!

- ذکرتو مرا دین است .
- و سهرت تو مرا آیین .
- و نظرتو عین الیقین است .
- پسین سخنم این امت :
- لطیفاً!
- دانی که چنین است !

ج ۹- ص ۳۷۹ تفسیر انوار

*

- ای حجت را یاد، و انس را یاد کار .
- خود حاضری، ما را جستن چه بکار ؟

ج ۳- ص ۵۹ تفسیر الانعام

شرح باب ۴۶

انس

مراجعه به داخل این کتاب:

در باره «شواهد انس» بیان توحید اول، در باب ۱۰۰، و نیز باب

۱۰۱، دیده شود.

در درجه دوم، در باره حوالت عیدان، بر آشفتگی، باب ۱۰۱ - دیده شود.

آیه ۱۸ - سوره دوم (بنزه) سیپاره دوم.

و اذ اسألك عبادی عی فانی قریب: و چون بندگان مرا از تو

پرسند من نزدیکم، و خواندن آنها را پاسخ می گویم. هر گاه که مرا

می خوانند، پس باید بندگان من، فرمان مرا اجابت کنند، و بمن

ایمان آورند، تا برای راست و راستی بمانند.

بیان عرفانی:

چون بندگان من مرا از تو پرسند، آن نکه در حقیقت حرمت ما در

او بیخند، و در کوی ما گریختند، هر چه جزماست گذاشتند، و حرمت

ما برداشتند، با ما گرویدند، و از اسباب بپریدند، جا را بلا به تن

پوشیدند، و مهر ما بجان و دل خریدند، عاشق در وجود آمدند، و با

عشق بیرون شدند:

این چنین بندگان و این چنین دوستان، چون مرا از تو پرسند

و نشان ما از تو خواهند، بدانکه من ناخوانده به آنها نزدیکم.

لطیفه: موسی در آن شب دیجور در آن پابان طور صدای حق

شنید از سوز دل و بی تابی گشت:

خدا یا! خواننده را شنو اندی ، کجایات جویم؟

ندا آمد: چنانکه خواهی ، من جوی ، که من با تو ام و نزدیک برم
بتواز جان تو در کتابد تو ، و از رنگ جان تو ، و از سخن تو
به دهان تو . من به بندگان نزد یکم ، نزد دیگران را دوست دارم ،
خوازند گان را پامخ گویم ، جو بندگان را به خود ، آن دشمن
بندۀ من بمن نزدیک شو ، تا بتو نزدیک شوم . بندۀ من ، تو سر امی خواهی
من تو را اجابت میکنم ، و من تو را برسانت و رسول خود من بخوانند
اجابت کن ، بندۀ من ، در دعا کشایی ، تا در اجابت بکشایی ، من
باز ، حکم آید بر تو نهادم ، مستحبت تو را خواهم و بر ما حدیث آید
و انشاءم تا برادر است بهائین او ، نعیم چو در آن است

از کتاب صد میدان:

میدان بود در حجه ، آنست که از میدان بر سر میدان آید
فردی در تعالی ، «و انما یک عهد فی حق قلمی او»
آنست که میان است ، و آنست که در میدان است
و آنست که آنست

برید صادق ، آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

و آنست که در میدان است

اندرز پیر طریقت :

بترب می نگر :

تا انس آید !

بعظمت می نگر :

تا قربت فزاید !

میان این و آن منتظر می باش .

تا سبق عنایت خود چه نماید .

(۷-ص ۳۳۷ تفسیر الروم)

مناجات:

انھی

هر که از بین ما، نفسی با بهر تو بهج

آزاد شده از بند وجود و عدم

باز رسته از زحمت لوح و قلم

در مجلس انس

قدح شادی بردست نهاده دمادم .

(ج اول ص ۱۳۰ تفسیر البقره ۱)

شرح باب ۲۸

فقر

ترجمه آیه:

آیه ۵۱ سوره - ۳۵ (ملائکه) سیماره بیست دوم
یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله ، ای مردمان ، شما فقیرانند به
نیازمند به خدا ، و خداوند بی نیاز از همه است و سعادتمند!

بیان عرفانی:

بدانکه ، فقر دو قسم است فقر خلقتی ، و فقر صفتی : فقر خلقتی ،
عام است ، و شامل مرحلتی که از عدم بوجود آید میشود .
چون معنی فقر نیاز است ، و هر آفریده ای به آفریدگار نیازمند است ،
در آغاز نیازمند آفرینش است و سپس نیازمند به ورش ، بر مردمان
که ، خداوند بی نیاز است ، همه به و نیازمندند .

آیه دیگر:

واتقوا الله لعلکم تفلحون . . .

تقوی درختی است که بیخ آن در زمین و فاد شاخ آن بر تنوای
رضا ، آب آن از چشمه صفاست .
نه گرمای پشیمانی به آن رسد ، نه سرمای سیری ، نه باد دوری ، نه آفت
بر آگندگی ، سیوه آرد ، سیوه پیروزی ، و فلاح ابدی ، و صلاح سرمدی ، و
نعیم باقی ، و سلک جاودانی ، این است حقیقت فلاح و راستگاری .

پیغمبر فرمود: «ای صاحب ایمان، بر تو باد بد پرستیزگاری که کردی و بر توبه
شده نیکبختیها است. بر توبه باد ذکر خدا که روشنائی برای قلب توست»
(تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران، بار ۳)

از کتاب صد میدان :

میدان سی و یکم فقرت ، از میدان ذکر و عبادت فقرت است .
قوله تعالی یا ایها الناس ، انتم الفقراء علی الله .

فقر در ویشیت و آن سده است .

فقر اضطرار - و فقر اختیار - و فقر بخلی .

۱- فقر اضطرار سده است :

یکی کفارت است ، و دیگری عنت است ، همه فقرت است ،
نشان آنچه فقرت است ، انظار و صبر است .

و نشان آنچه عنت است ، شوق و شجاعت .

و نشان آنچه بخل است ، تعلوی و سخط است .

(ان الله یسخطون الذین یسرفون)

۲- و نشان فقر اختیار است ، همه است :

کلی که چه - و بگریز فقرت - و فقرت است :

آنچه در چه است ، و فقرت است :

و آنچه فقرت است ، همه است :

و آنچه کفارت است ، همه است :

۳- و فقر تحقیق سده است :

چنانچه از دی نیست ، و فقرت است :

دعوت را اندک میدان است :

و فقرت سزای سادات است :

قوله تعالی ، «و انزلنا علیک الذکر الذی یشیر الی الذل

الذین یسرفون الذین یسرفون»

اندروز پیر طریقت :

- پیر طریقت گوید : شرط محبت غیرت است .
- و دوستان حال خود را بہر کس ننمایند ،
- و کسی کہ بہ درد و جهان نظری ندارد
- هموارہ خدا را در نظر ندارد .
- اورا فقیر گویند .
- کہ از ہمہ درویش ، بہ خدا توانگر است .
- کہ توانگری در سینہ سی باید .
- نہ در خزینہ .
- فقیراوست کہ خود را در دو جهان جز خدا دست آویزی نہ بیند .
- و نظر با خود ندارد .
- و بر ذات و صفات خویش چہار تکبیر زند .

بیان عرفانی آیہ :

«لَا تَمِمْ الْفُقَرَاءَ»

شرح باب ۴۹

غناء

ترجمہ آیہ :

آیہ ۶-۸ سورہ ۹۳ (ضحیٰ) سیارہ سیام .
آیاتورا پدر مرده نیافت ، و پناه داد ؟
و نه تورا نهانی گمراه دید ، و هدایت کرد ؟ و تورا از دین و دانش
نا آگاه یافت ، و به شریعت و احکام آن راه نمود ؟ و وجدك عائلا
فاغنی . و تورا فقیر یافت و بی نیاز ساخت .

از کتاب صد میدان :

سیدان هشتاد و چهارم غناء ست : از سیدان سر سیدان غناء زاید .
قوله تعالی . « و وجدك عائلا فاغنی »
غناء توانگر است .

جمله آن سه چیز است :

غناء مال . و غناء خوی . و غناء دل .

۱ - غنای مال بر سه گونه است :

آنچه از حلال است سعادت است .

و آنچه از حرام است لعنت است .

و آنچه افزون است عهوت است .

۲ - و غنای خوی ، از نفس است ، که در خبرست کلمه « الغنی عن النفس »

و غنای نفس سه چیز است :

خشنودی - و خرسندی - و جوانمردی .

۳ - و غنای دل سه چیز است

و آن «غناء القلب» است، که در خبر است :

همت از دنیا مهتر

و مراد از بهشت بزرگ

و آرام از هفت آسمان وز سین برتر .

از کشف الاسرار :

توانگری سه چیز است :

توانگری مال ، و توانگری خوی ، و توانگری دل

۱ - توانگری مال سه چیز است :

آنچه حلال است ، محنت است

و آنچه حرام است لعنت است

و آنچه افزونی است عقوبت است ^۴

۲ - و توانگری خوی سه چیز است :

خرسندی و خشنودی و جوان بردی

۳ - و توانگری دل سه چیز است :

همتی سه از دنیا

مرادی به از عقبی

اشتیاقی به دیدار سواپی

ص ۳۸۷ تفسیر سوره البقره

نکته پیر طریقت :

در دو درمان .

غم و شادی

فقر و غنی

اینهمه صفت سالکا نیست :

در منازل راه !

اسا مرد کہ بمقصد رسید
اورا نہ مقام است ، نہ منزل
نہ وقت ونہ حال
نہ جان ونہ دل !

ج ۹ - ص ۱۳۸ تفسیر الجاثیہ

شرح باب ۵۰

مقام المراد

مراجعات:

در شناختن سرید از مراد، جزء هشتم بمقدمه کتاب «سنازل السائرین» دیده شود.
در درجه نخستین، اینکه خدا بی بنده برگزیده را از نزدیکی به جفا، یعنی شہوات و لذات ناهنجار و تباہی، نگاهدارد، باب ۳۳ م دیده شود.

در درجه دوم و سوم، اشارہ بہ احوال پیغمبران کرام شدہ است.
قصہ اسپان سلیمان علیہ السلام از آیه ۳۳ سوره ص (بارہ ۲۳) آغاز شدہ است.
حکایہ موسی علیہ السلام در سوره اعراف (پارہ ۹) آمدہ و اینجا اشارہ بہ آیه ۱۵ شدہ است.

در بارہ آدم علیہ السلام، آیه ۳ و ما بعد سوره بقرہ خواندہ شود.
در بارہ نوح علیہ السلام، سوره ہود، در پارہ ۱۲ دیدہ شود (آیہ ۳۷).
در بارہ داود علیہ السلام سوره ص پارہ ۲۳ دیدہ شود.
و در بارہ یونس علیہ السلام آیه ۸۷ سوره انبیا (پارہ ۱۷)، و آیه ۳۸ و ۳۹ سوره قلم (پارہ ۲۹) خواندہ شود.

در باب ۵، درجہ سوم، آیه ۱ سوره طہ (پارہ ۱۶) آمدہ است کہ بہ موسی خطاب آمد: «ترا برای خویش گزیدم» در بارہ رسم عاریت، کہ از موسی علیہ السلام باقی ماند، باب ۹ دیدہ شود، در بیان درجہ سوم تبدیل جامہ.

ترجمہ آیه:

آیه ۸۶ - سوره ۲۸ - قصص - جز بیستم

وسا کنت ترجوا . . . تو اسید نہ داشتی (ای محمد) کہ ہر گز کتابی بہ
تو فرستند، مگر بواسطہ مہربانی از سوی پروردگار تو. پس ہر گز پشتی بان و یار
کافران مباش!

مناجات:

الہی!

ہمہ عالم ترا سی خواہند

کار آن دارد کہ تا تو کرا خواہی

بنازد کسی کہ تو او را خواہی

کہ اگر برگردد، تو او را در راہی .

ج ۸ - ص ۵۱۸ تفسیر فصحت

*

الہی!

دانی بچہ شادم!

بہ آنکہ بہ خویشتم، بہ تو افتادم!

الہی!

تو خواستی، نہ من خواستم

دوست بر بالین دیدم، چو از خواب برخاستم .

ج ۵ - ص ۳۰۸ تفسیر النجلی

*

الہی!

چہ عزیز است او کہ تو او را خواہی!

ور بگر بزد،

او را در راہ آبی!

(ص ۲۹ تفسیر سورہ الفاتحہ)

شرح باب ۵۱

احسان

مراجعة:

در درجه سوم: « همت را يك ليحظه ايستاده نكني » باب ۶. ۶ د يده شود .

ترجمه آیه:

آیه ۶. سوره ۵۵ - الرحمن - جز ۲۷

هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟ نیست جزای نیکوئی جز نیکوئی!

از کتاب صد میدان:

میدان پنجاه و چهارم احسان است. از میدان مراقبت میدان احسان زاید.

احسان آنست: که سید ولد آدم صلی الله علیه وسلم، روح قدس را علیه السلام

گفت، در جواب وی: «وَأَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» خدا برا پرستی، چنانکه ویرامی بینی.

اولی تر خلیق، بیافت این میدان، سه مردند:

۱- یکی غرقه گشته در دریای توحید، از زندگانی نویسد.

۲- دودیکر واله گشته در هیبت .

۳- سیم غرقه گشته در وجد.

هوا در عزم کم شده.

و اسباب در جمع کم شده.

و تفرق در وجد کم شده.

از تن، سمع پیدا و بس .

و از زبان، ذکر پیدا و بس.

و از دل، درد پیدا و بس.

بدل دید: پنداشت که بعیان دید.

از تلاشی انسانیت.

و خمود هوا.

و عناء علایق برست.

شرح باب ۵۲

علم

بیان شارحان:

در درجه دوم علم، زین الدین خافی، بیان میکند که مقصد از تخم پاشی پاکیزه، تقوی و نیکوکاری است که خدای فرماید: **وَاتَّقُوا اللَّهَ، وَيَعْلَمَ كُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.** (آیه ۲۸۲، سوره بقره، پارہ سوم). «متقی باشید، سرخدای را که شمارا علم آموزد، بهر چیزی که داناست». در حدیث نیز آمده «هر که از روی علم رفتار کند، خدای سر او را از آن علم نیز میراث دهد، که آنکس بر آن دانا نیست». باب ۹ این کتاب نیز دیده شود.

سطالب «از گوشه‌های شنوا» گوش سریدان است (باب ۳۳ دیده شود).

در باره اشاره علم بسوی جمع (یعنی ناپراکندگی و بهم آئی) باب ۶۲ دیده شود. در بیان درجه دوم، و مهربانی خدای در آنچه منع کرده، زین الدین خافی شرح میدهد، که خدای آنچه را بر بنده رواند ارد که مخالف اراده ربانی باشد، و بیایند که وقت آن نرسیده باشد.

ترجمه آیه:

آیه ۶۵ - سوره ۱۸ (کھف) سیپاره شانزدهم
وعلما من لدنا علما... پس یکی از بندگان ما را (خضر)، یافتند، که او را از رحمت خویش دانش دادیم، و از نزد خویش او را دانش آموختیم.

بیان عرفانی:

هر که صفات خود قربان شرع مقدس تواند کرد، ما اسرار علوم حقیقت را بر دل او نقش بندیم، و محقق است که گوینده این علم، از یافت سخن گوید، و نور بر سخن

وی پیدا، که برقی از نور اعظم در دل تافته، و چراغ معرفت ہی افروخته، و اسرار
غیبی او را سکشف گشته، چنانکه بخضر، در کار کشتی و غلام و دیوار، سکشف و د.

از کتاب سده میدان:

سیدان هفتاد یکم علم است. از میدان تفرید سیدان علم زاید.

قوله دعای. «وما یعلمها الا العالمون».

علم دانش است، و آنرا افساد سه است:

علم استدلالی.

و علم تعمیمی.

و علم لدنی است.

۱- اما استدلالی:

تعارات عقول اند.

و عواقب جارب اند.

و ولایت تعیین که آدمیان بدان ملزم اند، بر تئات درجات.

۲- اما تعمیمی:

انست که خلق از حق شکی ندارند، در بلاغ.

و از استادان آموخته، در تقنین.

که دانایان بدان عزیزند، در دو جیب.

۳- اما لدنی سه قسمت:

یکی: علم حکمت در محتاج دانش آن یافته اشکان.

دو دیگر: علم حقیقت در معاملات، با حق و بود به اشکان.

سوم: علم حکمت برنده از حق، و دادنده از غیب، و آن حصیر است، و در آن است حکمت.



سیدان هفتاد و دو: بصیرت است از میدان علم سیدان بصیرت را بود.

قوله تعالی «جعل لكم السمع والابصار»

بصر، دیده، و در دل است، و ابصار سه است:

اول- بصر عقلاست.

دوره . بصر حکمتست .

۱- بصر فراست است .

۱- اما بصر عقل ، فواید آن سه است :

یکی - شناختن سود و زیان خود - و کوشیدن عواقب خود .

دو آن سبب رستن است از سلاحت از علامت .

دیگر - بدیدن مراتب خلاق

و طاقت هر کسی درخوی

و قوت هر یکی در خورد

و بهره هر یک در عزم

و این سبب سلامت است .

۲- بدیدن اوامر هر چیز در نار

و در هنگامه و با هر کس

و این لیس کرامتست

و همه سوازین عقل اند

و جز این همه حکمتست .

۳- و اما بصر حکمت را سه علامت :

۱- بدیدن شغقت در هر صفت ، تا چنان بر خیرد .

۲- بدیدن میرت در هر قسم ، تا شتاب بر خیزد .

۳- بدیدن انصارت حق ، در هر صفت ، تا آشنا بر آید .

و شادی این طریق ، خصوصیت است .

۳- و اما بصر فراست بر سه نوع است :

۱- نفوس به تجربت : و این همه میزان را هست .

۲- و فراست به استدلال : و این همه عاقلان را هست .

۳- و فراست به نظر دل : و این بدان نورست که موسنان در دل دارند .

فراست تجربتی : بدیده است ، یا شنیده ، یا بخرد در یافته .

و فراست استدلالی : قیاس شرعیست در دین

قیاس عقلی در جز از دین
وقیاس طبیعی که عامه است.

و فرست نظری:

برقیست که در دل نابد و راست آید .

یا حاجی که در ضمیر آید ، و آخر آن حاجی حقیقت بود .

بادقوفست بقطع بر حکم غیبی بعینه ، و آن خضر راست است و آن غیبی

نکته پیر طریقت :

آه ازین نا آموخته

شاه در آن غرقه و نگاه سوخته

آه ازین ناب و درینست

گاه درسد ، و شاه در جزر

چون در مقام البساط بود

عالم از صفوت برآید

چون در مقام شیبت بود

عالم از پسر رس برآید

ح ۸ - ۳ - ۹ ، تفسیر الملائک

شرح باب ۵۳

حکمت

ترجمہ آیہ:

آیہ ۲۶۹- سوره ۲ (بقرہ) سیپارہ سوم

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا... خداوند، دانش را بجز آنکه خواهد میدهد، و هر کس را که دانش دهد، او را خوبیهای فراوان دادند، و از این سوہبت ما و نعمت های الهی، پند نگیرند، سگر دارندگان خرد و اندیشه .

بیان عرفانی آیہ:

گفته اند: حکمت را حقیقتی است و ثمرتی. حقیقت حکمت شناختن کاری است به گونه شایسته آن کار، و نهادن چیزی است، بر جای خود آن چیز، و شناختن هر کس در قالب خود آن کس است. و بدیدن آخر هر سخن از دیدن اول آن، و شناختن باطن هر سخن از ظاهر آن. و ثمره حکمت، نگاه داشتن سوازنه، میان شنقت و مداعنه است در معاسلات با مردم، و نگاه داشتن سوازنه میان بیم و امید، در معامله با خود، و نگاه داشتن سوازنه میان هیبت و انس در معامله با حق.

نیز گفته اند: حکمت نوری است، که چون شعاع آن بر تو زنند، زبان به ذکر بیا راید و دل به صواب فکر آسایش دهد، و ارکان بدن به حرکت و اب زینت دهد، چون سخن گوید، بحکمت گوید، دل هارا رباید، و جانها صید کند، فکری که کند، بحکمت کند با بال حکمت، چون باز به پرواز آید و در سلکوت اعلی جولان کند و جز در حضرت احدیت آشیان نسازد.

از کتاب صد میدان:

میدان هفتاد و چهارم حکمت است. از میدان حیات، میدان حکمت زاید، قوله تعالی

«یؤتی الحکمة من یشاء»

حکمت: دیدن چیز است، چنانکه آن چیز است.

سیان عقل و علم درجه شریفست.

سیان انبیاء و اولیاء مقسوم. و آن سه درجه است:

یکی - درجه دیدنست:

دو دیگر - درجه گفتن است.

سیم. بدان زیستن است

۱- درجه دیدن:

شناختن کناریست، بسزای آن کار.

و نهادن آن چیز است بجای آن چیز

و شناخت هر نس در قالب آنکس

و این عین حکمت است.

۲- و درجه گفتن:

راندن هر سخنست در نظر آن.

و بدیدن آخر هر سخن، در اول آن

و شناختن باطن هر سخن در ظاهرا آن.

و این بنا حکمت است.

۳- اما درجه زیستن به حکمت.

وزن معامله با خلق نگاه داشتن است، میان شدت و بداعت.

و وزن معامله نگاه داشتن با خود، میان اسیر و سیر.

و این ثمره حکمت است. فافهم!

شرح باب ۵۴

بصیرت

مراجعة:

درجه سوم ظهور معرفت (عرفان) از بصیرت: باب ۱ و ۹ دیده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۱۰۸ - سوره ۱۲ (یوسف) سیپاره سیزدهم

قل هذه سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرة: گویای محمد، این است راه من (و نارسی) که مردم را بسوی خدا می خوانم، از روی بصیرت و دید و روی و دوستی، و چه چنین، کسی که مرا پیروی میکند، پاک دانستن، و پاک گفتن خدای راست، و من از عمتا گیران برای خدا (مشرکان) نیستم.

از کتاب صدمیدان:

میدان بیستم بصیرت است. از میدان یقین، میدان بصیرت زاید.

قوله تعالی «تذکروا فاذا هم مبصرون»

بصیرت دیده و روشن است. بصیرت به چیزست:

بصیرت قبول بصیرت اتباع و بصیرت حقیقت.

۱ (الف) بصیرت قبول: رسیدنست بیافت آشنائی: «قد جاءکم بصر من ربکم»

۲ (الف) و بصیرت اتباع: راه سنت بصلا بت سپردنست: «علی بصیرة انا و من اتبعنی»

۳ (الف) و بصیرت حقیقت: مولای خود را دیده دل دیدنست: «تبصرة و ذکری لکل

عبد منیب».

- ۱- بصیرت قبول: در نظاره تجارب و علامات و دلایل است .
- ۲- و بصیرت اتباع: در کتاب و سنت و آثار سلف است .
- ۳- و بصیرت حقیقت: چراغست در دل که «اینکم»
و نداد رگوش که «ایذرم»
و نشان روشن که «با تویم» .

نکته پیر طریقت:

«کأنک ترا ه» اشارتست، که حق دیدنی است
«فانه یراک» از حق دیده وری است

ج ۳ ص ۶۴۲ تفسیر الاعراف

مناجات

الهی !

آنچه من از تو دیده، دولیتی بیاراید

عجب اینست، نه جان من، از بیم داد تو می نیاساید .

ج ۵ ص ۶۵۲ تفسیر الکہف

شرح باب ۵۵

فرار است

ملاحظات

در آیه نخستین فرست : از آب وجد
(در ریافت) ننوشد : باب ۶۹ دیده شود .

نظر شارحان :

در درجه سوم : « فرست سریده » :
اگر به فتح سین خوانده شود ، فرست و الاست ، چنانکه تلمسا نری ، و بنا رزی
خوانده اند ، و اگر به کسر سین و را خوانده شود ، فرستی است از سر چشمه اسرار ، که
عبدالرزاق قاشانی و تستری خوانده اند .

ابن القیم و زین الدین خافی ، هر دو صورت قرأت را شرح داده اند .

ترجمه آیه :

آیه ۷۵ - سوره ۵ ، (حجر) سیپاره چهاردهم

ان فی ذلک لآیات لملتوسمین . همانا ، در اینجا ، نشانه هائی است ، بر نیک

بگردگان با .

شرح باب ۵۶

تعظیم

ترجمہ آیت:

آیت ۳، سورہ النوح اسمیاء زینب ونبیہ

ہذا کہ لاتر چونکہ وقار... تمہارا چہ پیشوں کہ از عظمت خدا و سرین -

بیان عرفانی:

خداوند قوم نوح را لقب: اسماء را چہ رسیده، کہ سحر و عت خدا و سرین

ندارید و حق پرورس مائمی دارید، و چون من دانم - کہ ہمہ را چہ -

شرح باب ۵۷

الجمام

مراجعة

درجہ سوم بہ «چشمہ اول» باب ۵۷ دیدہ ہوتا ہے۔

ترجمہ آیات:

سیدمان گفت: «اے محمد! میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے»

۴

سیدمان پرشمن یعنی؟

یعنی اڑھڑا کر بولنے والی زبان اور بد بختی کرنے والی زبان۔ سیدمان نے کہا کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے، اس لیے کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے، اس لیے کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے۔

سیدمان نے کہا کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے، اس لیے کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے، اس لیے کہ میں نے اپنے آپ کو سب سے زیادہ اذیت دینی ہے۔

بیان عرفانی آیات:

اسی آیات بیانات دلہن روشن و برحق رسد، ہرگز نہیں ہراسی کراہتوں کی اولیاء
حداست، آتہ اثریہ ز روی شرافت ہندی، و از حصائص قدرت اعلیٰ، شجہ بہ عقول صورت
ہند، ہا درو مع توانائی بشر ہائند، کہ عریسی، ہر آن عظیمی، مسافنی ہر آن دوری، ہر آن
حشیم ہیم زدن، حاضر گردد، مگر کہ وہی خدا خدا شد، و پروردگار جہا نیان دعا ی
ویرالجابیت، و یخت از ر حاضر ہا زدن، ہر آن گوئند کہ، بیابان تخت ہدیمس و شاخ سیدمان
زہین در نور دنا، و مسافت کویا، نہ، و این جز در قدرت حق و توانائی مطلق نیست
و عمہ دلیل ہر شرافت اولیاء حق است.

شرح باب ۵۸

سکینه

مراجعات:

ذکر سکینه در قرآن مجید در آیه ۲۷ - سوره بقره (پاره دوم، آیه ۲۷ - سوره بقره)

(پاره ۲۶) و آیه ۳۰ - سوره توبه پار - (آمدن است)

بیان سکینه سوم بدانچه در سوره فتح آمده می باشد در باب ۵۸

در باب ۵۹ نیز خوانده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۲۷ سوره بقره: افصح السجده بسمت دشمنان

هو الذی انزلنا السکینه...

آن خداست که در جنگ خدیجه آرامش ایمان را در دلهای مؤمنان فرود فرستاد.

تا ایمانی بر ایمان خویش بیفزاید و خدای راست مصلحت های آن را در راه حق قرار

دانی است، راست کار.

بیان عرفانی آیه:

سکینه آرامشی است که خداوند بفرستد در دل مؤمنان از روی رحمت

و آرامی دلها را در دو چیز نهد:

یکی در خدمت و دیگری در تقوی

آرامش در خدمت به سه چیز است:

(۱) عمل با احکام امر و نهی، قایده اندک، خواهی که شمه

(۲) اعتماد به اصل دین، تا از وسوسه شیطان در امان بماند.

(۳) خلق و ادب در دین فراموش نشد تا از رونا آزاد گردد.

سکینه و آرامش در یقین دل آن نیز به سه چیز است:

- (۱) بقسمت روزی راضی باشد، تا از سنگینی بار بیاماید .
 - (۲) سود و زیان از یکجاییند، تا از بیم فارغ گردد .
 - (۳) امور خود را به خدا واگذار کند، تا از علاقه هارهایی یا بد .
- نشانه رسیدن کسی به مکینه و آرامش، این است که، آدمی بخشنده و بخشا بنده گردد، بخشایشی که همه دنیا را به کفاری بخشد، و بر او منت ننهد، و بخششی که همه نعمت دنیا به مومنی بخشد، و اگر بپذیرد مومن او شود .
- این است منت جوان مردان، و سیرت آنان .

از کتاب ضمه میدان :

- میدان پنجاه یکم سکینه امت . از میدان رعایت میدان سکینه زا بد .
- قوله تعالی : «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین»
- سکینه آرامش امت ، که حق بفرستد، بردن دوستان خویش و آزادی آن دلهارا .
- وسکنه دل در سه جایست :

۱- در توحید ، و در خدمت ، و در یقین .

۲- اما سکینه توحید را، در دل سه عملست :

ترس است از روزنا آزموده

و شناخت خداوند تا اندر یافت

و دوست داشتن وی نادیده

۳- اما سکینه در خدمت سه عمل کرد :

دردل، داد بست کرد

تا باندک توانگر گشت -

و بر اهل اعتماد کرد، تا از وسواس آزاد گشت

و خلاق را فراموش کرده تا از ریا آزاد نشست

۴- و سکینه در یقین، سه عمل کرد :

دردل تقسیم قسام رضاداد، تا از احتمال برآسود.

و ضرر نفع از یکجای دید، تا از حذر فارغ گشت .

و وکیل پسندید، تا از علائق رهاشد .

او گاهی گوید :

خدایا ! تایاد تو بنده را یاد است

جان وی از همه یادها به فر یاد است .

و تادل بنده به پیدائی تو شاد است .

شادی دو جهان نزد او یاد است .

آن یکی که در راه دین رفته، و در بند ذکر خویش بمانده، با وی همی گویند :

ذکر نگه دار ! و این یکی ، که بر بساط قرب از مردم و اسباب دنیوی رها شده،

و به جذبۀ الهی ویزه گشته ، او را می گویند : که ذکر را گوش دار ! این

همچنان است که گروهی در آرزوی بهشت باشند ، و بهشت خود در آرزوی آنها،

نه مصطفی فرمود : بهشت به چهار گروه اشتیاق دارد :

رده داران رمضان، خوانندگان قرآن ، نگاهدارندگان زبان، سیرکننده گرسنگان .

از کتاب صمد میدان :

میدان نیجا و دوم طمانینت است . از سماع سکینه ، میدان طمانینت زاید .

قوله تعالی «یا ابتها النفس العظيمة»

و طمانینت آرامش است یا انس .

و آن سه قسم است :

۱- طمانینت بر نقد و طمانینت بر امید و طمانینت است بر مهر .

۲- اما طمانینت بر نقد ، سه است :

آن غافلان به ملک ، آن غافلان به تجربه ، آن مخلصان ، رضمان

۳- و طمانینت بر امید سه است :

سزد است ، بکسب ، بدل آرمیده

و سزد است ، منتظر ، بدل آرمیده

و سزد است ، منتظر ، بدل آرمیده

۴- اما طمانینت را بر مهر سه نشانه است :

۱- مشغول بودن بکار وی از کار خود

۲- بیاد وی از یاد خو .

۳- بهر وی از مهر خود .

شرح باب ۶۰

همت

مراجعه و نظر شارحان:

در درجه دوم نیز می‌آید به معنی آینه است. و مفید است برای ما. یعنی در باب ۹۵ نیز ذکر شده است. و تارخ زین الدین خانی و لغت است. که هم به معنی اتصال است. فی معنی است. صورت بی برکت این آیه جو زینت است. یعنی آینه است. و باید که پیوسته اعمال باشد. و در معنی اتصال است.

ترجمه آیه:

آینه را در روز سوره سوره الحجیم

نور و کائنات در یک چشم چهره که در سقان است. نگاه که در آن است. و در آن است. و از مرغان و فرشتگان در روز سوره سوره الحجیم. و از آن است. و از آن است. و از آن است. و از آن است.

از کتاب صد هود آن:

بخوان چهل و چهار آیه از سوره سوره الحجیم

قوله دعانی و الله اعلم

همت خوانست آیت ائمه و است

و معنی آن است

یعنی همت در روز

و آن همت فطیحه است

و معنی آن است

و غایت امیدوی آن

و قطب آسیاب سعی وی آن.

ز عوذ بالله!

۲- اما نعمت در عیبی:

آن برق نجاتست

در دست برده آن آن

و بردن وی عنوان آن

و بر روزگار وی نشان آن.

۳- و اما نعمت بیحق:

آن بشارت فوزست.

مرد را بیک نیاز، از همه نیازهایی نیازمند

و بیک بند، از همه بندها آزاد

و بیک در، از همه درها متبها آگند.

نعمت نسبی قیمت نیست

و آن بهجت ازال نشان نیست

و بر ابد مهر نیست.

مناجات:

ای!

نور تو چراغ معرفت بی نور و خفت:

دل من افزونی است!

قرب تو چراغ وجود بی نور و خفت:

نعمت من افزونی است!

(ج اول - ص ۲۸ - تفسیر سوره الفاتحه)

ایشان سزین سازد، و رقم دوستی بر ایشان کند، که آنان خدا را دوست دارند و خداوند هم آنانرا دوست دارد .

آنان کسانی هستند، که چراغ معرفت در سر ایشان افروخت، و خدای مهربانی ایشان، و دامن پیغمبری مهد ایشان، وازل و ابد در وفای ایشان است .

بشارت آنست که هر کس مرتد نیست، در شمار دوستان است، و اهل محبت، و ایمان هر کس در ورطه ارتداد نیفتاد، او را بشارت است که در زمره دوستان افتاد، و خداوند نخست دوستی خود را با او اثبات کرد، و آنگاه دوستی بندگان را برای خود، تابدانی، که تا خداوند بنده ای را به دوستی خود نگیرد، دوست او نبود .

پیر طریقت گفت:

نشان یافت اجابت دوستی رضا است

و افزاینده آب دوستی وفا است

سایه گنج دوستی همه نور است

باد درخت دوستی همه سرور

هر که از دو گیتی جدا ماند، در دوستی معذور است

و هر که از دوست پاداش دوستی خواهد ناسپاس است

دوستی دوستی حق است و دیگر همه وسواس

نزدیکتر منزل به خداوند دوستی است: دوستی درختی است که بار سرآرد، و

از او همه، گلهای انس روید، دوستی ابری است که عمه نوبارد، و شرابی است که عمه

شهد سازد، و راهی است که عمه مشک و عبیر آرد، رقم دوستی ازلی است و داغ آن ابدی

به داود چنین وحی آمد: ای داود، هر که مرا جوید، به حق مرا یابد، و آن کس که

دیگری جوید، مرا چون یابد؟ ای داود زمینیان را گو: روبرو صحبت و موازست با من

آرید، و به ذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم من، طینت دوستان خود را از طینت

ابراهیم خلیل خود، و از طینت موسی کلیم خود، و از طینت محمد حبیب خود آفریدم.

من دل مشتاقان را از نور خود آفریدم، به جلال خود پروردم، سراپندگانی است که

ایشان را دوست دارم، و آنان مرا دوست دارند، ایشان مرا یاد کنند، و من ایشانرا یاد

کنم، ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود باشم. ایشان در وفای عهد با من و

سن در وفای عهد با ایشان، ایشان مشتاق سن و سن مشتاق ایشان .

بیان عرفانی :

فاطر السموات والارض... افریدگار آسمانها و زمین است، و در آفرینش یکتا و بیگانه است، عرش در برابر قدرت وی چون ذره ای-، و ذره در برابر حکمت او چون عرش بی اگر، به عالم قدرت بنگری عرش بنظر تو ذره ای است، و اگر به عالم حکمت بنگری ذره به نظر تو عرش است .

نیز فرمود: شما را که آفریدم، نه بدان سبب بود که بشما سود جویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیونددی می باید! نه! بلکه، بدان آفریدم تا شما برین سود جوئید و لذت خود از فضل ما بردارید،

که صفت فضل به طلب مطیعان بر خاست

وصفت قهر به طلب عاصیان بر خاست

وصفت جلال و جمال به طلب عاشقان بر خاست .

در پایان کتاب صدم میدان چنین آمده است:

و این صدم میدان، همه در میدان محبت مستغرق .

میدان دوستی، میدان محبت است .

قوله: تعالی « یحبهم و یحبونه » « قل ان کنتم تحبون الله

اما دوستی سه مقاسست:

اول - راستی

و میان سستی

و آخر - نیستی. والحمد لله الاول و الآخر

از کتاب اعمال المقامات:

باب المحبة

۱- و اما محبة العبد به فیه طلوع العبد بین یدی عزه مولاه .

و هب، فی طریق العوام، عمدة الایمان

۲- و فی طریق الخاص،

علمة الفناء

لان العوام، بها یجتلبون الخدمة

ويعتقلون المجرم

۲- وفي طريق الخناس

دل ما دان نتيجة من العبد

نحو عمه يلين بعجز العبد وفاقته

ماء عين اجتمعت عند الخناس

ان يكون للعبد اقامه الجسد بقباسه

بوده بد نظر دانه

ان خیران یقین به ان عمه خیران

توفت عمه اعمه

والتو باسبه

والمعنى بأثر

او توفت صف بنت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

(آیه ۳۳ سوره یس پارہ ۳۰)

قرآن مجید :

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

ان المصعب انى وقت

و دیدار حقیقت نزد خاصه

آنست که چون بنده بر پای شود، حق او را برساند و گنجه را

بسیر بانی حق بر او را باشد و نفس حق بر او

غیر از آنچه بنده را باقی باشد

ز آن پس در یک رسوم باشد

و تامل با اثر گیرد

و باشد به وقت شود

۱- کسی فرماید از حق گویا

از خیر بعد از تو بزرگ است

۲- حاجت خداوند از حق است

ز آن پس حاجت خود را بخواه

۳- کسی فرماید «فرموده است

زکاتہ های پیر کلمات:

بسیر فرموده از خیر است

بسیر دیدار با کلمات:

۱- چون توفیق داد

دیدار بهر را کلمات:

۲- چون آنست

دیدار کلمات:

۳- چون چو چو

دل کلمات:

۴- این با ای عماد

دیدار کلمات:

۵- این تحفه

بسیر کلمات:

- سن شورنده جهانم!

ج ۳ ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف.

دلیل یافت دوستی:

دوگیتی بدریا انداختن است!

نشان تحقیق دوستی:

باغیر حق نپرداختن است!

اول دوستی، داغ است و آخر چراغ:

اول دوستی اضطراب است.

و بیانہ انتظار.

و آخر دیدار.

چه باشد گر خوری صد سال تیمار.

چو بینی دوست را یکروز دیدار!

ج ۷ - ص ۵۱۳ تفسیر اقصان

۴

*

همه دوستی بیان دوتن باشد.

سه دیگر درنگنجد.

درین دوستی همه تویی

ج ۷ - ص ۳۱۰ تفسیر القصص

سن درنگنجم!

*

نشان یافت اجابت دوستی، رضاست.

افزاینده آب دوستی، وفاست.

پامایه ج دوستی، همه نور است.

بار درخت دوستی، همه سرور است.

هر که از دوگیتی جدا ماند، در دوستی معذور است.

هر که از دوست جزاء دوستی جوید، ناسپاس است.

دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است!

ج ۳ ص ۱۵۵ تفسیر المائدہ

مخارجات:

الهی!

ار زبان سحبت خاموش است ،

حالش همه زبانست!

ورجان در سر دو متی کرد

شاید که دوست او را بجای جانست!

غرق شده آب نمیند

که گرفتار آن است!

و بروز چراغ نیفرورزند ،

که روز خود چراغ جهانست!

ج ۱۰ - ص ۵۵۳ تفسیر «العلف»

ای خداوندی که رهی را ، بی رهی ، با خود بیعت می کنی

رهی را ، بی رهی گواهی به ایمان می دهی

رهی را ، بی رهی ، بر خود رحمت می نویسی

رهی را ، بی رهی ، با خود عهد دوستی می بندی

سزد بندۀ مومن را کند ، بنزد اکتون

کش عهد دوستی با خودیست

که مایه گنج دوستی همه نور است

و نار درخت دوستی همه سرور است

میدان دوستی یک دل را فراخ است

سالك فردوس برد رخت دوستی يك شاخ است .

(ج اول - ص ۸۱ تفسیر ایضاً)

شرح باب ۱۲

غیرت

ترجمه آیات:

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي فِي يَدِ ابْنِهِ بِالْغَيْرِ

و نه به مال پدری که در دست پسرش است، به غیرت.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي فِي يَدِ ابْنِهِ بِالْغَيْرِ

و نه به مال پدری که در دست پسرش است، به غیرت.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي فِي يَدِ ابْنِهِ بِالْغَيْرِ

و نه به مال پدری که در دست پسرش است، به غیرت.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي فِي يَدِ ابْنِهِ بِالْغَيْرِ

و نه به مال پدری که در دست پسرش است، به غیرت.

بِهَانِ عَرْمَانِي آیه:

بِهَانِ عَرْمَانِي آیه: بیهان عرمانی است.

بِهَانِ عَرْمَانِي آیه: بیهان عرمانی است.

بِهَانِ عَرْمَانِي آیه: بیهان عرمانی است.

بِهَانِ عَرْمَانِي آیه: بیهان عرمانی است.

چنانکه این معجزه برای سیدان پیغمبر بود.

از کتاب صدمیدان:

بیهان پنجاه و هشتم غیرت است. زمیندان حرمت میدان غیرت را بود.

غیرت رشک است بر چیزی، که غیر آن، بجای آن چیز نیست.

و آن سه چیز است: عمر است. و دل است. و وقت است.

۱- اما عمر: دکانست و خورد پیرایه ، و دین ساید ، و سوسن باز و آن ،
و هر چه از عمر گذشت ، تا وانست یزد رسان
و آن نفس که در آنیم ، یا تجنزه است یاداغ
و آنچه از عمر مانده است ، یاز هر است یا تریای .

۲- ودل : خزینده سردست ، و شیطان ، دشمن -

و سرایت قفل ، و مؤمن محتاج .

هر چه از نفس میکاشد ، درد دل می افزاید -

و هر چه درد دنیا می زاید ، از قیمت میکاشد .

و هر چه در دعوی می افزاید ، از مایه میکاشد .

۳- وقت مرد : ساعت غیبت سردست ، از خود

هر آنکه آنرا بر سر د بپوشاند

یا ببرد ، دشمن ترست و پرا از فاقن وی

و هر آن که آنرا بروی تقویت کلام بروی گراس برسد ، از زبده وی

وقت بر خداوند وقت ،

گراسی ترست از د و جهان وی .

شرح باب ۶۳

شوق

ترجمه آیه

آید - سوره ۹۰ (عنکبوت) سیپاره بیستم

من کان یرجوا عرشک که امیر دیدار خدا دارد، (و از رستاخیز و آیدن و بعد از
سی نرسد)، بداند آید، هنگام دوری دامن، و یادش دادن آمدنی و بودنی است،
او است شنوای دانا.

بیان عرفانی

دیده دوستهای جان است، که به صد هزار جان یابی ارزان است!

پیر و زتر از آن بنده کیست، که دوست او را میان است؟

جمع دیدار دوست، صفت مردان است.

بالم تا فردا بنده بر سائده خلد بنشیند، و شراب وصل نوش کند، طوبی و حسنی

ببند، به سماع و شراب دیدار رسد، روی های مومنان و مخلصان و صدیقان و شهیدان،

چون آفتاب رخشان مومنان در افشان، چون بنفشه بوستانی، چون برق لامع، به خداوند

خویش، به آفرید کار خویش، به پروردگار خویش بنگرند.

صفت آن روز قرب وصال است، و بر و افضال روز عطا و نوال روز نظر ذوالجلال،

مشتاقان در آرزوی این روز، تن وقف کردند، و عاشقان از بهران، حلقه در گوش

کردند، و عارفان را در دیدار سه دیده است : دیده سر بیند و آنرا لذت است، دیده دل، بیند و آنرا معرفت است، دیده جان بیند، و آنرا مشاهدت است، دیده به بیند دیده در حق بنگرد، فردا در دیدار همچنان تفاوت است، نه امروز در شناخت، هر کس او را به سه قسم شناخت، خود بیند، هر کس او را خوبش دیدار بود، باشد که ذمّول و غفلت و بی هوشی آرد، باشد که شکوه آرد، باشد که درد دیده و درسد.

میر خدیو گفت : الهی تو را آن کس بداند که تو را از آن دیده آن کس
 و او بدید، که دو گیتی او را نداند، و تو را از آن کس بداند که تو را

از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و سیم حیات است، از میدان شصت و سیم حیات است

قوله تعالی : **مستحسب** مثله

حیا شریعت

شرد حصار دین

و شرد علمیت از علمای آید

شرد غافلان از حاکمیت

و شرد جوانمردان از فرشتگان

و شرد عارفان از حقیق

۱- از حقیق، آنکس شرد دارد از حقیق

از آبروی خود برسد

و از قبول ایشان نوشت

و عظم الله شما

۲- و از فرشتگان، سیم آنکس در حقیق

بر غیب اعتماد داد

و از گناه پاک داد

و از حساب اندیشه داد

۳- از حقیق، سیم آنکس دارد از حقیق :

که دل بینا دارد

و سر آشنا دارد

و ضمیر از ربیت جدا دارد .

از کتاب علم المقامات:

باب الشوق

۱- و اما الشوق فهو غيبة ذكر متمن

و اضطراب الصبر عن فقده

و شدت طلبه .

۲- هو دعواء

۳- و فی طریق الخائس ، حمله

لان الشوق يكون الى غائب

و المشتاق اليه حاضر .

۴

و طریق الخاص

ان يكون غائبا، والحق حاضر .

و لم ينطق بالشوق كتاب و لاسفة صحیحه

لان الشوق مخبر عن بعد

و مشیر الى غیبه

و تطلع الي ادراك .

۵- «و هو معكم، اينما شتم»

۶- آیه ۳۰ ، سورة حديد، پاره ۲۷

ترجمه:

باب شوق

۱- شوق ، غلبه ذکر آنچه است که تمنی شود

و آشفتهگی شکیه ایست، از فقدان آن

و شدت طلب آن

و آن عامه را باشد .

۲- و در طریق خاصه ، این علتی (نقصی) است

زیرا که شوق سر غایب را باشد

(درحالیکه « آنچه بهوی آن شوق مندی واقع می شود ، حاضر است .

طریق خاصه آنست که

خود غایب باشد ، و حق حاضر

و نام شوق در قرآن و حدیث صحیح نیامد .

زیرا که شوق ، گویای دوری است

و اشاره کنند همت به غیاب

و فراز رفتن بسوی اندرک

۳- (فرمایند) « و تو با شما یکجست ، غمخوار باشد .

از اخیر رساله درباره شوق :

۴- شوق خاصمان گریزان بوده است ،

از رسم ها و نشانه های خود ما .

۵- (می فرمایند) : سویی نوشتافتند ،

ای پروردگار ،

تا راضی باشی .

شرح باب ۶۴

قلق

مراجعه در داخل این کتاب :

راجع به درجه اول قلق، باب ۱۰ (سماع) و شرح آن دیده شود .

ترجمه آیت :

(آیه ۸۳ سوره ۲ «طه» پارۀ ۶)

«و عجلت اليك رب لترضى»

موسى گفت : اينك ايشان در پي من هستند ، و من شتابيدم تسوى تو

پروردگار من ، تا از من خوشنود شوى !

بيان عرفانى :

بيان اين آيت در بيانات آيات ديگر راجع به مكالمه كلمه بارب العزت

آمده است .

(شرح باب ۷۲ دیده شود)

شرح باب ۶۵

عطش

ترجمہ آیہ :

آیہ ۸۳ - سورہ ۲۰ (نہ) - پہلے شانزده ص

وَعَجَاتِ امِّكَ رَبِّ لِرُضِي ، مَوْسَى ثَمَّتْ : ایتک ایشان در ہی من شسمہ ،
و من ستائیدم بسوی تو ، پروردگار من ، تا ازین خستہ شود سوی !

بیان عرفانی آیہ

۱۳ - عتاب برسوی است ، کہ قوم را واپس گمانت ، و خود بہت آب ، تو ، پیور
رفت ، و بہ سرعت حق تعالی شصت .

خداوند گفت : ای موسی ، ندانستی کہ من خجسته ترا دہست دارم ، تا شصت از
بیتر نوازم ؟ و پیوستہ دلیل آن من نگہ ؟ ہر گز ایتیم در دل ایشان نہ
دوستی گیرم !

موسی ، لذتی داد ، کہ آنان در ہی من ، و شصت ہی بر ہی من شصت ایتیم
نہود ، بلکہ برای جاب رضایت حق بود ، خداوند ، و ہر گز نہ ایتیم ، و ہر گز نہ
بندہ آگا ہی !

خداوند فرمود : ای موسی ، رضای من در مداحات دل ایشان است ، ای
موسی ، چون مرا جوئی ، در دل ایشان جو ، کہ من در حالوت (و ہر گز نہ معلوم)

با ذا دران نشینم، و مونس دل درویشانم، و یادگار جان عارفانم، حاضر از مسجیانم،
 نور دیده آشنا یا نم، و مایه رسیدگان، و زاد مضطربان، و پناه ضعیفانم، ای موسی!
 عرجادرویشی بینی، افکنده جور روزگار، و خسته دهر است. او رایاری و غلامی
 دن، و تابقوانی جدائی وی سجوی، صحبت او را خریدار باش، که نهاده وی
 خزینه اسرار از ل، و تعبیه بازار ابد است.

نکته پیر طریقت:

عارف را چشم نه بر لوح است نه قلم

نه بسنه حواست نه اسیر آدم

عشقی دارد دا یم

هر چند قدحها دارد دماده!

ای سهدمن ا کرم!

ای مفضل ارحم!

یکبار قدح باز گیر

تا این بیچاره بر زند نام.

ج ۵ ص ۱۱، تفسیر یوسف

مناجات:

ای الهی!

مشرب می شناسم، اما به خوردن نمی یارم.

دل تشنه، و در آرزوی قطره ای میزارم.

سفایه سرا سیری نکند

من در طلب دریا یم

بر هزار چشمه و جوی گذر کردم

تا بوکه دریا دریابم.

در آتش عشق، غریقی دیدی؟؟

من چنانم!

در دریا تشنه‌ای دیدی ؟؟

سن آنم !

راحت به متجیری مانم، که در بیابانم

فریادم رس، که از دست بیدلی بفرغانم.

(ج ۳ - ص ۷۷۹ تفسیر الاعراف)

ایهی !

جوی توروان ، و مرا تشنگی تا لی ؟

این چه تشنگی است ، وقد جهامی بینم بیایهی !

زین نادره تر ، کرا بود هرگز حال ؟

سن تشنه ، و پیش من روان آب زلال !

ج ۵ - ص ۱۶۵ تفسیر رعد

ایهی !

همه راتشنگی از نایافت آب است

و ما را از سیر ایهی !

ج ۷ - ص ۳۱۰ تفسیر القصص

شرح باب ۶۶

و جد

مراجعات و نظر شارحان :

در درجهٔ دوم وجد، از جذب حقیقی سخن رفته است. زین الدین خافی بیان میکند اثر چنین وجد، در ظواهر دیده نمیشود (چنانکه در تلمیسی، باب ۹۰، بیان شده است).

در درجهٔ سوم وجد، و اینکه وجد سالک را از بندگی آب و خاک برهانند. مطلب را زین الدین خافی چنین بیان کرده است: آدمی را از بارتن و جان برهانند. دیگران، نجات ازین جهان و آن جهان معنی کرده اند.

ذکر آب و خاک

در باب ۹۹ نیز آمده است.

بیان عرفانی :

آیه ۱۳ - سوره ۱۸ (کهف) میپاره پانزدهم

آیه : و ربطنا . . . خلعتی از کمال محبت ، که همانا افزونی هدایت بود ، به آذان دادیم ، و ایشانرا به بند عصمت بستیم ، و بر بساط معرفت بداشتیم ، و به قید محبت استوار کردیم ، و در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت افروختیم ، و در دیرستان ازل ، آداب صحبت آموختیم ، تا در عین قدس روان گشتند ، و در خلوت غار با راز حقیقت پرداختند ، آن جوانمردان اصحاب کهف بر درگاه احدیت بنور ایمان ، ارجمند بودند ، و به صفای توحید افروخته ، دیده اهل آن روزگار به

درد شرك و كفر آلوده بود ، و غیرت دین آنانرا در حجاب غار برد ، تادیده های

آلوده (چشم کافران) آنها را نبیند .

از کتاب صد میدان :

میدان هشتاد ونهم وجدست

از میدان اطلاع میدان وجد زاید .

قوله تعالی : « وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا »

وجد آتشی است افروخته

میان سنگ اختیار و آهن نیاز .

و آن برسه وجه است :

وجدیست نفس را

و وجدیست دل را

و وجدیست جان را .

۱ - اما آنچه نفس را افتد :

بر عقل زور کند

و صبر هزیمت کند

و نهانیها آشکارا کند

و این وجد معنویست .

۲ - اما آن وجد ، که دایرا افتد :

بر طاق زور کند :

تا حرکت کند - و بانگ کند - و جامه بدرد .

و این وجد معنویست .

۳ - اما آن وجد که جانرا افتد :

حظ وی از حق نقد کند

و نفس وی در حقیقت غرق کند

و جان وی آهنگ بریدن کند .

و این وجد منظور است ، که حق به وی نگر بست .

شرح باب ۶۷

دهش

ترجمہ آیات:

آیہ ۳۱ سورہ ۱۲ (یوسف) سیپارہ دوازدهم .

۴

فلما راینه اکبرنه

انگاہ زن عزیز ، کہ مکر ایشان وبد گفتشان شنید ، فرستاد آنها را دعوت کرد ، و برای آنها جای نشستن آماده کرد ، وبه هر یکی از آنها کاردی در دست داد . انگاہ یوسفرا گفت : بر ایشان بیرون آی ! همینکہ زنہا او را دیدند ، جمال او ایشانرا بزرگ آمد ، واز دیدار او در شگفت شدند ، ودستہای خود را (کہ می خواستند سیوہ با آن برند) . بریدند وگفتند : پناہ بر خدا ! (کہہ این را از مردم شمارند ، یا پندارند) این نہ مردم است ، واین جز فرشتہ آزادہ نیست !!

بیان عرفانی آیہ:

چون آن بدبخت ، در کار یوسف برفت و ، عشق او تمام ولایت فرو گرفت ، زبان طا عنان براو دراز شد ، وزنان مصرتیرہای سرزنش وملامت براو می انداختند و او خود را داجوئی وتسلیمی سیداد ، کہ معشوق خوب روی بہ ملامت می ارزد . گفته اند : سرمایہ عاشقان ملامت است . آن کس کہ بار ملامت نکشد ،

عاشق کی بود !

زلیخا ، که این سخنان و سرزنشها شنید ، گفت . من آنا ترا دعوت کنم ، و
 معشوق خود را به آنان بنمایم ، تا بدانند !
 پس چون زنان حاضر شدند ، و جمال یوسف را بدیدند ، و شعاع آن برهیکلمهای
 آنان پرتو افکند ، همه در حیرت و دهشت افتادند و دستها را بجای نرنج بریدند ،
 و از خود بی خود گشته ، بختی بی هوش افتادند ، بختی جان داده ، بختی سراسیمه
 و متحیر ساانده ، همی گفتند : این بشر نیست فرشته است !

از کتاب صدمیدان :

سیدان نود و ششم دهشت است ، از سیدان انس میدان دهشت آید .
 دهشت در غلبه انس ، از خود رها شدن است و از خود جدا شدن است .
 دهشت آن حال است که :

تن صبر بر نیا بد

و دل بعقل نپردازد

و نظر تمییز را نیا بد

۱- تن آنگه صبر برند ارد که :

از فراغت دل در ماند

و هیبت میان تن و میان دل وی جدا کند

و سلطان طاقت ضعیف گردد .

۲- دل با عقل آنگاه نپردازد که :

روح ویرا خو اند

و روح و جد به وی رساند

و تشنگی قوت کند .

۳- و نظر آنگاه تمییز را نیا بد که :

که در نور مشاهده غرق گردد

و ندای لطف به وی رسد

و حجاب تنسم از پیش وی بر خیزد .

مناجات:

۱ لہی

تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی
 تا قوسی را بشراب انس، مستان کردی
 قوسی را بدریا ی دہشت، غرق کردی
 ندا از نزدیک شنو انیدی

و نشان ازد و ردا دی

رہی را باز خواندی

وا نگہ خود نہان گشتی!

از و رای پرده خود را عرضه کردی

و بہ نشان عظمت، خود را جلوہ کردی.

تا آن جوان مردان را در وادی دہشت گم کردی

و ایشا نرا در بی طاقتی سر کردان کردی!

این چیست کہ با آن بیچارگان کردی؟

داوران فقیر خواہان تویی!

و داد دہ آن فریاد جویان تویی!

و دیت آن کشتگان تویی!

و دست گیران غرق شدگان تویی!

و دلیل آن گمشدگان تویی!

تا آن گمشدہ، کجا بہ راہ آید؟

و آن غرق شدہ، کجا بہ کران افتد؟

و آن جا نہای خستہ، کی بیاساید؟

و آن قصہ نہانی، را کی جواب آید؟

و آن شب انتظارا ایشانرا کی بامداد آید؟

شرح باب ۶۸

ہیمان

مراجعة به داخل این کتاب

در درجه دوم ہیمان، سخن از تحقیق است: باب ۶۹ دیده شود.

در درجه سوم ہیمان، سخن از کشف است: باب ۷۸ دید، شود.

ترجمہ آیه:

آیه ۱۳۳ - سورہ ۷ (اعراف) سیپارہ نهم

ولما جاء موسى لبيقاتنا . و چون موسی بہ بیقات (جای مقرر) آمد و خداوند،
با او سخن گفت (بہ ترجمان و واسطہ) گفت: خداوند، خودت بہ من ہما تا
نگرم! خداوند گفت: ہرگز مرا نخواستی دید، لیکن بہ کوه نگاہ کن، اگر سر
جای خود آرید، سرا خواهی دید! فلما تجلی بہ اللجیل، جعلہ دایا،
و خر موسی صعقا . چون خداوند، در کوه تجلی نمود، و خود را بہ کوه نمود،
کوه از ہبت خرد، تیکدو ہارہ شد، و موسی بہ ہوش بیفتاد. پس چون بدست آمد،
گفت: خدایا! پاکی و بی عیبی تراست! من بہ و باز گشتم! تو بد کردی!
من نخستین گروندگانم!

بیان عرفانی آیه:

گویند: موسی را دوستر بود: یکی سفرطاب، دیگری سفرطرب - سفرطاب،

شب وادی طور بود، و سفرطرب، سفرسیقات بود کہ موسی آمد و از خود، بیخود

گشته ، سرد رسر خود گم کرده ، از جام قدس شراب سحبت نوش کرده درد شوق در درون او افتاده ، واز دریای عشق موج «ارنی» برحاله ، برمیخیزد ، می بیند اسرارش می گشت ، و سخن آنها را از پیغام و رسالت و خواسته ایشان همه را جمع میگرداند ، تا چون به حضرت رسد ، سخنش به درازا کشد .

پس به حضرت سناجات رسید : مست شراب شوق گشت ، و موخه سماع کلام حق شد ، آن همه فراموش کرد ، نقد و قنش این برآمد آه : حدایا ! خود را بمن بنما ، و «ان ترانی» شنید . فرشتگان سنگ سلاست در رات می زدند . که تو طمع دیدار حق کرده ای ؟ ترا کجا و رب ارباب کجا ! خاک کی و آبن را چه رسد که حدیث قدم کند ! نبوده ، و بود شده را ، چون سزد ، که رحل لم یزال و لم یزال کند؟ موسی ، از سر مستی و بی خودی ، جواب می داد آه : معذوره دارید ، که من نه بخویشتن بدین جا آمده ام ، نخست او مرا خواست ، نه من خواستم ، دوست بر بالین دیدم ، که از خواب بر خاستم ، من به طلب آتش می شدم ، که برگزیده گشتم ، بی خبر بودم که آفتاب تقرب و تقریب به حضرت بر آمد که «و قربناه نجیا» .

فرمان آمد به فرشتگان ، که دست از موسی بردارید ، که آنکس که شراب اصطفا (و اصطفیه تک انفسی) از جام سحبت من (و انقیت عیاب سحبت منی) نوشیده باشد ، عر بده کمتر از این نکند ! موسی ، در آن حقایق ، مکاشفات از خم خانه لطف شراب سحبت چشید ، دلش در عوای فردانیت پیرید ، نسیم انس و صلت از جانب قربت بر جانش دمید ، آتش مهر زبانه زد ، و صبر از دل برمید . بی طاقت شد و گفت : «رب ازنی انظر الیک» آخر نه کم از نظری !

پیر طریقت گفت : عر کس را امید است ، و امید عارف دیدار ! عارف بی دیدار ، نه به مزد حاجت است ، نه با بهشت کار ! همگان برزندگانی عاشقند ، و مرگ بر ایشان دشخوار ، عارف به مرگ محتاج است ، بر امید دیدار ، گوش به لذت سماع بر خوردار ، و حق مهر را وام گزار ، دیده آراسته روز دیدار ، جان از شراب وجود مستی بی خمار .

... قال: لن ترانی! گفته اند که آن ساعتی که موسی «لن ترانی» شنید، مقام وی بزرگتر از وقتی بود که «ارنی انظر الیک» گفت، زیرا که این ساعت، در سراد حق بود، و آن ساعت در سراد خود، و بود موسی در سراد حق، او را تماشاگر بود از بود او در سراد خود، که این تفرقه است، و آن جمع، و عین جمع، لامحاله تمام تر، گرچه موسی را زخم «لن ترانی» رسید. اما در حال مرهم بر نهاد، که فرمود: ای موسی اگر زخم «لن ترانی» زدیم، لکن مرهم نهادیم، نادانی، که آن نه قهری است بلکه عذری است.

چون از آیات جلال و آثار عزت احدیت صدائی به آن کوه رسید، به حال نیستی شد، و از وی نشان نمازد.

گفته اند: اگر سنگ حیاه طاقت این حدیث داشتی، خود در بدو وجود اسباب قبول کردی، و به جان و دل خردید آن بودی، لطف ایجا است، که کوه، بدان عظمتی بر نتافت، و دلهای مستضعفین و بیروزان امت سجد- بر نتافت، که خداوند فرمود: کوه ها تحمل کردن نتوانست، و بی انسان آنرا بدوش کشید.

چون هستی موسی در آن بی هوشی از میان برخاست، و بشریت وی به توبه دادند، نقطه حقیقی را تجلی افتاد، که اینک سائیم، چون از میان برخاستی، ما دیده وریم.

بهر طریقت گفت: خدایا، بافند سی جویم، با دیده ورمی گویم: «دارم چه جویم، قدمی بینم، چه گویم؟» که شیفته اسب حسرت و جویم! اگر هزار این گفت و گویم! الهی! بهای عزت تو جای اشارت نگذانت، و همه وحدانیت تو راه اضافت برداشت! نارهی دم درد! آنچه در دست داشت، با حیرت و چه می پنداشت، الهی، از آن تو می فرود، و از آن ره می گشت، و به همان ماند، که اول بود راست.

چون موسی به هوش آمد، گفت: خداوند! من از اینکه بشم به این سمدیت تو طمع کند، یا اس به خود تو را جوید، بیادای و جان اسره از حدیث-بیدار تو شد! خداوند! تو به دردم! گفتند: ای موسی، چگونه به یک بار می...

فرو نهند، کہ نهادی؟ چگونه بر بک بار جولان کنند، ده نو کردی؟ و بدین
زودی و آسانی برگشتی؟

زبان حال موسی ہا سخ میدہد :

می خواستم ، او نخوست . پس خواست خود را ، برای نخواستن او ترک
نویم ! چکہ چون متصودی بر نیاسد ، باری بہ محل خدمت و بمقام عجز بندگی
باز گردم ، و بہ ابتداء فرسان شوم !

چون موسی ، بہ عجز بندگی بہ محل خدمت و مقام نوبہ باز شد ، خداوند سا رک
دل وی کرد ، و بہ رفق با او سخن گفت ، و ورا بہ رسالات خود برگزید و فرمود:
ای موسی ! من تو را ، از بیک چیز تنها منع کردم ، و آن دیدار بود ، در عوض ،
تو را بہ فضیلت های بسیار خواستم ، و بہ شرف درامت بیا راستم ، پس این نعمت
را سکر کن ، و قدر این نماز بدان !

شرح باب ۶۹

برق

نظر شار حان:

در نخستین درجه برق، که در چشم رجا درخشید، زمین الدیون خفید، و درنگ
هار حان آنرا «عین رجا» دانسته اند.

ترجمه آیه:

آیه ۹ - سوره ۲ طه شماره ۱

ای محمد، آیاداستان موسی به تو آمده؛ انگاه که آتشی از دور دید، پس
زن و فرزند خویش را گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی دیدم، کاروانی
را پاره ای از آتش آرم، پایه روشنائی آن راه یابم.

بیان عرفانی آیه:

آتش نشان جود است، ودلیل مخافه، بادیه نشین آتش افره آید، در آن آیه
گهرد، هیچ کس، به آتش مهمانی، چون موسی ناهفت، و هیچ کس از آتش
میزبانی چون خدای تعالی ندید! موسی آتش می جیست که خانه افروزد، آتش
یافت که جان و دل سوزد! همه آتشیها تن سوزد، و آتش ده متی جان سوزد.
به آتش جان سوز، شکیبائی نتوان.

آتشها بر تفاوت است : آتش شرم ، آتش شوق ، آتش مهر .
آتش شرم ، تفرق سوزد آتش شوق ، صبر سوزد آتش مهر ، دو گیتی سوزد ،
تاج از حق نما ند .

دلیل یافت دوستی دو گیتی ، سوختن است ، و نشان محقق به غیر حق ،
نپرداختن ، وعلاست نیستی - در خود برسید ن است . باران گاه به دریا رسید ،
در خود برسید ، و آن کس گاه به حق رسید ، در خود برسید . سوسی به سرمشرب
توحید رسیده بود ، گاه خطاب «انی انار بکک» شنید ، او را فرمودند که : قدم در
عالم تفریدنه ! او پای بر هر دو گیتی نهاد ، و مسولی را همت بگانه کرد .

نکته پیر طریقت :

گاه گوهم در قبضه دیوم ،

از بس پوشش گاه می بود

گاه نوری تا بد

که بشریت در جنب آن نا بد بد شود .

نوری و چه نوری ! !

که از مهر ازل لسانست

و بر مجل زلد گانی عنوانست

هم راحت جان

و هم عیش جان

و هم درد جان است ! :

هم درد دل منی و هم راحت جان

هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان !

ج ۸ - ص ۲۳۳ تفسیر ۲۳۵

بر خبر همی رفتیم ، جویان بقین

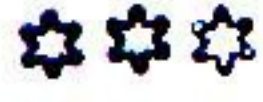
خوف ما یه ، و ر جاقرین

مقصود از من نهان ، و من کوشنده دین

نا گاه ، برق تجلی تافت از کمین

از ظن چنان روز بینند ،
و از دوست چنین !

ج ۸ - ص ۲۸۰ تفسیر الصافات



برق الهی
نسیمی دمه از باغ دوستی
دل رافدا کردیم !
برقی تافت از مشرق حقیقت
آب و گل کم انگا شتیم
و دو گیتی بگذا شتیم !

(ج اول - ص ۶۲ ، تفسیر البقره)

شرح باب ۲۰

ذوق

ترجمہ آیہ :

آیہ ۳۹ سورہ ۳۸ (ص) سپارہ بیست و سوم .

ہذا ذکر... این است یاد کرد از ایشان (وسخن درباره پیامبران) و پرهیزگاران

را. باز گشتی نیکو و پسندیده است .

بیان عرفانی آیہ :

این است قصہ پیغمبران ، و سرگذشت ایشان، آنگاه ثواب و درجات آنها،

ورنجهای و بلاها کہ در این جهان کشیدند، بیان کرد ، و متقیان را بر عموم گفت ،

تادانی دہ عمدتہ مؤمنان را می گوید ، نہ تنها پیغمبران را .

۲ (الف) و معجبت کہ :

دوست جست - نشان دید - برید قانزد یکک .

و خداوند انس است :

بوقت نگریست - نور دید - غری گشت قانزد یکک .

(۱ - ب) مرد ہشین :

در خدمت افتاد وزمد .

(۲ - ب) و مرد دوم :

در حرمت افتاد و شرم .

(۳ - ب) و مرد بازہسین :

از خود جدا ماند و رفت .

فافہم !

۴

نکتہ پر طریقت :

من چه دانستم کہ ، مزدور اوست ، کہ بہشت با فی او را حظ است ؟

و عارف اوست ، کہ در آرزوی یکک لفظ است !

من چه دانستم کہ مزدور در آرزوی حور و قصور است

و عارف در بحر عیان غرقہ نور است !

(ج اول ص ۶۹ تفسیر البقرہ)

مناجات :

اللہی :

او کہ یک نظر دید

عقل او پاک برید

بس او کہ دایم بہ دیدہ دل ترا دید

چون بیمارمید ؟

ج ۹ - ص ۲۸۳ تفسیر - سورہ قی

شرح باب ۷۲

وقت

ملاحظات و نظر شارحان :

در منازل السائرین وجود بمعنی موجود بودن ، و نیز بمعنی (وجود) (وجد) نکار رفته است

در اینجا ، در ترجمه ، وجود بحسب تفسیر ، به ترجمه آمده است

قابل غور میباشد چنانکه عبدالمعین اسکندری - در تفسیر

ایفکة ، این معنی باین اسم سازگار نیست ؛ ترجمه پیشین

آمده است ، اما اگر مطابق نسخه حسن وین وایر باشد ، ترجمه

آنگاه باید چنین ترجمه شود ؛ این معنی (وجود)

القیم الجوزیه ، چنین خواهد بود ، و نسبت از این

ترجمه آیه :

آیه ۴۰ - سوره ۲ (حمد) پیپاره نجات

آنگاه که خواهر تو میرفت ، و من لاف ، ایدیس حق نمی گفتم

بر کسی که او را بد دایگی میداد ، پس ما او را برگردانیم که بداند

او روشن کرد ، و نواند و هکین میاس !

تم جنت علی قدر ، یاموسی : (یاد داری) کہ کسی را بکشتی ! و ما تو را از اندوه ، نجات دادیم و تو را بیازمودیم آزمودنی . پس سالها نہ رمدین درنگ کردی ، پس از آن آمدی بہ همان اندازہ ، و ہنگامی کہ مقدر شدہ ، و وعده داده شدہ بود .

بیان عرفانی آیہ :

ای موسی تو را در کور و بلا بردیم ، و بہ اخیلاص نیا دیم ، مادر دلت جز مہرما ، و بر زبان جزد لریما نمائند ، و آل پلاھا کہ بر سر وی نشست : نول : کہ ویرا زادند ، متواری زادند ، در خانہ ای ہی چراغ و تار یکت ، ہی نوا ، ہی کام ، از نیم فرعون کہ مادر را نمی نایست پسر باشد ، کہ پسران از ہی نشست .

بلای دوم : ناچار اور در تابوت بردہ ، بہ دریا (رود نیل) نکلند ، کہ منزل اوش دریا بود ، دوم ، شمشیر و دیدار دشمن ، کہ فرعون امر بہ کشتن او داد !

موم ہم از فیضیان ، کہ یکی از آنها را کشته بود !

بلای سوم : پس از آن بگریخته ، نگران ، و دل آشفته ، و جان حیران ، ہی بر غنہ ، شکم گرسنہ ، هیچ نمی دانست کجا میرود ، تارمیدن بہ مدین ، کہ بہ سزدوری شعیب پیغمبر درآمد .

از کتاب صد میدان :

میدان بود دیکم وقت است ، از میدان اجنبہ میدان وقت زاید .

قوله تعالی . « جنت علی قدر با موسی . »

وقت آنست : کہ جز حق در و نگجد .

سردان در آن وقت مہ اند :

وقت یکی سبکست ، چون بری .

و وقت یکی پایندہ است

و وقت یکی غالب است .

- ۱ (الف) : آنچه چون برقت، غام است: شوینده .
- ۲ (الف) : آنچه پاینده است، شامع است : مشغول دانند .
- ۳ (الف) : آنچه غالب است، قاتل است: کشنده .
- ۱ (ب) : اما آنچه چون برق است : از فکرت زاید .
- ۲ (ب) : آنچه پاینده است : از لذت ذکر زاید .
- ۳ (ب) : آنچه غالب است : از سماع نظر زاید .
- ۱ (ح) : آنچه چون برق است :
دنیا فراموش کند ، تا ذکر آخرت روشن کند .
- ۲ (ج) : آنچه پاینده است :
از آخرت مشغول کند ، تا حق معاین کند .
- ۳ (ج) : آنچه غالب است :
بسود استیث مجرب کند ، تا جز حق جز خدایه نماند .

شرح باب ۷۳

صفا

مراجعة درین کتاب :

بناحیر درجه اول صفا : در باره صحت قصد باب ۱۴۴ دیده شود .

ترجمه آیات :

آیه ۱۴۴ و مانع سوره ۳۸ (ص) سیپاره بیست و سوم

(ابن محمد) پادگان سارا، ابراهیم واسحق و یاقوب یاد کن که صفا حبان
ستاره نما و باریک بینی نما و بار یک دانی ها اند .

سائنها را صافی کردیم و برگزیده صافی گزیدنی . تا گیتی بود از ایشان
بسیار نیکو کنند .

و انهم عند فالمن المصطفین ... و ایشان به نزد ما از بهترین برگزیدگانند .
(ابن محمد) یاد کن اسمعیل، و بسع، ذوالکفل که همه آنها از بهان اند .

بیان عرفانی آیه :

سائنها را یاد آخرت برگزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند و یاد آن جهان
شدند و آنرا بستودند، و مردم را به آن باز خواندند و پیوسته از آن سخن گفتند
و بدان عمل کردند .

از کتاب صد میدان:

میدان شصت و دوم صفاست . از میدان صدق میدان خدا از اول .

قوله تعالی «فما اوشنوا لما اصابهم فی سبیل اللہ»

اهل صفا سه گروه اند :

۱ - یکی از آن فرستگارانند :

از شهوت پاک .

و از تهمت دور .

و از غنمت معصوم .

۲ - و دیگر گروه انبیاء اند صوابات از غنیمت دور .

از تراجم پاک .

و از زینت دور .

و از معاصی معصوم .

۳ - و دون انبیاء بیک دنیا از انبیا دورند از غنیمت دور .

از سلطان نظر رسیده .

و دنیا با موی بسته .

و سرها با طالع دمی بسته .

شرح باب ۷۴

سرور

مراجعة و نظر شارحان :

در تعریف سرور می خوانیم که در قرآن کریم «فرح» بمعنی فرح دنیا آمده است و سرور در دو جا بمعنی سرور آخرت (یکن آیه ۱۱ - سورة دعر پاره ۳۹ و دیگر آیه ۹ سورة انشقاق پاره ۳۰) . اما زین الدین خافی اشاره میکند که در آیه « انه كان في اهلها مسرورا » (آیه ۱۳ سورة انشقاق پاره ۳۰) کلمه مسرور در بیان مسرت بی جای غافلان، درین جهان گذران نیز آمده است .

ترجمه آیه :

(آیه ۵۸ - سورة ۱۰ « یونس » سیپاره یازدهم)

قل بفضل الله وبرحمته، فبذ لك فليفرحوا... بگو (ای محمد) به فضل و رحمت خداوند شاد و خرم باشید که فضل خداوند از آنچه در دنیا جمع می کنند بهتر است.

بیان عرفانی آیه :

ای محمد، مؤمنان را بشارت ده، و بگو به فضل من شاد باشید، به قرآن و به محمد، که شما را گرامی کردم؛ بنازید، به یاد من انس گیرید. به وعده من چشم دارید. بر درگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید، عهد من به جان پذیرید، به سخن من بنازید. بنده شاد من آن است، که به من شاد است، و او را دو شاد است؛ امروز شاد است به من و فردا شاد است با من .

از کتاب صد میدان :

میدان نود و چهارم سرورست از میدان سکاشفه - میدان سرورزاید .

قوله تعالی «فبذئک فلیفر حوا» مؤخیر سما یجمعون» جمله شاد یهاسه اند :

یکی شادی حرامست ، و یکی شادی مکروه ، و یکی شادی واجب .

۱ (الف) : آنچه حرامست : بمعصیت شاد بودنست .

و آن اینست که قوله تعالی : «لا تفرح ، ان الله لا یحب الفرحین !» انه لفرح فخور .

۲ (الف) - و آنچه مکروهست : بدنی شاد بودنست .

و اینست که گفت قوله تعالی «و فرحوا بما آتیوا» و لا تفرحوا بما آتیاکم .

۳ (الف) : و آنچه واجبست : شاد بست یعنی ،

و آن اینست که گفت :

«فاستبشروا ببیعکم الذی با یعنی به» .

۱ (ب) : اما شادی بحرام :

بدان دل میرد .

و بی بهره .

و دوست دشمن کند .

۲ (ب) : و اما شادی مکروه :

از آن اثر روی کند .

و عینه افزاید .

و غیر ذلک آید .

۳ (ب) : و اما شادی واجب به شاد بست :

- شادی مسلمانان :

که بد برگرد .

و در شاد

ببارد .

دو دیگر شادی نیست :

کہ از عتاب ازاد کرد

راز ہیبت زها کرد

و حقیقت شانه کرد

و توجہ توجہ

کہ مرد و انیس دانہ بی بی حتی

و توجہ توجہ توجہ توجہ

و توجہ توجہ توجہ توجہ

نکتہ پیر طریقت:

بچان آمد!

باز از سرین در آمد محمد آفر

ریزی چا بود، آنگه قصه ای رشیدی بردل ما ریزی؟!

قادی مرامی آب و آتش برهم آمیزی؟

ج ۵- ص ۷۱ - سورہ الکہف

بنا جات:

بنا جات چون دلم، آنگه دو خود فریادی

بنا جات را از فرا بوشی فریادی

بنا جات ویا نگاری، و در یافتن خود یاری

بنا جات، و خورشید از تورسیه، و غمگین وی برسید

بنا جات را، و چنان وی بخندید

بنا جات ترا از آنگران تو، در دور گیتی کیست؟

و بنا جات را اولیتر از شادی تو چیست؟

بنا جات مسافرت، تو خود یار درد و یار دانست وی چه شناسی؟

بنا جات نکرده منزل چه دانی؟

بنا جات ندیده بی، از نام و نشان وی چه خبر داری؟

(ج اول، ص ۳۳، تفسیر البقرہ)

الہی!

یافتہ می جو ہم

با دیدہ و رسیگو ہم :

کہ دارم، چہ جو ہم !

کہ می بیہم ، چہ گویم ؟ !

شیفتہ این جست و جو ہم

گرفتار این گفت و گو ہم

ای ہوش از ہر روز

و جدا از ہر کس

مرا ، درین شور و ہزار سطر بہ ہر ۔

ج ۱۰ ص ۱۰۰

بی تو ای آرام جانم ، زندگانی چون کند ؟

چون نباشی در کنار من ، زمانہ مانع چون کند ؟

(ج ۱۰ ص ۱۰۰)

شرح باب ۷۵

سر

ترجمه آیت:

ع

ترجمه آیه ۱۳۰ - سوره هود ، هود سپیدرود و از دهم (

لقد اعلم بها فی القلوب.....

من نمی گویم ، که خزینه های خدا نزد من است. من غیب نمی دانم
و نمی گویم که من بر سره ... یعنی گویم درباره کسی نیکه به چشم شما خوار و بی
قدر از آن ، که هرگز خود بوند به آنها نیکی نداد و نیکی ایشان را نخواست
و خداوند از خود آنها دانای تر است ، کند و انفسه ی آنها چیست .
من گر چنان کم زستم کما زبان بشمار آیم .

از کتاب صد میدان :

میدان هفتاد و نهم سرست : از میدان افرا تا میدان سرزاید .

توبه تعالی . «وینما بعنم اسرار هم»

سران خلاصه مرد است ، که باحق دارد ، و نجات ، که هرگز زبان از آن
شمارت نبود کرد ، و مرد آنرا از خود حکایت نتواند کرد .

و آن سه است :

بکی - از آدمیان نھان .

و دیگر ، از فرشتگان نھان .

وسیم - از خود نھان .

۱ . ۲ . ۳ . الف) آنچه از آدمیان نھانست : خدمت خلوت است .

آنچه از فرشتگان نھانست : مکار شفاء حقیقت است .

آنچه از خود نھانست : استغرافی در سواست حق است .

۱ - و شرایط خدمت جنوت ، سه چیز است :

شناختن علم خدمت .

وضایع نادر دن حق خلق .

دراز داشتن ابداء خود از خلق .

هرگز نکرده جنین باشد ، خلوت جایت باشد .

۲ - و علامت مکار شفاء حقیقت سه چیز است :

فرح حق - پدیدرفتن قنوت را .

و تریبک زدن عذر خدای حق را .

و ندیده از کردن آلاء حق را ، جن جلاله و تمهات .

۳ - و استغرافی در سواست حق طرفیست ، حمل بر حق ،

که دیده از چشم حق بر حق آید .

سین سه چیز :

۱ - از بک چیز ، و سید بک چیز ، و مهور ، و بک چیز ،

و ک چیز : حق ، و شرحه چیز ، و سوی ، و چو ، و ک .

شرح باب ۷۶

نفس

مراجعات و نظر شارحان :

در تعریف نفس ، سخن از درجه های وقت آمده است . باب ۷۲ دیده شود .
در بیان نفس سوم گرچه در نسخه خطی پر استن و ایسا و نیه «صدق النور»
آمده است اما عبدالعظیم اسکندری و زین الدین خافی «صدق النور» خوانده اند
چنانکه دیگر نسخه های خطی معتبر نیز شواهد میدهند . درین باره جواب جنید در باره
نفس در «طبقات الصوفیه» خواجہ خوانده شود : نفس را صدق خوانند ، که نور از آن تابند .
در اخیر باب نفس : در باره غیرت و غیرت مند باب ۷۲ خوانده شود .

بیان آیه :

ترجمه و بیان این آیات در شرح باب ۷۶ آمده است .

از کتاب صدهیدان :

میدان نود و دوم نفس است : از میدان وقت میدان نفس زاید .
قوله تعالی : «فلما افاق قال سبحانك»

نفس خداوند وقت آنست که از وی چیزی در آن نیامیزد .

نفس های اهل حقیقت سه است :

ثالثه تایب است - و خروش وانه - و نعره و اجد .

۱ - اما ثالثه تایب :

دیوراند - و گناه شویند - و دل کشاید .

۲ - اما خروش وانه :

مهر دنیا شویند - و اسباب مترد - و خلق فراموش کنند .

۳ - و اما نعره و اجد :

در جان آویزد - و دل تشنه کند - و حجاب سوزد .

نکته‌های پور طریقت :

پیر طریقت را پرמידند ، از انفس نیک بختان و بدبختان
گفت : نفس بدبخت ، دود چراغیست کشته
در خانه بی تنگ، بی در
و نفس نیک بخت ، چشمه بی است روشن و روان
در بوستانی آراسته ، باهر !

ح ۳۳ ص ۱۰۰ تفسیر هود

*

چون از یاف تو سخن گویند
از علم خویش بگریزم
بر زهره خویش بنرم
در غفلت آویزم
بدر شک باشم
با خوشی در غمظی باشم
با :
همی بر زانم .

ح ۳۳ ص ۱۰۰ تفسیر هود

مناجات :

لحی
چه غم دارد او ده ترا دارد
ترا شاید ، او که ترا نشاید ؟
زاد آن نفس که بیاد تو بازان
و آباد آن دل که به بهر تو بازان
و بنام آنکس که با تو در پیمان !

ح ۳۳ ص ۱۰۰ تفسیر هود

بہشتی

بہ بہشت و حور چہ نازم !

اگر سرا نفسی دہی ،

از آن نفس

بہشتی سازم !

ج ۱ - ص ۱۰۰ تفسیر الزمر

ای مہربان فر یاد رس

عزیز آنکس ، کش یا تو یک نفس -

ای همه تو و بس !

ج ۱۰ - ص ۲۹ تفسیر المائدہ

شرح باب ۷۷

غربت

نظر شارحان :

درجہ نخستین ، اینکہ ، غریب ، روز قیامت ، باعین عمیہ است و اینکہ
باشد ، در حدیث آمده است چنانکہ ابن القیم جوزیہ ، وزین زین خافن در شرح
سنازل السائرین آورده اند .
اینکہ گفته شده خوش بچال غریبان ، اشاره بہ غریب است یعنی غریب
غریب آغاز شد ، و باز غریب شود ، پس خوباً بچال غریبان
در درجہ سوم : اینکہ غریب طلب حق است جزو غنیمت و نیاز دہم ، غریب
دبائہ نمود ، در درجہ سوم غریب ، اینکہ عارف در شہود خود غریب است ، و ہر
اورا باشد غریب است ؛ زین الدین خافی ، ذکر حدیث را از زبان ابوالقاسم
می آرد ، کہ خداوند ، یعنی علیہ السلام ، فرزند زکریا علیہ السلام را کہ
خدای ، مربندہ محب را گوش ، و زبان ، و چشم ، و دل آورد ، باز گوید ، سائل
حتی در خانہ خود غریب باشد ، و در حق خود و با خود ، زین الدین خافی ، بیان
می کند ، کہ پاداش این حال ، چنان است کہ مالک در سنازل غریب
و در آن جهان نیز غریب ، و جدا از دیگران باشد .

ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۱۶ - سورہ (۱۱) (ہود) سیپارہ دوازدهم

فولاً... چرانبود از گروهان پیش از شما ، دانایانی کہ مردم را از فساد در زمین بازدارند ، مگر اندکی ، کہ ما آنها از عذاب رها نیدیم ، وستم کاران ، از بیدادگران کہ بر بی فراخی جهان و توانگری بودند ، پیروی کردند !

از کتاب صد میدان:

میدان شصت هشتم غربت است. از میدانان فتوح میدان غربت زاید .

قوله تعالی. «اولوا بقیہ ینھون عن الفساد» .

اولوا بقیہ غربت یافتند. و آن غربت با کیانند؟ حلو بی ایشانرا !

جمله غربت مند گروه اند :

۱ - اول ، گروه بیرون مانده گان از خاندان .

زندگان ، سیدمانند .

۲ - مردگان ، شهید کنند .

۳ - فردا ، شقیعمانند .

۴ - و دیگر - گروه سوزمانند ، زمینان مردانقان :

زندگان ، مجاهدان .

۵ - مردگان ، شهیدان .

۶ - فردا ، شقیعمان .

۷ - سیم گروه عارفان اند ، در میان غافلان :

۸ - بتن در زمین اند .

۹ - و بدل در آسمان اند .

۱۰ - و با جهان و جویانمان بیگانه گانند .

شرح باب ۲۸

غرق

مراجعة در داخل این کتاب

در تعریف غرق، و اینکه کس در میان اشیاء باشد، جزای و تقاضای این کلمات خوانندگی بود.

در درجه نخستین، در باره صحت نسبت به آب - دیده شود.

ترجمه آیه:

آیه سوره بقره و التواتر بسیار است و بود.

نعمت بسیار پس چون هر کس در این باره و خود در بدو زمان بسیار بود و در این

در این زمین زنده در میان قریبانی بر اهلیم و اهلیم بود

بیان عرفانی:

بیان عرفانی: بدان، در ابتدای اوقات از آنکه او نگردد، قادر بر هیچ کاری

برای آنکه هر چه بیرون نگردد، آن چیز و توان آن که در دست است.

نکته های پیر طریقت:

من چه دانستم، که این دود آتش نایب است

من بدانستم، که هر جا که آتش است حجاج است

هر چه دانستم، که در عین، شعله با شایسته

وقاضی، خصم را ہنا هست .

سنچہ دانستم، کہ حیرت، بہ وصال تو طریق است .

وترا اور ہوش جوید کہ در تو طریق است .

(ج اول - ص ۲۰ ، تفسیر البقرہ)

*

۷

شرح باب ۷۹

غیبت

ترجمہ آیتہ :

آیتہ ۱۳ - سورہ ۱۲ (یوسف) میپارہ سیزدہم .

وتولی عنہم... یعقوب از فر زندان خویش برگشت و تنها ماند، و گفت: ای درد
واندوه بر یوسف! چشمان وی، از اندوه سفید شده و او در آن گم گشت تا تاب و خوار شد.

شرح باب ۸.

تمکن

مراجعه در داخل این کتاب

در تعریف «تمکن» اشاره به طمأنینت شده است. باب ۶۵ دیده شود.

۴

ترجمه آیه:

آیه ۵۹ سوره ۳۰ (روح) میپاره بیست و یکم

ندین گونه، خداوند دلهای کسانی که نمیدانند، سهر و بسنه میکند.... لا یتخفنونک

الذین لا یوقنون.... پس توای پیغمبر آشکیباباش، و بدان که وعده خدا راست است
و آنان که یقین به ایمان ندارند، ترا سست خرد و نادان نکنند.

از کتاب صد میدان:

میدان پنجاه و هشتم تمکن است. از میدان ادب میدان تمکن زاید.

تمکن: آنست که کار، مرد را ملکه گردد، که از کوشش بازرهد.

قوله تعالی: «ولا یتخفنونک الذین لا یوقنون»

تمکن از سه چیز باید جست:

از خوی درسه جای

واز تن درسه جای

واز دل درسه جای

۱- اما تمکن درخوی:

در نیم

و در خشم

و در حاجت

و اما در تن درسه جای:

در یوماری

و در غریبی

و در درویشی

۳- و از دل درسه جای:

در ظن

و در تمیز

و در همت.

شرح باب ۸۱

مکاشفہ

مراجعات و نظر شارحان:

درجہ اول: درباره تحقیق صحیح ۴، باب ۳۹ دیدہ شود .
در اخیر درجہ اول: زین الدین خافی تذکر سیدہ کہ مطلب از درجہ دوم
قصہ است (باب ۳۹) .

درجہ سوم: «مکاشفہ عین»: شارحان، حرکات آنرا معنی دانہ اند:
عنف الدین تمسانی: مکاشفہ حقیقت ونہ ظاہر.

عبدالرزاق قاشانی: مکاشفہ باعین حقیقت.

شمس الدین تسمری: مکاشفہ بافتنای نفس بنده وبقای پروردگار.

زین الدین خانی: مکاشفہ باعین مکاشفہ ونہ با چیز دیگر.

ترجمہ آیات:

آیات ۱۳-۲ سورہ ۵۰ (الانجم) میپارہ بیست وعفتم.

این مرد شما (محمد) گمراہ نشدہ، وراہ کج نرفتنہ. وخیج سخن از روی هوای

نفس خویش (بہ خواست خود) نگوید. آن سخنان نیست، جز بیغاسی کہ بہ او سید خند.

آموخت بہ وی، آموزندہ سخت نیرو (جبرئیل)، صاحب نیرو کہ ہم رہہ و ہم زامت

شدند (محمد و جبرئیل در عرش) .

و در حالی که جبرئیل، به برترین سوی بود. آنگاه (جبرئیل نزدیک شد و فرود آمد. تا (نزدیکی) به اندازه دو کمان گشت، یا نزدیکتر (در دانش شما) ، پس خداوند (در شب معراج)، وحی به بنده خود فرستاد، آنچه فرستاد (و بی واسطه) ، با او سخن گفت. دل (محمد) آنچه دید، دروغ ندید.

بابا اودر آنچه دیده، پیکار میکنید؟ واورا تا اسوارمی گوئید؟

بیان عرفانی آیات:

ز جمله بندگان خدا در عالم حقیقت، کسی بزرگوارتر از محمد مصطفی نبود. و اول تو شری که از اسرار حق، خسعت یافت، و آفتاب لطف حق بر او تاقب، جان پریشان مستریمبرن بود. آنگاه که از حضرت عیان باز نشست، جان او مقام قرب یافته، و اول او مقام شناخت یافته است.

هنوز نه عرش بود و نه فرش، نه رحمت است و نه رحمت روزگانه خوب است. او را آوردند و نگاه عالی، به قرارگاه بجز بر آورد، در روزی رضا، بر منبند شد. او را خمود شد، و هر چه بعد زاد موجود است، غنیمت وجود او بود. آنگاه او را به قرب آمد صفتی در آورد، و به درجه عالی گوناگون او را گذرداد، و در سینه رسالت رسانید. و او را فرمان داد، مردم را به دعوت بکشند، و بندگان را براه آرند و روزگاری در راه خوانند.

گواهی بازی بود، بر سبب فضل الایین، و بویست، و بر سبب تقرب برورش، و از جمع مشاهده او را به طرفه دعوت آورد، و بویست از سبب او، و همه را در بر لطف و قیام حق بدرد، و در روز شریف بگریست، و خود از آن، و فردا در سینه رسانید. شد با مدح سپارش.

از کتاب صدمیدان:

میدان تو دویم، کاشف است. از میدان نفس، میدان ملائکه زاید.

قوله تعالی: و ما نزلناک فی لیل لیل.

مکاشف شد در شب معراج.

و حال است، و کما لطف است.

العرفانی دل از دانه

وامتلاء سر از نظر

وامتبصار ضمیر بحقیقت.

۱- نشان استغراق دل از ذکر، مه چیز است :

گفتار حقیقت

ووحشت از خلق

والهام سناجات.

۲- و نشان امتلاء سر از نظر، مه چیز است :

سستولی گشتن بر احوال

و هموار گشتن در صدق

و دیده ور گشتن در شادی بزرگتر.

۳- و نشان امتبصار ضمیر بحقیقت، مه چیز است :

که سرد طما نیت و سکنت یابد

و وقار فرشتگان

و ثبات بادینان.

شرح باب ۸۲

مشاهده

مراجعات در داخل این کتاب :

در درجه نخستین (مشاهده معرفت) : درباره معرفت ، باب ۱۱ و درباره علم
باب ۵۲ ، درباره وجوب - باب ۵۵ ، و درباره جمع ، باب ۶۹ خواننده شود .
در اینجا فای جمع آمده است ، اگر به کسرۀ ف تلفظ شود ، بمعنی میدان ، و اگر
به فتح فا تلفظ شود معنی فائی شدن را میدهد .
در درجه سوم درباره عین جمع ، باب ۶۷ و باب ۷۰ مشاهده شود .

ترجمه آیه :

آید (س - سورہ - د ا ق) درباره عین و مشو .

(ساول) چه بسیار انسان که پس از این قدرت بر او آید .

از اینها زودتر بر بودند ، قدر زمین و سایر نعمی خود را بفرستند ، و
مرگ رستند ؟ و پناهی یابند ؟

ان فی ذلک لذیذی . . . در آن معجز ، نعمت و قدرت الهی است ، انی استعالم

ذلی زنده دارد ، و با گوش شنونده دارد ، و برای در یافتن ، در حالی که مشاهده است .

از کتاب صدمیدان :

میدان بود و هفتاد مشاهده است .

از میدان دشت میدان مشاهده یافت .

قوله تعالى : « او التی اسمع وهو شهید »

مشاهده بر خاستن عوایق است ، بیان بنده وحق . و طریق بدان سه چیز است :

یکی - رسیدن از درجه علمست بد رجه حکمت

دیگر - رسیدن از درجه صبر بدرجه صفا و ت

سیم - رسیدن از درجه معرفت بدرجه حقیقت .

۱ - سرد ، از درجه عدم بدرجه حکمت سه چیز رسد :

با استعمال علم - و تعظیم امر - و اتباع سنت .

و این مقام حکیمانست .

۲ - سرد ، از درجه صبر ، بدرجه صفاوت سه چیز رسد :

بقرت منافست

و ترك تدبیر

و لزوم رضا .

و این مقام را ضیا نسیب .

۳ - سرد ، از درجه معرفت ، بدرجه حقیقت ، سه چیز رسد :

بحرمت در خلوت

و خجل از خدمت

و ایثار بر فاقه .

شرح باب ۸۳

معاینه

ترجمه آیه:

سوره ۲۵ (فرقان) سیپاره نوزدهم

آیه ۵۳ - الہ ترالی ربک .

ایا ننگری به کنار خداوند خویش که چگونه سایه کشیده (از بامداد تا برآمدن آفتاب) ، و اگر خدا خواستی ، آنرا ایستاده و آرام و پاینده کردی ، آنگاه ما آفتاب را بر آن سایه نشانی و نموداری کردیم که بر پی آن روندہ است .

بیان عرفانی آیه:

این آیت ، از روی ظاهر ، اشارت است به بیان معجزه مصطفی . بر حسب معنی فہم اہل حقیقت ، اشارت آیت به تقرب بہ حق ، و کرامت حق در بارہ مصطفی ! اما بیان معجزہ آنست کہ رسول خدا ، در یکی از سفر ہا ، هنگام نیم روز ، زیر درختی فرود آمد . چون یاران او بسیار بود ، سایہ درخت ، گنجایش نداشت و سایہ آن نداشت . خداوند ، بہ قدرت خویش سایہ آن درخت را بکشید ، و سایہ آن آرمیدند ، و در انحال ، این آیت نازل شد ، و معجزہ رسول خدا نمایان گشت . اما بیان تخصیص قرب منزلت ، و مزید کرامت بر نبی اکرم ، آنست کہ «الم ترہ خطاب بہ حاضران است ، و تشریف مقربان .

موسی ، در مقام سناجات ، طمع در دیدار حق کرد و این ترانی ، شنید ، ولی خداوند

بہ مصطفی گفت :

الم تر؟ (ای محمد) تو سرا سی بینی، و درمن سی نگری، دیگر چه خواهی؟
ای جوان سرد، گمان مبر که آن کس که بمشا هدت عزت ذوالجلال رسد،
ذره ای از عشق و شوق او کم گردد. ندانستی که در جگر ماهی، تپشی است،
که همه دریا های جهان را جمع کنی، ذره ای از تپش او رانه بنشانند - دلی که
اسروز در کار است، فردا هم در کار است. اسروز در عین شوق و فردا در عین ذوق!

از کتاب صده میدان:

میدان نود و هشتم معاینه است از میدان مشاهده میدان معاینه زاید.

قوله تعالی: «الم ترالی ربك کیف مد الظل»

معنی معاینه، تمام دیدنست و آن سه چیز است:

بچشم اجابت به محبت نگریستن.

و بچشم انفراد بفرد نگریستن.

و بچشم حضور بحاضر نگریستن.

۱- شرح اول مه چیز است:

ندای عذر را اجابت کرد.

و ندای لطف اجابت خواست.

و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست.

۲- و شرح حرف میا نین:

بهدایت یگانه است: شهادت یگانه داد.

و بمعرفت یگانه است: شکر یگانه داد.

و برعایت یگانه است: ارادت یگانه داد.

۳- و شرح حرف پسین:

بدوری از خود، نزدیکی ویرا نزدیک باش!

و به عیب از خود، حضور ویرا حاضر باش!

نه از قاصدان دور است.

نه از طالبان کم است.

نه از مریدان غایب.

ذکات پیر طریقت

ازوبه اونگر، نه ازخود به او

که دیده بادیده در پیشین است .

و دل بادوست نخستین است.

ج ۱ ص ۵۰۰ تفسیر احزاب

*

«کاذک ترا»

اشارت است!

که حق دیدنی است!

«کانه یراکه»

ازحق دیده وری است!

ج ۳ ص ۲۰۰ - تفسیر الاعراف

بسیر نماید که :

آنچه خیر است ، عیان شود .

همه آرزو ها نهد شود

وزیادت بی دران شود

خورشید وصال ، از مشرق یاف تا آن شود .

آب مشاهرت و درجهی ملائکات رهان شود .

قصه آب و کبر نماند شود .

و دوست از بی عیان شود

دار ما همه .

چنان که دوست بخواند ، چنان شود .

دیده و دل و جان .
هرسه ، بدومت گران شود!

ج ۱ ص ۴۵۷ تفسیرالروم

*

الهی

یکبار این برده من ، از من بدار
و عیب هستی من ، از من وادار
و مرا در دست کوشش بمگذار.

ج ۷ - ص ۴۱ - تفسیر الفرقان

ء

شرح باب ۸۴

حیات

ترجمہ آیت:

(آیت ۲۰) — سورۃ النعمان سبب نزول مستقیمہ

وَمَنْ كَانَ مِنْ آفَاقٍ مِمَّا نَدَّبَهُ اللَّهُ لِيُكَفِّرَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَيُؤْتِيَ ذُرِّيَّتَهُ مِمَّا كَسَبَتْ إِنَّ ذُرِّيَّتَهُ لَخَيْرٌ لِمِمَّا كَسَبَتْ
وہن آذان سے آفاق میں نداء ہے کہ یہ یہ کائنات کی دل مردہ ہو، وہاں اورا بہ ایمان
زندہ کر دیتا، وہاں زمین سے نداء ہے کہ یہ ایمان مردگان کو آسمانی نوری سے زندہ
کسی اس کے در تار کیجا شفا، و عرکز ازان بیرون شہنی نسبت، اس حسن و عبادت
داقران آنچه را کہ میکنند، آرایش دادند

بیان عرفانی:

حیات، معرفت چیری است، و حیات بشریت چیری دیگر،

عاشقان، بہ حیات بشریت نندہ است، و دوستان بہ حیات معرفت

حیات بشریت بروانی میر آید، کہ در بہ آخر رسید، و حیات معرفت بہ حیات

عرکز روانی است کہ بہ سر آید، کہ معرفت بہ حیات است، و حیات بہ حیات

بزرگوار حیات کہ حیات، معرفت غیرت است الحقیقہ کہ حیات بہ حیات

کردن، زبان بہ در آید، دل بہ فکر دانستن، کہ حیات حیات بہ حیات

بہ دن، و گنجی برآمد، نظر لطف بہ حیات است، و حیات بہ حیات حیات

کردن، و پیرانہ دار سوختہ، و حیات بہ حیات حیات بہ حیات حیات

بر کف نام سجده، صبح امید بردسد، و او تعهد بهماران کند، و گوید: ای فرشتگان، شما کرد
دل ایشان طواف کنید، تا من مرهم بر جراحات نیمم.

از کتاب صد میدان :

میدان شهادت و سیم حیات است .

از میدان بصیرت میدان حیات زاید .

فوله تعالی : « او سن کن سینا ، فاحیینا »

زندگانی دل سه چیز است . و هر دل ده دران . دل ازین سه چیز ،

چیزی در وی نیست ، سردار است :

یکی . زندگانی بیم است با علم .

دو دیگر . زندگانی امید با علم .

سیم . زندگانی دوستی با علم .

۱ - زندگانی بیم :

دامن سرد بیاک دارد .

و چشم وی بیدار .

و راه وی راست .

۲ - زندگانی امید :

مرادب سرد بهر دارند .

و زادش تمام .

و راه نزد یک .

۳ - و زندگانی دوستی :

قدر سرد بزرگ دارد .

و سروی آزاد .

و دل وی شاد .

(۱ - ۲ - ۳) بیم بی علم ، بیم خوارچیانست .

و امید بی علم ، امید مرجیانست .

فکرتہ پیر طریقت

زنده اوست ، به حقیقت کس یاتوز ندگانی است .

آفرین خدای بران دشتگان باد که

ملک سی نوید !

زندگانند ایشان

(ج اول ص ۳۲۲ تفسیر البقره)

*

مناجات :

نه جز از شناخت تو نشاء یست

نه جز از یافت تو ز ندگانی ؟

زنده بی تو ، چون مرده ز ندانی است

زندگانی بی تو مرگیست .

و زنده بنو زنده جاودانی است :

« بی جان گردد ، که تو ز من پر شرفی

ای جان جهان ، تو دگر و ایمان منی !

ج ۲ ص ۳۶ تفسیر الانفال

*

نزدیک نسیهای دوستانی

حاضر دل ذا کرانی

از نزدیک نشانت میدهند ، و برتر ازانی

و از دورت میجویند ، و نزدیکتر از جانی

ندانم نه درجانی ، یا جان را جانی

نه اینی و نه آنی

جان را زندگی سی باید : توانی !

ج ۲ ص ۱۲۳ تفسیر التوبه

سوجود عارفانی

آرزوی دل مشتاقانی

مذکور زبان مداحانی

چونت نخواستیم ، که نیوشنده آوازدا اعیانی

چونت نستایم که شاد کنند دل بندگانی

چونت ندانم که زین جهانی .

چونت دوست ندارم که عیش جانی .

ج ۳ - ص ۱۷۰ تفسیر الانعام

*

آنکس که زندگانی وی تویی ، او شی بمرده

و آنکس که شغل وی تویی شغل بمرده

ای یافته ویا فتنی

نه جز از شناخت تو شادی

نه جز از یافت تو زندگانی

زنده ببتو ، چون برده زندانی

وصحبت یافته باتو ، نه این جهانی نه آن جهانی .

(ج ۳ - ص ۱۷۰ تفسیر الانعام)

*

جانرا زندگی می باد ، تو آئی !

بخود از خود در جهانی

ج ۹ ص ۱۰۱ تفسیر الدخان

شرح باب ۸۵

قبض

نظر شارحان:

در آغاز: «آنها که حق جداگانه نگه میدارد، برای خویش» باب ۵ خوانده شود.
فرقه اول، که خداوند با وفات قبض کند شان: سیدانیم در قرآن کریم، در چند جا آمده است مثلاً «نتوفیک» (ترا بمیرانیم) (آیه ۷، ۷، سوره مومن پارہ ۲). اما شارحان میگویند مطلب شیخ الا سلام، وفات ظاہری نیست، بلکه گذشتن از پابندی به جهان است. یعنی فرقه ثنی که خداوند ایشان را قبض کند، بطوریکه از جهان دست بردارند

فرقه دوم: درباره تبدیل جاسه باب ۷ و باب ۹ دیده شود.

فرقه سوم: درینکه حق، ایشانرا از خود شان نگاهدارد، باب ۷ دیده شود.

ترجمه آیات

آیه ۳۶ سوره - ۲۵ فرقان جزو ۱۹

«ثم قبضنا الینا قبضاً یسیراً . . .»

این آیه در پی آن آیه آمده است، که در شرح باب دیگری از آن ذکر کردیم.

و ترجمه هر دو چنین میشود:

آیا ننگری به کار خداوند خویش، که چگونه سایه کشیده (از بامداد تا برآمدن

آفتاب) و اگر خدا خواستی، آنها ایستاده، آرام و پابنده کردی، آنگاه ما، آفتاب را بران

سایه نشانی و نموداری کردیم، که بر پی آن رونده است.

پس از آن، ما خود آن سایه را بازمی گیریم (قبض میکنیم) باز گرفتنی آسان.

مناجات :

الہی !

جہد بندہ چیست ؟

کار، خواست تو دارد

بندہ ، بہ جہد خویش ، نجات خویش کی تواند !

(ج اول ص ۱۰۹ تفسیر البقرہ) .

*

آنرا کہ نخواستی ، چون آمد ! ؟

واو را نہ نخواندی ، کی آید !

(ج ۳ - ص ۱۰۶ تفسیر المائدہ)

شرح باب ۸۶

بسط

مراجعة در داخل این کتاب:

طایفه سوم بسط یافته، همان طایفه است که در تبدیل جامه (تلبیس) بد رجح سوم آمده است: (باب ۹۵)

ترجمه آیه:

آیه ۱۱ سوره ۴۲ (شوری) سیاره بیست و پنجم

یذ رؤسهم فیه... کرد گاز آسمانها وزمین است، که از خود شما، جفتها برای شما آفرید، و از چهار پایان هم جفتها آفرید و شماره آنها را به زناشویان ابوه کرد، و مانند او، هیچ چیز نیست، و اوست که شنوا و بینا است.

از کتاب صد میدان

میدان هشتاد و پنج بسط است. از میدان غناء میدان بسط زاید

قوله تعالی و تبارک: «افمن شرح الله صدره الاسلام، فهو علی نور من ربه».

بسط، کشادن سویی است دل و وقت، و همت بنده را.

و آن، بر سه گونه است:

یکی بسط دعاء را

و دیگری بسط خدمت را

سیم بسط طلب را.

۱ - بسط دعا را سه نشانست:

شناجات با حرمت

و تضرع با هیبت

و سوال با استخارت.

۲ - وبسط خدست راسه نشا نست :

کار فراوان برش آسان

و ورد فراوان از خلق نهان

و دل بوقت ورد ستابان .

۳ - وبسط طاب راسه نشا نست :

سحای اذک و فایده فراوان

و خدست اندک و حلاوت فراوان

و فکرت اندک و دیدار فراوان .

شرح باب ۸۷

سکر

مراجعة:

در تعریف سکر، اینکه چشمان فنا آنرا نپذیرد، و مشارک علم بان نرسد، شاعران
به باب ۶۶ در بیان منزل محبت اشاره کرده اند.

ترجمه آیه:

ترجمه و شرح آیت در باب ۸۷ آمده است.

شرح باب ۸۹

اتصال

مراجعة در داخل کتاب:

درجه نهمین: درباره اعتقاد (سنت برزخ) باب ۷۷ دیده شود.

بیان عرفانی آیه:

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيمَنَّا خَيْرًا... - آه از قسمتی آمد در ازل رفته، قسمتی نه فرود آمده،
نایسته، یکی رانده و حبش نایسته، یکی نشسته و در دار او شایسته، این نایسته و آن
نایسته! چه توان کرد؟ فاضل در ازل خواسته.

آه از فرزندار روز نه تا نایسته را درخت نومیذی به برآید، این امت رسوائی،
ما تم بیگانگی، و مصیبت جدائی، و چه خوش شادی آن روزی نه نایسته را آفتاب
نوبت برآید: شب جدائی فرو شود، روز وصل برآید، او را به فضل بارده و نه منیر
خدمت پوشانند، و به گرم دیدار نماند، گاه مهر پرده بر نماند، تاریخی به عیان من بازند،
نماند غیرت برده را فرو گذارد، تاریخی در آرزوی عیان می زارند و سنی گوید:

مناجات:

گر زارم در تو زاریدن خوش است.

و ز نیازم به فضل تو، نیاز یرن خوش است.

هر خانه ای نه حد آن با قوت آبادان است.

هر دل نه با مهر و است شادان است.

آزاد آن نفس نه بیاد تو یا زان است.

و نه دلی نه به مهر تو نیازان است.

سهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد.

یاد وصف تست یارب، غمگنانرا غمگسار!

در تفسیر آیه ۲۳ سوره ۸ (انفال) پارہ ۹ آمده است.

نکتہ پیر طریقت :

علم قرب در میان زبان و گوش ننگید

کہ آن راہی تنگ است

و از ہمراہی آب و گل، زبان قرب را تنگ است

ہرگہ کہ قرب روی نمود

عالم و آدم را چہ جای درنگ است؟

ج ۱۰ - ص ۲۹۳ - ۲۹۴ تفسیر المیزان.

شرح باب ۹۰

انفصال

ترجمه آیه :

(آیه ۳۰ - سوره ۳ «ال عمران» سیاره سوم .)

ويحذر كم الله نفسه..

روزی بیاید، که هر کسی بیاید، آنچه کرده از نیکی و بدی، و همه پیش او است در حالیکه دوست میدارد، که میان او و آن بدیها، فاصله های دوری باشد (که آنرا نه بیند، و به آن نرسد) و خداوند، شمارا از خویشتن دور می سازد و نسبت به بندگان مهر بان است.

بیان عرفانی آیه :

ويحذر كم الله نفسه... بزرگان دین گفتند، هر که امروز به حذر نباشد، فردا به

امن و ایمنی نرسد، که امن، بعد از حذر باشد، و حذر بنده، ثمره حذر حق است، که در

دو جای فرمود: این خطاب، نه با عامه مؤمنان است، بلکه با خواص اهل معرفت

است، که ایشانرا به خود ترسانید، بی واسطه ای که در میان آرد. باز خطاب به

عامه مؤمنان کرد که: «واتقوا النار التي...» و صاحب بصیرت داند، که در میان

دو خطاب چه فرقی است!

شرح باب ۹۱

معرفت

مراجعة :

باب ۹۱

در اخیر طبقات الصوفیہ، خواجہ عبداللہ انصاری، اکثر سحتویات همین باب
سنازل السائرین را در باره معرفت آورده و بیان میکند. فصل المعرفۃ و التوحید
ص ۳۵ تا ۵۵ در باب ثانی

ترجمہ آیہ :

(آیہ ۸۳، سورہ ۵، مائدہ، سیارہ ششم)

و اذا سمعوا... وقتی، آنچه از قرآن به پیغمبر نازل شده، شنیدند، اثبات از چشمهای
شان، بسبب آنچه از حق بشناختند، روان میشود، و در آنحال می نویسند بر و در آنرا
ما گرویدیم پس ما را در شمار گواهان خویش نویس!

بیان عرفانی :

اشارت است به اینکه، ایمان شنیدنی است، و دیدنی نیست، و گفتنی و عمل
کردنی، «سمعوا» دلیل بر شنیدنی و توحیدی، دلیل بر دیدنی، «تقربوا» دلیل بر
«ذالك جزاء» دلیل بر عمل کردنی است

سمع از آن جهت است، که بنده در آغاز چون حق بشناسد، در آنجا
در پذیرد، و به کار بندد، که گفته اند :

«حیز ایمان معرفت است»

گر به بر جفا، دعاء بر عطاء، و در ساء به قضاء.

عزیز است که این سه خصلت در او نسبت، در دعوی خود میانه آید و در

شمار عارفان نیست، و در میان جوان مردان و دین داران او را اعمال نمیشود.

معرفت دو قسم است:

معرفت عام و معرفت خاص

معرفت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی است

معرفت عام از عین جود است و معرفت خاص وجود

معرفت عام را گفت: «و اذا سمعوا» و معرفت خاص را گفت: «بر یکم آیات»

آیه اول شریعت را مدح است، و دوم حقیقت را بیان.

از کتاب صدمیدان:

میدان هفتاد و پنجم معرفتست. از میدان حکمت، میدان معرفت زاید، قواله تعالی

«تری اعینهم، تفيض من المدح، بما عرفوا من الحق» معرفت شناخت است، و این سه

بابست، و سه درجه، بر سه ترقیب:

۱ (الف): اول باب شناخت هستی است، و بکتای، و ناعم مانستی.

۲ (الف): دو دیگر شناخت تواناییست، و دانایی، و سهریانی.

۳ (الف): سیم شناخت نیکوکاری، و دوست‌داری، و نزدیکی.

۱، ۲، ۳ (ب) و معرفت اول: باب بنای ایمانست

و دیگر: باب بنای ایمانست

و سیم: باب بنای اخلاصست.

۱، ۲، ۳ (ج) راه فرایاب اول: بدیده تدبیر صانعست، در کشاد و بند صنایع.

و راه بیاب دوم: بدیدار حکمت صانعست، در خود شناختن نظیر.

و راه بیاب سیم: بدیدار لطف مولیست، در شناختن کارها، و فر و گذاشتن جرمها.

و این باب باز پسین: میدان عارفانست

و کیمیای سبحان

و طریق خاصان.

و طریق دل‌آرایی.

وشادی افزایی .
ومهر کشایی .

*

بیدان بمقتادوششم، شرات است . ازبیدان معروف به میان ان شرات زاید .

قوله تعالی . « وجعلنی من السکرین »

شرات از باری تعالی بر سر ارب است . از عدد دو جدا بیرون ، اما و انین ان سه ادد :

یکی - شرات ندایت و اجسماً

« شرت علی آسب »

دیگر ، شرات لغایت :

« شرتانی اند آسب »

سوم : شرات بهریت است .

« وجعلنی من السکرین » آسب

۱- شرات ندایت با سده شراست :

المعصم احوال در تمام

وسایعت بین شرا احوال و حساب

و صاف یعنی در قیمت .

۲- و شرات لغتاً ، را سده شراست :

ازنی روز روزی حیاتبه شرف .

و صاف بن حلت .

و در زود خدی خدی بر سده شراست .

۳- و شرات بهریت را سده شراست :

سبکبازی حیاتبه .

و در باق استیصال .

و در باق حیدر سده شراست .

*

بیدان بمقتادوششم حیاتبه شرات است . ازبیدان معروف به میان ان شرات زاید .

قوله تعالی «وعلمناه بن ادنا علما»

اصول حقایق مہاست: با آنکہ شرایع شدہ حقایق است، و ہرچہ حقیقت علمہ حقیقت است
از ان سہ حقیقت:

۱- یکی۔ آنست کہہ اللہ تعالیٰ ہر بدن عالمست، و بدان واقف یکنما و پس .
علم خدای ہر کس ہر کجا رو نہاد

ہر دار علم آن ویراست و اسراروی در احلام وی

و تاویل پوشیدہای وی، ہر خلق وی

۲- دیگر حقیقت آنست: کہ در خضر آسوخ۔ صلوات اللہ علیہ۔ پوشیدہ برہوسی

علیہ الصلوات والسلام و خضر بدان دانا .

و از ان سہ چیز تمیزیل پیدا کردہ:

شکستن کشتی و نشستن غلام و راست نردن دیوار .

۳- سیمہ: حقیقت آنست: کہ حکیمان بدان بینا اند

و عارفان بدان دانا

۴

و متبصران از ان آگاہ

و ان ہزار جزو سہ، ہزار درجہ

بر سہ ترتیب:

اول النہام . دیگر فراست . سوم ابصار (فانہ) بہتروں .

انصار: دیدن چیز نیست چنانکہ آنست

بازدیدک اللہ، و بدیدہ ور نردن اللہ .

آن چیز رخی را، آنچه خواہد

چندانکہ خواہد آنرا کہ خواہد .

*

میدان عقائد و مشتم و لایت است . از میدان حقیقت میدان ولایت زاہد .

ایشان کہ اہل این طبقہ اند، اولیاء اللہ، و او تاد در میان ایشان .

قوله تعالی . الا ان اولیاء اللہ . لا خوف علیہم، ولا ہم یحزنون .

و اولیاء را سہ نشانست:

سلامت دل

وسخاوت نفس

ونصیحت خلق

۱- سلامت دل: رستگاری از سه چیز است :

گله از حق

وجنگ با خلق

و بسند با خود

۲- وسخاوت نفس راسخ نشانست :

دست برداشتن از آنچه خود خواهی

و بدل باز شدن از آنچه خلق در آید

و منتظر نبودن چیزی بیش از دنیا .

۳- نصیحت خلق راسخ نشانست .

نیکو کاران را یاری دادن

و بر بدکاران بیخوشودن

و همه را نیک خواستن .

این اخلاق اصل این اولیاست :

نیکو دلست

و جوانمردی

و کم آزاری .

نکته های پیر طریقت :

مسکین او ، ده او را بصنایع شناخت

بیچاره او ، ده او را از بهر نعمت دوست داشت

بیهوده او ، ده او را بجهت خود جست

او ده ویرا از بهر نعمت دوست دارد ، روز محنت بر آورد !

او ده بصنایع شناسند ، بدبیم و طمع بر ساند !

او ده بخویشتم جویده نا یافته یافته پندارد .

- اما عارف اور اعم بنور او شنا سند
- از شعاع وجود، عبارت نتواند
- در آتش سهرسی سوزد
- واز نار باز نمی پردازد

ج ۳-ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف

دیدار بهره اوست که اورا به صنایع شنا سد
از صنایع به اورسد : مکونات و مقدرات و معدنات، از خلق زمین
و سماوات و شمس و قمر و نجوم و سخرات
سهر بهره اوست که اورا هم باو شناسد
ازو بصنایع آید، نه از صنایع بد و

ج ۳-ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف

مناجات :

ع

الهی !

او که حق را به دلیل جوید
به بهم و طمع پرستید

و او که حق را با احسان دوست دارد
روز سحت بر گردد

و او که حق را بخویشتن جوید
نایافته ی فیه پندارد

الهی !

عارف ترا بنور تو میداند

از شعاع وجود عبارت نمی تواند!

در آتش سهرسی سوزد

و از نار باز نمی پردازد!

ج ۸-ص ۲۹۹ تفسیر الصافات

*

الہی!

کدام زبان ، بستایش تو رسد ؟

کدام خرد با صفت تو بر تا بد ؟

کدام شکر ، بانی کو کاری تو برابر آید ؟

کدام بنده ، بگرارد عبادت تو رسد ؟

ج . ۱۰ ص ۳۳۳ تفسیر «الحرسلات»

*

الہی!

ترا کہ داند!

کہ ترا ، تو دانی!

ترا نداند کس!

ترا تو دانی ، بس!

ای سزاوار ثنای خویش

وای شکر کننده عطای خویش

زہی ، بذات خود ، از خدمت تو عا جز

و بہ عقل خود ، از شناخت منت تو عا جز

و بہ دل خود ، از شادی بنو عا جز

و بہ توان خود ، از سزای عقی تو عا جز!

ج - ۱۰ ص ۳۳۳ تفسیر «تویرات»

الہی!

وصف توند کا رزبانست

عبارت از حقیقت یافت تو بہ انست .

باصولت وصال دل و دیدار را چہ توانست .

حسین تو نزون است از بینایین .

راز تو بیرون است از دانایین .

ج - ۶ ص ۳۶۳ تفسیر «تویرات»

*

نه به چیزی سانی ، تا گویم که چنانی !
آبی که خود گفتمی ، و چنانکه گفتمی ، آنی !
« اندر دل من بدین عیانی که تویی ،
وز دیده من بدین نیانی که تویی
وصاف ، ترا وصف نداند کردن
تو خود ، بصفات خود ، چانی که تویی »

ج ۵- ص ۱۰ تفسیر یوسف

*

نه شناخت ترا توان
نه ثناء ترا (توان گوید) زبان
ندد ریای جلال و کبریای ترا کران !
بس ترا مدح و ثنا چون توان چه
ترا که داند ، که ترا تو دانی تو!
ترا نداند کس ! ترا تو دانی بس !

(ج ۳- ص ۸۳ تفسیرالما توده)

شرح باب ۹۲

فناء

نظر شارحان:

در آغاز باب، در باره تعریف فناء، شارحان چنین گفته اند:

۱- عقیف الدین تلمسانی: هر چه مضمحل بود، بیجز حق، اعمال حق در صفات و صفات حق در ذات مستغرق باشد.

۲- عبدالرزاق فہشانی: حق را از روی حق باید دریافت تا از نفس الہی نماز.

۳- شمس الدین تسیری: از فنای معرفت و فنای معاینه مخلوق در معرفت و

معاینه حق سخن میگوید.

۴- عبدالمعینی اسکندری، نخست نشانی حق می آید، و پس از ساقط شود

معرفت بر معرفتش، و سپس ساقط شود، معاینه او بر معاینه اش، و پیران پناه، هر چه

را حق نیست، و نیز خود را رد کند آنچه را و چون همه مخلوق از نظر او

فناء شده اند

۵- ابن القیم الجوزیه: جحد، یعنی رد کردن مخلوق از آن است که

وجود ندارد و وجود آن بسته به خالق است.

۶- زین الدین خافی: معرفت بخشا، خداوند است، پس باقی ماندند و

فناء شود، معاینه را خداوند بخشد، پس معاینه، اندک، او فناء شود، و جحد

کردن، مخلوق را، از آن است که چون، بی خالی نیاید و نماید، پس

خالق است باین جهت، همه رسم ناپدید نبود، و همه را معاینه خدای

تعالی نیست در رنگا عیش ناپدید گردد.

از روی تعریف درجہ سوم معرفت (باب ۹۱) 'به صحت بیان زین الدین خافی
سیتوان پی برد .

در بیان درجہ سوم فناء ، معنی «برق العین» را شارحان هر کدام بیان کرده اند :
عبد المعطی اسکندری ، برق معاینہ

عزیز الدین تلمسانی و عبدالرزاق قاشانی ، عین الجمع (معاینہ ناپراگندگی)
شمس الدین تستری ، رسیدن ذات سالک به درگاہ ذات مطلق .

ابن القیم الجوزیہ وزین الدین خافی : روشنائی حق

ترجمہ آیه :

آیہ ۲۶ - سورہ ۵۵ (الرحمن) سیپارہ بیست و ہفتہ .

کل سن علیہا فان .. ہرچہ و ہر کس بر روی زمین امت فانی و بہ سرآمدنی است .
خداوند تو صاحب شکوہ و بزرگواری ، پیوستہ باقی و جاوید باقی می ماند .
همان است کہ در جای دیگر فرمود : آنچه نزد شما است فانی است ، و آنچه نزد
من است باقی است .

بیان عرفانی :

و ازین رو مصطفی فرمود : آنچه باقی سیمانند ، بر آنچه فانی میشود ، برتری دهید ،
و برگزینید کہ دنیا ، دار غرور است ؛ و عقبی دار سرور . دنیا دار فنا و عقبی دار
بقاء است . نسیم عقل بر مشام آن کس نرسد کہ فانی را بر باقی برگزیند ، و دار سرور
را بگذارد ، و دار غرور آباد کند .

اگر ہمہ ملک جهان ، و کشور بنی آدم را ، زیر نگین تو نهند ، و کلید خزائنه های
دنیا را جملگی بہ تو دهند ، چون سرانجام آن فناء است ، دل بران نهادن خطاست .

۱- ینک چند حکمت و پندار حکیمان و بزرگان بمناسبت فنا و بقاء :

۱- بہ گفتار از کردار کفایت کردن ، کار مغروران است .

۲- بر سر سایہ دیگران اعتماد نمودن ، حرفہ مفلسان است .

۳- بہ جا مہ عاریت نازیدن ، عادت بیکاران است .

۴- بہ خلعت دیگران شاد بودن ، سیرت بی خردان است .

۵- جفا کردن و طمع وفا داشتن ، کماز نادر ستان و ستمکاران است .

از کتاب صدمیدان :

میدان ان نود و نهم فناست . از میدان معاینه ، میدان فناء زاید .

قوله تعالی . « کل شیء هالک الاوجهه ، له الحکم و الیه ترجعون » فناء نیستی است

و آن نیست گشتن بسه چیز ست در سه چیز :

نیست گشتن جستن ، در یافتن .

نیست گشتن شناختن ، در شناختن .

نیست گشتن دیدن ، در دیدن .

آنچه نم یکن در آنچه نم یزن چه یابد ؟

حق باقی ، در اسم فانی که پیو ندد ؟ !

سزا در ناسزا کی ندد !

هر چه جز از ویست ، در میان سه چیزست :

نابوده دی -

و کم امروز -

و نیست فردا .

پس همه نیست اند ، جز از وی ، مگر حسب به وی .

پس همه هست ویست .

باران که بد زیا رسید ، برسد .

وستاره در روز نماند آمد

در خود برسد ، آنکه بسوی رسید .

مخارجات :

الهی !

نشان این کار ، بارانی جهان درد

تا از تن نشان ، مارا هم نیان درد

دیده وری نور علی ، این جان درد .

مهرتوسود درد

ودوایتی زبان درد !

شرح باب ۹۳

بقاء

مراجعة در داخل این کتاب :

در اخیر باب آمده است : « آنچه هرگز محو نبوده » این سه درجه ، مطابق سه درجه فناست ، که در باب ۹۲ آمده است .

ترجمه آیه :

(آیه ۷۳-سوره ۲۰ «طه» سیپاره شانزدهم)

والله خیروا بقی

ما به خدای خویش ایمان آوردیم ، تا گناهان ما را بیامرزد ، و آنچه را که ما را و امیداشتی از جا دو (به بخشد) ، و خدای یگانه بهتر و او پا ییده تر است . (گناهار ما حران فرعون پس از آنکه ایمان آوردند) .

از کتاب صدهیدان :

میدان صدم بقاست ، از میدان فنا امیدان بقاء زاید :

قوله تعالی . «والله خیروا بقی»

خداوند تعالی و بس :

علاقی ، منقطع

و اسباب ، مضحک

و رسوم ، باطل

- و حدود، متلاشی
- و فہوم، فانی
- و تاریخ، مستحیل
- و اشارات، متناہی
- و عبارت، منتفی
- و خیر، مستحی
- و حق یکتا
- بخودی خود باقی .

شرح باب ۹۴

تحقیق

ترجمہ آیه :

(آیه . - - - سورہ ۲ بقرہ سیپارہ سوم ۱۰)
قال اولم نؤمن؟ قال بلی و لا کن لیطامس قدی . . . یاد بیاورو ای محمد . . .
ہنگامیکہ ابراہیم گفت : پروردگار من مردہ یا چگونہ زندہ کہی ؟
خداوند گفت : مگر ایمان نیاوردی ؟ گفت : آری ، و لا کن تا دلیم آرام
شود ، و بہد یدار چشم یقین افزاید گفت : چہاں مرغ بگیر ، و آنہارا بکش
و پارہ پارہ کن ، و سرہای آنہارا باخود آہ ، پس از آن ، پارہای از آن
آمیختہ در ہمرا ، بر کوه شاہانہ ، سپس آنہارا بسوی خود بخوان ، تا
بسوی توبہ شتاب آید ، و بدان کہ خداوند توانا ، و راست دانا است .

بیان عرفانی :

این آیه ، بہ زبان کشف ، ہر ذوقی از باب حقایق رمزی دیگر دارد ،
و بیانی دیگر . ابراہیم ، مشتاق کلام حق ، و سوختہ خطاب او ، سوزش
بہ غایت رسیدہ ، و سپاہ صبرش بہ ہزیمت شدہ ، و آتش مہر زبانش زدہ گفت :
خدا یا ہمای مرا ، تا مردہ را چون زندہ کنیم گفت : ای ابراہیم ، آیا
ایمان نیاوردی ؟ گفت آری ، لکن دلیم آرزوی شنیدن کلام تو ، و سوز
عشق خطاب تو ، ریزریز شدہ ، خواستہم تا گوئی : «آیا ایمان نیاوردی»
مقصود ہمین بود کہ نئی ، و در دلیم آرام آمد : «آرام سن ، پیغام تو!»
گفہ اند ، ابراہیم بہ آنچه از خداوند پرسید ، از نہگی دل میخواست
و طمانینہ راز ، کہ تادل زندہ نبود ، طمانینت در آن فرو نیاید ، و
بغایت مقصد عارفان نرسد ، و غایت مقصد عارفان ، است :

روح انس ، و شهود دل ، و دوام مهر .

زبان در یاد ، دل بار از ، و جان در ناز .

زبان در ذکر ، دل در فکر ، جان با مهر .

زبان ترجمان دل در بیان ، و جان با عیان .

خداوند فرمود : ای ابراهیم اکنون که زندگی در سردن است ،
و بقاء در فناء ، شو ، چهار سرخ بکش ، از روی ظاہر ، برای تعظیم فرمان ما ،
و اظہار بندگی خویش ، و از روی باطن ، ہم در نیاید خود این فرمان را
بجای آر : طاوس زینت را سر بردار ، با نعمت دنیا ، و زینش آرام بگیر ،
غراب حرص را بکش ، و ہر آنچه نماید ، و زود بہ سراپد ، حریص مہاش

شیشہ شہوت را باز شکن ، شیخ شہوت بدل را آمدہ ، کہ از ما بازمانی .
گر از میدان شہوانی ، سوی ایوان عقل آئی ، چو کیوان ، در زبان
خود را بہ غنیم آسمان بینی .

گفتہ اند ، ابراهیم ازین پرسش ، مستور شد ، و بیت حق ، در دیدار جمال
مطابق بود . چنانکہ موسی کرد این تفاوت کہ ابراهیم بہ زمین دیدار
خواست ، لا جرم جواب پدر شد : ایہ ، موسی بہ تریح جواب بخور است ، بہ شیخ
لین ترانی ، شہید .

گفتہ اند : چون ابراهیم گفت : خدا یا مردہ را بچکو ند ز نسا آدمی ؟
ند آمد کہ تو نیز بنمائی ، کہ اسعاعیل ز نسا را چکو ند مردہ ، لہذا
خواست ، وفا بد در خواست ، وفا بہ ، و فاقہ ابراهیم وفا کرد ، بہ
نیز وفا کرد ، و ہی را امانت .

گفتہ اند : ابراهیم ، در این پرسش ، غایت یقین میخواست ، کہ
راستد رتبت است .

علم الیقین - عین الیقین - حق الیقین .

۱- اول از زبان پیغمبران ، بہ بندگان رسید .

۲- دوم بہ نور ہدایت با نان ، رسید .

۳- سوم ہم بہ نور ہدایت و ہم بہ وحی و معات ، رسید .

ابراہیم خواست ، تا ہر سدرت بہت در او جمع شد ، و شیخ بہت ہدایت
او نرسد .

شرح باب ۹۵

تلبیس

مراجعة:

تلبیس دوم، موافق به درجہ دوم سراسر است. (باب ۷۵)
تلبیس سوم: در باره تمکین باب ۸۰ دیدہ شود.

ترجمہ آیه:

آیہ ۸ و ۹ - سورہ ۲ - انعام جزو ۷

للبسنا علیہم ما یلبسون.

(ترجمہ از آغاز آیه ماقبل):

و گفتند، چرا فرشته براو (محمد) نازل نشده کہ اگر ما فرشته فرستادہ می کار بر گزار دہی، و ایشانرا در ننگ و امان ندادی. و اگر آن فرستادہ را فرشته کردی، اورا بصورت سردی کردی، و برایشان پوشیدہ داشتی، آنچه را کہ ہم اکنون بر آنان پوشیدہ است...

شرح باب ۹۶

وجود

نظر شارحات:

در اخیر باب: مسئغری شدن در اولیت آمده است .
ابن القیم الجوزیه ، وزین الدین خانی ، بدستواری ابن سخنی خواهد
عهد الله انصاری و سخنی معنی آن اعتراف کرده اند .

ترجمه آیه:

آیه ۱۰- سوره نساء (سپارده بیچم)
یجد الله غفوراً رحیماً... هر کس کار بدی کند، با خودش بیگانه
پس از آن از خداوند آرزوش بخواند ، خدا او را از آلودگی و گناه پاک
خواهد یافت .

ترجمه آیه دیگر:

آیه ۶- سوره نساء - جز بیچم
لوجدوا الله توأباً رحیماً... (ترجمه آغاز آیه: ای کسانی که
را نفرستادیم ، مگر برای آنکه به اذن خدا او را ببیند و اثرهای
آنان که بر خود مستح کردند ، نزد تو آمد و موجب امانت آنان
و توبه برای آنان طلب مغفرت دادند بودی ، خداوند
فهمیدند که خداوند توبه پذیر و پشیمان است .

نکته های پیر طریقت:

از یافت «الله» نور ایمان آید
نه بنور ایمان یافت «الله» آید .

حلاج گفت :

او کہ بنور ایمان «الله» را جوید

همچنان است ، کہ بنور ستاره خورشید را جوید !

ج ۷ ص ۱۹۶ تفسیر الانجلی

*

مخلص ، همه از و بیند

عارف ، همه به او بیند

موجد ، همه او بیند

ج ۳ ص ۲۳ تفسیر الانفال

*

روز گاری او رامی جستیم ، خود رامی یافتیم !

اکنون خود رامی جویم ، اورامی یابم !

ای حجت ر ایاد ،

وانسرا یادگار ،

چون حاضری ، این جستن نه چه کار ؟

مناجات :

آنک در یافت ، یافت تو جست

از راه حقیقت برتافت

ضعف الطالب و المطوب !

ص ۱۳ طبقات الصوفیه

*

محبت تو ، روح روح است

قرب تو نور

جوینده تو ، کشته باجان است

ویافت تو ر ستخیز بی صور .

ج ۷ - ص ۲۵ تفسیر الشعراء

*

الهی

اکنون کہ من بر من تاوان

تو آفتاب صفوت بر من تابان !

بشرك از شرك برستن نتوان!

*

حق ، پیش از جوینده معلومست
پس جستن و جوینده برخاست
حجاب بپرید ، که حق پیدا است .
یافت رایافته ، نشان بس است .

ص ۷۷ تا ۷۹ طبقات الصوفیه

الهی!

آنچه ناخواسته یافتنی است
خواهنده بدان کیست ؟
و آنچه از پاداش برتر است
سوال در جنب آن چیست ؟

ج ۶ - ص ۱۱۵ تفسیر طه

*

آتش یافت ، با نور شناخت آمیختی
و از باغ وصال ، نسیم قرب انگیختی
باران فردانیت ، برگرد بشریت ریختی
با آتش دوستی ، آب دل سوختی .
تادیده عارف را ، دیدار خود آموختی .

ج ۳ - ص ۱۳۸ تفسیر التوبه

*

ای نا دریافته یافتی
و نادیده عیان !
ای در نهانی پیدا
و در پیدایی نهان !
یافت تو روز است ، که خود بر آید ناگهان ،
یا بنده تو ، نه بشادی پردازد ، نه با ند و هان .

ج ۱ - ص ۵۰ تفسیر التوبه

*

از نزدیک نشانت میدهند ، و برتر ازانی
وز دورت بی بدارند ، و نزدیک بر از جانی
موجود نمنسهای جوانمردانی ، حاضر دلجای ذاکرانی
ملکا !

توانی که خود گمتی ، و چنانکه گفتی آنی!

(ج ۱ ص ۵۰ تفسیر التوبه)

شرح باب ۹۷

تجربید

ترجمہ آیہ:

(آیہ ۱۲ - سورہ صافات) (ترجمہ) (سیارہ شام نزدیم)

فاخلع نعلیک . . . سن خدای توام ! نعلین را از پای بیرون آر ، کہ
تو در وادی مقدسی هستی ، کہ پاهای کردہ و آفرین شدہ است !

بیان عرفانی:

یعنی دلت را از صحبت دو جهان فارغ ساز ، و بصمت انفراد ، خود
را تنها برای حق آماده ساز .

ای موسی ، یگانہ را یگانہ باش ، اول در تجربید قصد ، آنگاہ
در نسیم انس . از دو گیتی بیزار شو ، تا نسیم انس ، از صحرای نمیزل
دسیدن گیرد ، آنگاہ ، حجاب تقسیم ، از میان برخاستہ و ندای
لطف بجان رسد .

از کتاب صدمیدان :

میدان چہار دہم تجربید است . از میدان ز شد میدان تجربید زاید .

قولہ تعالی : « ولاتمدن عینیک »

تجربید در سہ چیزست : در تن ، ودل ، و سر

تجربید نفس ، طریق قرایانست .

و تجربید دل ، طریق صوفیانست .

و تجربید سر ، طریق عارفانست .

- ۱ - تجرید نفس سے چیزت :
دنيا صاب نا کردن ،
و پر نوبت او تأسف نا خوردن ،
و آنچه بود نه نهادن .
 - ۲ - و تجرید دل سے چیز است :
آنچه نیست نه بیوسیدن ،
و آنچه هست قیمت نا نهادن ،
و به ترک آن نترسیدن .
 - ۳ - و تجرید سر سے چیزت :
بر آسیاب نیاز آمدن ،
و در راه حق نشان خود ندیدن ،
و از حق بجز از حق باز ناگشتن .
- مناجات :**
انہی !

هر چه مرا از دنیا نصیب است :
بکافران ده !
و آنچه مرا از عقبی نصیب است :
بمؤمنان ده !

مرا ، در این جهان ، یاد و نام تو بس !
و در آن جهان ، دیدار و سلام تو بس !

ج . ۱ - ص ۵۲ - تفسیر صبر .

شرح باب ۹۸

تفرید

مراجعة :

در باره درجه سوم تفرید ، سومین طایفه « بسط » دیده شود ، باب ۸۶

ترجمه آیه :

آیه ۲۵ - سوره ۲۴ (نور) سیپاره هجدهم
و يعلمون ان الله هو الحق المبين : آن روز است ، که خداوند
سزای آنها را به شایستگی خواهد داد (و فردا در جهان دیگر) بدانند ،
که خداوند ، براستی خدای برحق و پیدا و آشکار است .

در تفسیر کشف الاسرار :

آیه ۷۵ سوره ۶ (انعام سیپاره هفتم)
در باره تفرید : و کذا لک نری ابراهیم چنین خوانده
شود : همچنین ما به ابراهیم آنچه از نشانی پادشاهی ما در آسمانها
و زمین است نمودیم ، تا از یقین کنندگان باشد .
اول او را سلکوت آسمان و زمین نمودند ، تا از راه استدلال آنها
دلیل بر وجود صانع گرفت ، در کواکب نگریست ، ماه و آفتاب را دید ،
چون به زوال آنها پی برد ، جمال حقیقت او را روی نمود ، و از راه
استدلال و برهان به مشاهدت و عیان باز گشت ، و از همه آنها روی بر
گردان شد ، در آغاز ، عالم وار شد ، و در فرجام عارف وار آمد .
واسطی ، عارف بزرگوار گوید : خلق عالم ، بسوی خدا باز گردند ،
و عارفان از او همی آیند !

اگر کسی گوید : خدای را به دلائل شناختم ، تو اورا گوی ، دلیل را به چه شناختی ؟ بلی ، در بدایت ، از دلائل چاره نیست ، چنانکه راه خلیل بود ، چون آن همه دلائل در راه او آمد ، و بهر دلیلی که میرسید ، در روی همی آو بیخت و گفت : این خدای من است ، چون از درجه استدلال برگذشت ، جمال توحید را عیان بدید ، گفت : ای قوم ، من از همه شرك آوران بی زارم .

روش راه روان ، و کشش بودگان را ، کیفیت و بیژه است ، که چون از درگاه احدیت ، از باب رأفت و رحمت ندای خلت ، به صفت خلیل به ابراهیم رسید ، فرمان آمد که در راه خات (دوستی) استادگی شرط نیست ، از این منزل فراتر شو ، و سفری کن که آنرا سفر تفرید ، گویند ، چون خلیل طالبی تیزرو و جوینده یادگار ازل بود ، قصد همت کرد ، و راه بسوی خدا را پیش گرفت ، از کمین گاه غیب ، خزائن عزت گشودند ، و از درهای غیبی ، و ذخیره های شکستی ، بسی در راه فروریختند ، خلیل هنوز در راه بود ، و پیوست بسوی او سیرفت هنوز به نقطه جمع نرسیده ، باز نگریست ، غنیمت دید ، به غنیمت مشغول شد ، جمال توحید از او روی پوشید ، که چرا باز نگریستی ؟ تا آنکه آمرزش خواست ، و آن درهای غیبی هم چنان می دید ، و باز می اسناد و می گفت : این خدای من است ! چون که آن درها بس شاغل و دل فریب بودند ، خلیل را گفتند : نپایستی که ترا این وقف در راه بودی ، و پیوسته به غنیمت ها و ذخیره های عرض را نگری ، چرا چشم همت از آنها فرو نگریستی ، و چرا سنت چشم پوشی از آنها به کار نه بستنی ؟ چنانکه بهر عالم و مید فرزند آدم ، در شب معراج ، که آیات کبری بر او تجلی کرد ، چشم برنگردانید ، و نگریست ، و او بر این ادب بود ، که چشم دیدار بر آنها نکشود ! ای خلیل ، کسی که یادگار ازل جوید ، او غایب ذخایر را چه کند .

خلیل ، دست تجرید ، از آستین تفرید ، بیرون کرد ، و روی از اسباب باز زد و گفت : خدای من ، کسی است که آسمانها و زمین را آفرید ، و من روسوی او کنم ، و هرگز از شرك آوران نخواهم بود ، یعنی قصد را در راه خدا یکی کردم ، دلم را از غیر او پاک کردم ، بیمانم را در او بستم ، و شوقم به او خالص کردم ، پس من بخدا ، برای خدا ، و موجود در خدا هستم !

از کتاب صد میدان :

میدان هفتادم تفرید است. از میدان توحید میدان تفرید زاید .
قوله تعالی « لئن ، بان الله ، هو الحق ، و ان ما یدعون من دونه هو الباطل » .
حقیقت تفرید ، یگانه کردن همانست ، بیان آن در توحید برفت .
واقسام تفرید سه است :

یکی در ذکرامت . و یکی در سماع . و یکی در نظر .

۱ - در ذکرامت که :

در یادوی نه بر بیم باشی از چیزی جز از وی .

و نه در طلب چیزی باشی جز از وی .

و نه بر کوشیدن چیزی باشی بجز از وی .

۲ - و در سماع آنست که :

در گوش سراز سه ندای وی بریده نیاید :

یک ندا باز خواندن با خود در هر نفسی .

دیگر ندا فرمان - بخدمت خود هر طرف .

سیم ندای ملا طفت در هر چیز :

۳ - و در نظر آنست که :

نگریستن دل از وی بریده نیاید .

و نشان آن سه چیز است :

یکی : آنکه گردش حال ، سرد را بنگرداند .

دو دیگر : آنکه تفرقه دل بهیچ شاغل ، سرد را در نیابد .

سیم : آنکه سرد از خود بیخبر ماند .

نکات پیر طریقت :

مزدور را نور اسید در دل تا بد

و عارف را نور عیان در جان !

امروز همه با جهان در شغلند

و ایشان با یکی

و فردا همه خلق در نعیم غرق

و ایشان هم با آن یکی !

ج ۷ ص ۱۵۲ تفسیر الشعراء

بادا کہ بازرہم روزی، از زحمت حوا و آدم
آزاد شوم، از از بند وجود و عدم
از دل بیرون کنم، این حسرت و ندم
با دوست برآسایم یکدم

ج ۳ ص ۱۵۷ تفسیر الماء زلہ

مناجات:

دانی کہ نہ بہ خود بہ این روزم ،
و نہ بکفایت خویش شمع ہدایت میا فروزم
از من چہ آید ؟

و از کرد من ، چہ کشاید ؟

طاعت من ، بتوفیق تو !

خدمت من ، بھدایت تو !

توبہ من ، بر عابت تو !

شکر من ، با نعام تو !

ذکر من ، با انجام تو !

ہمہ تویی !!

من کیمن ؟ !

اگر فضل تو نباشد ،

من بر چہ ام ؟ !

ج ۱۰ ص ۳۹۹ تفسیر القیامہ

شرح باب ۹۹

جمع

مراجعة در داخل این کتاب :

در تعریف جمع گفته شده : والاتر از آب و گل : باب ۶۶ دیده شود
در درجه اول جمع (جمع علم) ، د و درجه اول و دوم علم ، در درجه سوم
علم جذب شود (باب ۵۲) .

علم لدنی یعنی علمی که از سوی حق آید .

در درجه دوم جمع ، (جمع دریافت) : باب ۸۹ و باب ۹۰ دیده شود .
قرجه آیه :

آیه ۱۷ - سوره انفال (سپاره نهم

و ما رمیت اذ رمیت ... شما کافران را نکشتید ، لکن خداوند آنانرا کشت ،
وتو (ای محمد) ، تهر نینداختی هنگامیکه انداختی ، بلکه خداوند انداخت ،
و این کار را برای آزمون نیکو کاران (روز جنگ بدر) کرد ، تا مؤمنان را
نیکو آزمائید ، که خداوند شنوا و داناست .

بیان عرفانی آیه :

رمی بنده فرق است ، و رمی خدا جمع : فرق ، ضعف عبودیت است و جمع

صفت ربوبیت .

فرق بی جمع به کار نیست، و جمع بی فرق راست نیست .
فرق محض بی جمع عقیده قدر بان است ، و جمع محض بی فرق دین
جبر بان است .

فرق و جمع هر دو راه مؤمنان است و حق هم آنست .
قدریان: آنانند که خود را اختیار و استطاعت نهند و از خود قدم فرا پیش نهند.
جبریان: آنانند که در سیاست جبروت دست و پای خود کم کنند سبب
نه بینند و خود را اختیار نهند .

این آیت اشاره به حقیقت افراد است و طریق اتحاد . میگوید :
مردان و دیگر همه را بگذار
گرفتار مهر ما را با غیر ما چه کار .

ای محمد! به کردار خود بر ما منت مته ! توفیق ما بین !
بیاد خود مناز ! تلقین ما بین !

از نشان خود بگریز ! به یک بارگی مهر ما بین !
طریق اتحاد یکا نگی است

و با خود بیگا نگی

از من و ما نشان دادن دوگانگی است

و دوگانگی دلیل بهگانگی است

دوگانگی آنجا است که امروز و فردا است

موحد از امروز و فردا جدا است

تا موحد مایه خور شید وجود نیافت ، از خود و انرست

و تا از خود و انرست ، حق را نیافت .

از کتاب صد میدان :

میدان پنجاه ونهم جمع است . از میدان غیرت جمع زاید .

قوله تعالی «ثم ذرهم فی خودهم یلعبون»

جمع از هراکندگی سه چیز برستن است :

برستن دلاست - و نیت - و وقت .

۱- ناپراگندگی دل را سه نشانست :

نابستن افزونی

و وحشت از خلاق

و ملالت ارزندگان .

۲- و نشان ناپراگندگی نیت سه چیز است :

شیرینی، خدمت

و آرزو مندی بعلم

و موافق افتادن قصد .

۳- و نشان ناپراگندگی در وقت سه چیز است :

حلاوت مناجات

و تواد حکمت

و صحت فراست .

* * *

سیدان شخصت انقطاع است . از میدان جمع میدان انقطاع زاید .

قوله تعالی : « انی مهاجرالی ربی » .

انقطاع ، از غیر حق بریدن است ، و باحق بودنست .

منقطعان با حق ، سه مرد اند :

یکی بعذر ، و دیگر بجهت ، و سیم بکل .

۱- منقطع بعذر را سه نشان است :

نفس مرده

و دل زنده

و زبان کشاده .

۲- و منقطع به جهت را سه نشانست :

تن در سعی

وزبان در ذکر

و عمر در جہد .

۳ - و منقطع بکل راسہ نشانت :

باخلق سادیت

و باخون بیگانه

و از تعلق آسوده

مناجات :

اللّٰہی

آب عنایت تو بسنگ رسید

سنگ بار گرفت

سنگ درخت رویانیر

درخت میوه و بار گرفت

درختی کہ : بارش همه سادی

طعمش همه انس

بویش همه زادی

درختی کہ : بیخ آن در زمین وفا

سایح آن بر هوای رضا

میوه آن معرفت و صدا

حاصل آن دیدار و نما

ج د ص و ز ح ط ی ک

ای نزدیک و ما از ما

و ہر بانتر بما از ما !

ج ا س و ف ح د و ز

شرح باب ۱۰۰

توحید

مراجعه به داخل این کتاب :

تو تریف توحید از عت ها ذکر شده است . مطبوعه حوا چه در عمل
المقامت توضیح میکند

در بیان توحید دوم نهان بودن اسماء و غیره آن ، به معنی اول توحید ،
باب ۵۰ جوع شود .

در باره سه نیست انچه گفته شده است ، در همین باب
دید ، که گفته شده توحید خالق حق و احد خالق بی از هر که باشد
پوشان انگند ، و از روئنی بزدان ، معنی توحید ، و شهادت خالق بر وحدت خالق
است و زبان مخلوق از گفتار آن لال باشد .

ترجمه آیه در آغاز باب :

(آیه ۱۸ - سوره آل عمران سی و هفتم)

شهادت انه لا اله الا هو ، خداوند خودش گوئی داد ، که نیست خدائی جز
او و فرشتگان ، و صاحبان دانش هم ، در حال داد و عدالت ، گواهی دهند ،
که نیست خدائی جز خدای یکتا ، و قادر و حکیم ، و دانای همه کارها .

بیان عرفانی آیه :

خداوند خود را گواهی داد و خود را ستود. در سرای خویش از حضرت
خویش در کلام خویش، آنکه آید به عالم بود. آید به عالم آید به عالم آید
خشکی نه دریا، در رویش آید در تاریکی آید قیام نه فریاد آید وفاق نه اتفاق آید
در آن حال خداوند به جلال خویش به قدر خویش به کمال و عزت
خویش سخن گفت و به پندار خویش گوید آید و به کمال آید آید
بود و جاوید همان :

بوتر از هر چیز بزرگتر است

بالا تر از دریاست جوی

و ارقیاس و وشم بیست

و سگ از گمان و بنام و بون

ترجمه آیه دیگر :

آیه ۱۳ - سوره بقره ۱۳۰ تا ۱۳۱

انهم كانوا اذا قيل لهم لا تاتوا الله ولا رسوله مما ياتهم من امر الله

و انهم اذا قيل لهم لا تاتوا الله ولا رسوله مما ياتهم من امر الله

بیان عرفانی آیه :

حضرت رسول فرمود: هر کس در راه خدا نیاید، در راه خدا نیاید

بگانه، همیشه بر او و حجت است. هر کس در راه خدا نیاید، در راه خدا نیاید

منظور از آن جمله (رسول) همیشه از راه خدا نیاید، در راه خدا نیاید

دنیاراه، تا آن گاه که نیاید، در راه خدا نیاید، در راه خدا نیاید

و تمام مکتب گران دارند.

ترجمه آیه دیگر :

(آیه ۱۹ - سوره بقره ۱۹۰ تا ۱۹۱)

فانهم انه لا اله الا الله و انهم اذا قيل لهم لا تاتوا الله ولا رسوله

بگانه، و آورده می خواهد برای گناه خود و برای برده آن گناه، و چگونگی

کردیدن شمارا در این جهان از حال بیگانه، و گناه آن بیگانه، و چگونگی

در کدام جای باشد (بہشت یا دوزخ) ہمہ راسیداند .

بیان عرفانی :

بدان کہ این کلمہء توحید مایہ دین است
و اسلام رار کن سہین - و حصار امانت
و شعار اہل ایمان و مفتاح جنان
بی گفتن این کلمہ، نہ اسلام است نہ سلام
بی پند یافتن این کلمہ، نہ ایمان است نہ امان
تابہ زبان این کلمہ را نگوئی، در دنیا سلامت نیست .
تابہ دل نپذیری، در عقبی کرامت نیست
ہر کہ در حمایت این کلمہء بزرگوار آمد
در سراپردہ امان خدای قہار آمد .

ترجمہ آیہ دیگر :

(آیہ ۱ - سورہ ۱۱۲ (اخلاص) میپارہ سی ام)

قل ہواللہ احد : بگو (ای محمد) کہ او ست خدای یگانہ ! اللہ احد
خداوند بی نیاز . لم یلد و لم یولد : نژادہ و نژادند او را (نہ از
چیز ونہ از کس) . ولم یکن لہ کفو احد و نپودہ و نیست او را ہمتا .

بیان عرفانی :

لم یلد و لم یولد
تا شما کہ خورد مندید در یابید
و بدانید کہ او را زن و فرزند نیست
خویش و پیوند نیست
مثل و مانند نیست
ای محمد!

دشمن چون تو را بد گوید - من جواب دہم
و چون سرا بد گوید تو جواب دہ
و من تو را حبیب خواند م
کہ تو ہم سرا حبیب خود دانی .

اقتباس دیگر از کشف الاسرار :

توحید دو باب است :

توحید اقرار ، و توحید معرفت

توحید اول ، شمه مؤمنان راست

و توحید دوم ، عارفان و صدیقان راست

توحید ، اقرار : بظاهر آید : به زبان از آن خبر دهد

توحید معرفت : به جان آید : به وقت حاجت از آن خبر دهد

او که از توحید اقرار خبر دهد ، دنیا او را منزل است ، و دنیا را به نظر حق

و او که از توحید معرفت خبر دهد ، بهشت او را منزل است ، و دنیا را به نظر حق

آن کسی را که کار با کمال است ، آن بویست

و آن کس که کارش با اشغالی است ، و به سرخورد

تفسیر آیات و روایات در توحید

بیان شارح دیگر :

یعنی بیان حقیقت توحید حق ، آنوقت که در شرح اعمالی و جود حق در

در میدان قدم نه ، تا بیان توحید داند ، از توحید بر حق بداند و آن

گشت ، چه توحید و بی ستمی و تملی است : که حق و بی ستمی

نیست ، به چیز است :

توحید حق ذات خود را بداند ، به سجده و سجده و توحید حق

شهد الله : لا اله الا هو ، شاهد این است ، در این

و عبارتی ، و اشارتی ، و رسی ، و غمزی است ، در آیات و احادیث

منصرف ، و از راه خدا سحرش بود ، چه حق است ، و

و بحو نعت است .

بیان حقیقت توحید ، از جهت عاریت ، به اطمینان است ، در این

در تجلی احدیت ، چون وجرا ملامت کرده و عاریت به با آن است ، در این

باطل نه ایستد ، اینجانه نطن مانند نطن ، به نعت کنجد ، به نعت در

هرشی ، عبارتی باید، که بروی دلالت کند . اگر ذاتیات بود، حد گویند، واگر به نوازم بود، رسم گویند و این مستند علی ترکیب و تعدد و تکثیر است ، و این حقیقت ازین سنزه است . و در سایر ابواب غیره گذشته ، آید عبارت و اشارت ازین حضرت معزول و معذور است .

(شرح دری ماخوذ از نسخه خطی منازل السائیرین بقلم ملا محمد حد بقی امام ارگ (متوفی . ۱۳۱) از روی منبع قدیم قرآنی نسخه خطی در کتابخانه شخصی فرزند آن مرحوم الحاج محمد علم شوا نس هروی در هرات . جنو . . . است . باقی نسخه بجز صفحه اخیر شرح دری ندارد) .

از کتاب صد میدان :

سدان شصت و نهم توحید است . از میدان شصت میدان توحید و یکتا

توحید یکتا گفتن است

و یکتا دین

و یکتا دانستن .

قوله تعالی : فاعلم انه لا اله الا الله

۱- اما یکتا گفتن :

مرهمه علمهاست و در عمه معرفت دنیا و دین

و حاجز میان دوست و دشمن .

شهادت عدمت و اخلاص بنده آن و وفاداری آن

و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا به ریاضت :

اول - گواهی دادن الله تعالی را به یکتایی در ذات

و پاکیزگی از جفت و فرزند و انباز و بار ، سبحانه و تعالی .

دو دیگر - گواهی دادن الله را به یکتایی در صفت ها

که دران بی شبهه است

و آن ویراضت است نامعقول (یعنی بیرون از عقل آدمی)

کیف آن ناسفهوم و نامحاط و نامحدود .

دور از اوهام .

هرشی، عبارتی باید، که بروی دلالت کند. اگر ذاتیات بود، حد گویند، واگر به لوازم بود، رسم گویند و این مستدعی ترکیب و تعدد و تکثیر است، و این حقیقت ازین منزله است. و در سایر ابواب غیره گذشت، که عبارت و اشارت ازین حضرت معزول و معذور است.

(شرح دری ماخوذ از نسخه خطی منازل السامیة بین بقلم ملا محمد حد بق امام ارگ (ستوفی . ۱۳۱) از روی منبع قدیم قرب نسخه خطی در کتابخانه شخصی فرزند آن مرحوم الحاج محمد علم غواص هروی در حرمت بیخود است. باقی نسخه بجز صفحه اخیر شرح دری ندارد.)

از کتاب صد میدان:

میدان شصت و نهم توحید است. از میدان شصت میدان توحید ریست.

توحید یکه گفتن است

و یکه میدان

و یکه دانستن.

قریه تعالی: فعلم انه لا اله الا الله

۱- اما یکه گفتن:

سرهه علمهاست و در عمه معرفت دنیا و دین

و حاجز میان دوست و دشمن.

شهادت علمست و اخلاص بنه آن و وفای آن.

و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا به بصفت:

اول - گواهی دادن الله تعالی را به یکتایی در ذات

و پاکیزگی از جفت و فرزند و انباز و یار، سبحانه و تعالی.

دو دیگر - گواهی دادن الله را بیکتایی در صفت ها

که در آن بی شبهه است

و آن ویرا صفت است نامعقول. (یعنی بیرون از عقل آدمی)

کیف آن نامفهوم و نامحاط و نامحدود.

دور از اوهام.

و در آن نه مشارک و نه مشابه ، سبحانه و تعالی .

همه . گواهی دادن است الله را بیکسانی

بنامهای حقیقی از ای

که نامها ، و بر حقیقت است

و دیگرانرا عاریتی .

آفرید و ویرا هم نام عمت .

آنچه نام ویست آن نام ویرا حقیقت است : قریب ، از ای سرای وی .

و آنچه نامهای حقیقت است آفرید . است مجرد بسزای ایشان .

الله ، رحمن نامهای ویست

که بد آن نامها - کسی دیگر را نتوانند .

۲- و ما بکتا دیدن وی :

۱- اقررت . اقسام در آن

اما بیکسانی در اقرار است که :

به نهادن قدرها متوجه است

یکانه به علم واسع از ای

و حکمت واسع از ای .

و کسی را جز از ای ، علم آن ، و حکمت آن است

دیدن آن ، بر حکمت است .

و راست دانستن آن ، بر حیرت است .

و پیش بردن آن ، بر قدر است .

و کسی را جزوی آن نیست .

اما بیکسانی در اقسام :

۱- نامهای ویست ، بخوانی حدیثی در این

بسزای قدر هر کسی دیده .

تسلط هر کسی دانسته .

و وقت نگاه داشته .

و اما یکتائی در آای وی :

به یگانگی و یست معطی: و یست ، و یست

نه کس را ، جز ازوی ، شکر و سنت .

ونه بکس ، جز ازوی ، حول و قوت

نهد بگری را جز ازوی ، منع و رحمت .

۳ - اما یکتا دانستن :

در خدمت است .

و در معاملات است .

و در همت است .

اما در خدمت :

ترک ریاضت

و رعایت اخلاص .

و ضبط خاطر .

و اباد در معاملات :

تصمیمت سر است .

و تحقیق ذکر

و دوام اعتماد .

اما در همت :

کم کردن هر چه جز ازوی .

و فراموش کردن هر چه جز ازوی .

و باز رفتن به آزادی دل ، از هر چه جز ازوی .

نکته های پیر هرات :

توحید ، در دل های سوزان ، برقرار دارد تا ابد .

هر آن دلی که سوخته تر و درد وی تمامتر بود .

با توحید آشنا تر ، و بحق نزد یکتر .

(ج ۵ - س ۱۸۲ تفسیر اربعه)

عمه چیز نما را عبارت آسانست، و یافت دشوار .

و در توحید یافت آسانست ، و عبارت دشوار .

عبارت توحید، از عقل بیرون است .

عین توحید، از توهم مصونست .

حادث در از نی گم است .

توحید آنست که جز از یکی نبود .

با آنگاه که این خود نبود .

همه خود او بود !

تا حیرت قرار ، دیگر است .

و توحید معماست ، دیگر

و توحید ذکر در ویت دیگر

(ج ۵ - س ۳۰۳ تفسیر اربعه)

توحید که همه آست شد او را یگانه دانج .

توحید حقیقی آست که او را یگانه باشی .

و غیر او نیگا نه باشی .

(ج ۵ - س ۲۶۱ تفسیر اربعه)

مناجات :

ابتداء که کرد ؟

و از آغاز این دار که خواست ؟

در رخ مهر که کسب ؟

و سرای دوستی که ارادت .

(ج ۵ - س ۲۳۰ تفسیر اربعه)

الہی

تو آئی ، کہ نور تجلی ، بر دلہای دوستان تابان کردی
چشمہ غمای مہر ، در سرغای ایشان روان کردی
و ان دلہا را آئینہ خود ، و مہجہ صفا کردی
تو در آن پیدا ! !

و بہ پیدائی خود در آن ، دو گیتی با پیدا کردی
ای نور دیدہ آسمانان
و سوردل دوستان
و سرور جان نزدیکان
نعمہ تو بودی و تویی
نہ دوری ، نہ جوید
نہ غایبی ، نہ پرستند
نہ ترا جز بتو یا بند !

ج ۶ - ص ۵۷۲ تفسیر النور

* * *

چون در میان جان حاصری
از بی شبی ، میگویی کہ : شجائی ؟
زندگانی جانی ، و آئین زبانی
بحود از خود ترجمانی !

ج ۵ - ص ۵۹۸ تفسیر بی اسرائیل

* * *

الہی

جز تو ، ترا کہ دانند :
ہیچ کس نتواند ! !
و ہر کہ ترا بحود جوید
بر سزای خود فروماید !

ترا بتو ، از تو ترا ، می جویند
و با تو بتو ، از تو ترا می گویند .

(ص ۵۵ - طبقات الصوفیه)

مزا مآتو ما ختی
و نوا ها تو ساختی
نه از کسی بتو
نه از تو بکس
همه از تو بتو
همه تو بی ! بس !

ج ۷ - ص ۱۶۳ - تفسیر القصص

فصل اخیر عمل المقامات:

طریق الخامسة :

ترجمه :

و بدان که تانی ، سرمتعلّم و جوینده ارشاد را
و دشواری سخت بودن پریش ها
و شکستازدن کشتی مسکینان
و کشتن غلام نا بالغ
در خلقت چاره پذیر نباشند
لاکن :

۱ - اراده خاصگان تجرد از همه مراد عامت
و مشاهده مراد حق در آن
و برای حق ، و برحق را

(می فرماید) «واگر رحمت اراده کند، آنا کسج تماند آنرا باز دارد؟»
۲ - زهد خاصگان جمع کردن همت است
دور از پراگندگی های هستی

زیرا که حق ایشان را بنور کشف معاف دارد
از تعلق به احوال

(می فرماید) « ایشان را خلاص بخشیده ام با خلوت ذکر سرای باقی . »

۳ - توکل خاصگان رضا به تدبیر خود ایشان
و خلاصی از تدبیر خود ایشان

و دست برداشتن از این مدعا که اسور خود را برای اصلاح شان به خود تفویض کنند

و بی بردن برینکه مدبر (حق) کنایت ایشان را کرده است

و اسور شان را از روی علم خویش بر مصالح ایشان جاری داشته

(می فرماید) ، « راضی و بر خور دار از رضا »

۴ - صبر خاصگان ، نهی کردن شانست دلهای شانرا ، از گمان به بدی

زیرا که خداوند تعالی را نباشد

قضائی عاری از رأفت

و خارج از رحمت

(می فرماید) « تا مومنان را بیازساید ، از جانب خود ، با آزمایش نیکو ،

۵ - حزن خاصگان ، ناامیدی از نفس اماره (فرمان دهنده) به بدی .

(می فرماید) « بدرستی که آدمی سرپروردگار خود را تا سپاس است »

۶ - خوف خاصگان :

هیبت جلال باشد

له خوف عذاب

زیرا که خوف عذاب ، تمپیدن برای خود است و نگاهداری خود

و هیبت جلال تعظیم حق است

و نسیان نفس

(می فرماید) « ترسان باشند از پروردگار خود که بالای سرشان است »

۷ - رجای خاصگان ، تشنگی بهر شرابست که غرق آند و مست آن

(می فرماید) آنها بسوی پروردگار خود نمی نگری ؟ .

۸ - شکر خاصگان ، شادمانی است بآنچه دریابند (_ وجد)

(می فرماید) «مژده بخشا و شادمان باشید» از فروختن خود را با او.

۹- محبت خاصگان، فنای ایشان در محبت حق است، مرا ایشان را

زیرا همه محبت ها، در محبت حق به اجابش، ناپدید شود.

(می فرماید) «و چیست بعد از حق - بجز گمراهی؟»

۱۰- شوق خاصگان گریزان بود نست، از اسمها، و نشانه های خود ها

(می فرماید): «بسوی تو شتافته ام، ای پروردگار، تا راضی باشی».

۱۱- پس اراده، وزعد، و توکل، و صبر و حیزان، و خوف، و رجاء، و شکر، و محبت، و شوق

منازل اهل شرع است

روندگان بسوی عین حقیقت

چون عین حقیقت را مشاهده کنند،

رهنوردان را، مشاهدۀ احوال ناپدید شود،

تا فانی شود، آنچه نبود

و باقی ماند، آنچه پیوسته بوده

(می فرماید): «و باقی بماند وجه پروردگار تو!»

پایان یافت (بیان) علت ها که در مقامات داخل شوند



در بندهای این آخرین بخش کتاب علی المقامات آیات مبارکانه آتی آمده

است (بنامش شماره بند ها)

در مقدمه اشاره است به آیات ۵- ای ۸۲ سوره کهف آیه ۶۱- راجع به

اینکه موسی علیه السلام به حکمت ناره های خضر علیه السلام پی برده بود

۱- آیه ۳۸، سوره نمر، پارۀ ۲۴

۲- آیه ۶، سوره س، پارۀ ۲۳

۳- آیه ۲۸، سوره فجر، پارۀ ۳۰

۴- آیه ۱۷، سوره انفال، پارۀ ۹

۵- آیه ۶، سوره عادیات پارۀ ۳۰

۶- آیه ۵، سوره نحل، پارۀ ۱۴

- ۷- آیه ۴۵ سورۃ فرقان پارہ ۱۹
 ۸- آید ۱۱۱ سورۃ توبہ پارہ ۱۱
 ۹- آیه ۳۲ سورۃ یونس پارہ ۱۱
 ۱۰- آیه ۸۳ سورۃ طہ پارہ ۱۶
 ۱۱- آیه ۲۷ سورۃ الرحمن پارہ ۲۷

متن اصلی عربی :

طریق الخاصہ:

و اعلم ان التانی المتعلم و المسترشد

و التعاسر علی المنیع المسائل

و خرق سقیمہ المساکین .

و قتل الغلام غیر البالغ

ایس من الخلق فی شیء بالابدال عنہا .

۱- لکن ارادۃ اہل الخصوص

التجرد عن المرادات کلہا

بمشاہدۃ مراد الحق فیہ

والہ وایاہ

« او ارادنی برحمتہ ، هل هن مسمکات رحمتہ ؟ »

۲- و زهد ہم جمع النعمۃ

عن تفرقات النکون

لان الحق عا فاق ہم بنور الکشف

عن التعلق بالاحوال

« انا اخلصنا ہم بخالصۃ ذکری الذار »

۳- و تو کلہم رضا ہم بتدبیر الحق

و تخلصہم من تدبیر ہم

والضیق الداعی

الی تقویض امور ہم

الی استصلاح شأنهم

لوقعتهم علی فراغ المدبر ، عن لفايتهم

و مر ما علی علمه مصالحهم

و تخلصهم من سائر عتته فيها

« راضية مرضية »

۴ - و صبر هم نعيمه فلو بهم ، من خوف السر

فانه ايسر لله تعالی

قضاء عريه من الرأيه

حارجاً عن ارحمه

« و يولي الومنين منه بلاء حسناً »

۵ - و حزنهم ايسرهم من انفسهم الامرة بالسوء

« ان الانسان بهم لكانون »

۶ - و خوفهم عبده اجلال

لاخوف العذاب

وان خوف العذاب ، ما شاء عن انفس و من عباد

و عبده اجلال تعصبه الحق

و نسيان انفس

« يحاقون ربهم من خوفهم »

۷ و رجافهم كما فؤادهم الي السراب الذي هم فيه عرفان بهم كاري

« الم تراني ذليلاً »

۸ - و شكرهم سرورهم هو وودادهم

« فاستبشروا ببعلي »

۹ - و محبتهم فيهم في محبة الحق بهم

من المحبات التي كانت في محبة الحق بالحق

و فساد بعد الحق الا الضلال

۱۰ - و خوفهم سرورهم من سرورهم و سرورهم

« وعجلت اليك رب لترضى »

۱ - فالارادة ، والزهده ، والتوكل ، والصبر ، والحزن ، و الخوف ، والرجا ،

والشكر ، و المحبة ، والشوق ،

منازل اهل الشرع .

السائرين الى عين الحقيقة .

فاذاشهدوا عين الحقيقة .

اضمحلت فيها احوال السائرين

حتى يفتنى ما لم يكن .

و يبقى ما لم يزل .

« و يبقى وجه ربك »

تمت العمل بالخلع في المقامات

نسخه های خطی منازل السائرین

متن عربی این کتاب بطریق آفست از روی نشریه علمی کتاب که بکوشش استاد سرژ بورکوی که توسط مطبعه معهد علمی فرانسوی برای آثار شرقی در سال ۱۹۶۲ در قاهره بچاپ رسیده نسخه برداری شده است.

پیش از چاپ شدن این نسخه تحقیق شده منازل السائرین يك نسخه چاپ شده دیگر وجود داشت، که در سال ۱۹۰۹ توسط مکتبه سعاده در قاهره بچاپ رسیده بود و آن متن محض برای مطالعه مردم، و بدون دقت علمی تهیه گردیده بود. همچنین باید دانست که در سال ۱۳۳۳ مدارج السالکین اثر ابن قیم الجوزیه که تفسیر منازل السائرین میباشد، توسط مطبعه المنار در مصر بچاپ رسیده بود، و در متن آن نیز نقص های عدیده موجود است.

استاد بورکوی برای ترتیب متن تحقیق شده منازل السائرین، چهل نسخه خطی کتاب را طی مابیان از نظر گذشتانده است. در چاپ ۱۹۶۲، يك مقدمه بزبان فرانسوی نگاشته و مطالب مفصل و دقیق راجع به نسخه های خطی و طرز تهیه متن علمی طی پنجاه صفحه بیان کرده است. در اینجا از ترجمه آن مفصل صرف نظر کردیم و علاقمندان بآن مراجعه خواهند کرد.

محض برای معلومات خوانندگان فهرست نسخه های خطی منازل السائرین را که مؤلف مطالعه کرده است در اینجا می آریم.

۱- کلمکته - انجمن آسیائی بنگال

۲- قاهره - الازهر

۳- قاهره - الازهر، خط اسمعیل محمد الحمصی.

۴- قاهره - کاتب ولی بن فرهاد عبدالله - تاریخ کتابت ۹۹۹ زبروزیر دارد.

۵- لندن - برتس سوزیم . بخط اسمعیل بن عبدالله . تاریخ کتابت ۱۰۰۸

۶- برلین بخط منصور بن شمس الدین سنداوی - تاریخ کتابت ۱۱۱۰

۷- برلین - بخط محمد بن شاکر بن شیخ سلطان محمد دهلوی - تاریخ

کتابت ۱۰۳۳

۸- برلین - تاریخ کتابت ۱۱۱۷

۹- برلین .

۱۰- کابل - کتابخانه عامه - کاتب محمود بن جمال الدین البخاری

تاریخ کتابت ۸۶۸

(این نسخه خطی داخل یک مجموعه است، مجموعه نیز شامل شرح شمس

الدین تبادگانی بر منازل السائرین میباشد و این شرح بزبان دریست) .

۱۱ - قاهره - تاریخ کتابت ۷۸۰ - شرح عبدالرزاق قاشانی .

۱۲ - قاهره - تاریخ کتابت ۸۵۷

۱۳ - جاگاز تا -

۱۴ - استانبول - کاتب طاهر لبروی الا لبری - تاریخ کتابت ۷۴۳ .

۱۵ - فلورانس - کتابخانه ملی - قسم آ زیر وزیر دارد - بعضی اوراق در

آن کمبود است .

۴

۱۶ - استانبول - کتابخانه چارلس - تاریخ کتابت ۱۰۵۷ -

۱۷ - بنکی پور هند - کتابخانه خدابخش - بخط صدرالدین محمد سیستانی،

کتاب مال شرف الدین همدانی (قرن ۹) بوده است .

۱۸ - بنکی پور - کتابخانه خدابخش - شاید از قرن ۱۱ - کاتب نورالدین الوداد .

۱۹ - لندن - اندیا آفس - بامندخیت شرح قاشانی .

۲۰ - لندن - اندیا آفس - کاتب جلال الدین مشرعی الغربی القادری - شرح

تبادگانی در اخیر بخط کاتب دیگر آمده است .

۲۱ - لندن - اندیا آفس - تاریخ کتابت ۱۱۳۳

۲۲ - استانبول - کوپروا - تاریخ کتابت ۷۴۴ در تبریز ، کاتب داود

بن محمود بن محمد رومی - بانسخه بدل هادرحاشیه بخط همان کاتب .

۲۳ - لندن (هائند) تجرید جمادی الاول ۹۰۹ هجری در گازرگاه هرات - بدون

نام کاتب نسخی زیبا با زیر وزیر - کمبود در آغاز کتاب .

۲۴ - مشهد (کتابخانه آستان قدس) بدون تاریخ و نام کاتب - نسخی زیبا و منتهش .

- ۲۵ - استانبول (نور عثمانیہ) تاریخ کاتب ۹۹۵ کتابت احمد بن عبداللہ .
- ۲۶ - آکسفورد - کاتب محمد بن احمد بن ناصر الحلبي - تاریخ کتابت ۸۱۰ - اکثر زیر وزیر دارد .
- ۲۷ - پرنسٹن - نسخہ معتبر است - باز کر نسخہ بدل ہا درحاشیہ .
- زیر وزیر دارد .
- ۲۸ - قاہرہ - الازھر - رواق الاقراک - کاتب محمد بن محمد بیری تاریخ کتابت ۸۷۸
- ۲۹ - استانبول - (سرای سلطان احمد) قرن نہم - تحت عنوان السیفیہ .
- ۳۰ - استانبول (شہید علی) بخط الحاج مصطفیٰ بن الحاج محمد - تاریخ کتابت ۱۰۵۲ در قسطنطنیہ .
- ۳۱ - قاہرہ - کاتب عبدالرحمن بن پیر قطبی - دیر وقف بر غوث - خط نستعلیق - تاریخ کتابت ۱۰۰۵ .
- ۳۲ - قاہرہ - کاتب عبدالرحمن بن ابراہیم الحسین الحنفی تاریخ کتابت ۱۱۰۲ .
- ۳۳ - استانبول - ولی الدین - داخل وقف شیخ احمد حاوی زائدہ شمس - تاریخ کتابت ۱۰۷۶ در قسطنطنیہ .
- ۳۴ - وین - نسخہ معتبر است - تاریخ کتابت ۱۰۰۵ .
- ۳۵ - استانبول - ایانوفیہ - بخط خساط نام آبر معقوب مستمصری قرن ۱۰ نسخہ باز برو ز بر .
- ۳۶ - استانبول - سرای سلطان احمد - تاریخ کتابت ۱۰۰۵ .
- ۳۷ - قونیہ - موزیم مولانا - تاریخ کتابت ۱۰۳۷ .
- ۳۸ - کونیا - (توکیہ) تاریخ کتابت ۱۰۲۸ .
- ۳۹ - حلب - (اوقاف) .
- ۴۰ - نسخہ کتاب خانہ مشخص جاب فیض محمد زلیخا .
- ۴۱ - نسخہ خطی الحاج محمد علم غواس در ہرات - کتابت در زمان معاشر .

باین گونه قدیم ترین نسخه های خطی منازل السائیرین نسخه وین . ۶۲ -
آیا صوفیه و فلورانس (غالباً اخیر قرن ۶) میباشد .

استاد بورکوی در اثر تحقیقات مفصل دریافته است که نسخه وین و نسخه
فلورانس از روی همان نسخه است که خواجه به بلخ فرستاده است (نام راویان
این مطلب را نشان میدهد) .

اکثر نسخه های چاپ از همین سلسله است . اما نسخه ولی الدین استانبول
ویک نسخه برلین و نسخه محفوظ در پرستن از روی همان نسخه است که در هرات
در زمان خواجه استنساخ شده است .

استاد بورکوی بعد از تحقیقات مفصل پنج نسخه آتی را اساس ترتیب این
متن تحقیقی قرار داده ، و در بعضی موارد مهمه ، از نسخه های دیگر نیز استفاده
کرده است :

- نسخه قاهره کتابت . ۷۸ - درین چاپ با حرف « ق » معرفی شده است .
- نسخه محفوظ در پرستن - درین چاپ با حرف « پ » به آن مراجعه داده شده است
- نسخه آیا صوفیه - درین چاپ با حرف « ص » از آن ذکر شده است .
- نسخه محفوظ در وین - درین چاپ با حرف « ن » از آن ذکر شده است .
- نسخه محفوظ در فلورانس که با حرف « ف » معرفی شده است .
- عده اصلی نسخه بدل ها که استاد بورکوی در چاپ اصلی گرفته است زیاد
است ما در اینجا محض آن نسخه بدل ها را ذکر کرده ایم که قرائت آن در معنی
متن اثر بزرگی می آرد .
- و بهمین اساس نسخه بدل ها را اختیار و انتخاب کرده ، و در ذیل متن عربی
آورده و در ذیل متن دری در مقابل ترجمه آنها افزوده ایم .

فہرست بخش ہا و ابواب منازل السائرین
و بخش ہای مربوطہ صدمیدان

صدمیدان		منازل السائرین		
شماره	صفحة	باب	صفحة	صفحة
میدان	صفحة	شرح	متن و	ترجمہ
		باب		

۲۴۵	مقدمہ	۲۴۳	۹	مقدمہ
بخش اول: بدایات :				
۲۵۰	۱۲	۲۴۹	۲۴	۱- یقطہ
۲۵۲	۱	۲۵۱	۲۶	۲- توبہ
۲۵۵	۱۱	۲۵۵	۳۲	۳- محاسبہ
۲۵۸	۳	۲۵۷	۳۲	۴- انا بے
۲۶۱	۲۹	۲۶۰	۳۴	۵- تفکر
۲۶۳	۳۰	۲۶۳	۳۸	۶- تذکر
۲۶۷	۸۱	۲۶۶	۴۰	۷- اعتصام
۲۷۱	۴۲	۲۷۰	۴۲	۸- فرار
۲۷۳	۹	۲۷۳	۴۲	۹- ریاضة
۲۷۴	۸۷	۲۷۴	۴۴	۱۰- سماع
بخش دوم: ابواب :				
		۲۷۷	۴۶	۱۱- حزن
۲۸۲	۳۳	۲۸۲	۴۸	۱۲- خوف
۲۸۸	۳۶	۲۸۸	۵۰	۱۳- اشفاق
۲۹۰	۳۷	۲۹۰	۵۰	۱۴- خشوع
۲۹۳	۳۹	۲۹۳	۵۲	۱۵- اخبات
۲۹۵	۱۳	۲۹۵	۵۴	۱۶- زہد

صد میدان

منازل السائرین

شماره	صفحة	باب	صفحة	باب
میدان	شرح	متن و	ترجمه	
صفحة	باب			
۲۹۸	۱۵	۲۹۸	۵۶	ورع - ۱۷
۳۰۳	۲۶	۳۰۲	۵۸	تبتل - ۱۸
۳۰۵	۳	۳۰۴	۵۸	رجاء - ۱۹
۳۱۰	۴۵	۳۰۹	۶۲	رغبة - ۲۰
بخش سوم: معاملات :				
۳۱۵	۵۰	۳۱۵	۶۴	رعایت - ۲۱
۳۱۷	۵۳	۳۱۷	۶۶	سراقبة - ۲۲
۳۱۹	۵	۳۱۹	۶۸	حرمة - ۲۳
۳۲۲	۷۲۵	۳۲۱	۷۰	اخلاص - ۲۴
۳۲۴	۱۰	۳۲۴	۷۰	تهذيب - ۲۵
۳۲۶	۲۸	۳۲۶	۷۲	استقامة - ۲۶
۳۲۹	۲۱	۳۲۸	۷۴	توکل - ۲۷
۳۳۴	۶۶	۳۳۳	۷۶	نفویض - ۲۸
۳۳۶	۶۴	۳۳۶	۷۸	ثقة - ۲۹
۳۳۹	۷۹	۳۳۸	۸۰	تسليم - ۳۰
بخش چهارم: اخلاق :				
۳۴۳	۷	۳۴۲	۸۴	صبر - ۳۱
۳۴۸	۱۳	۳۴۷	۸۶	رضاء - ۳۲
		۳۵۰	۹۰	شکر - ۳۳
۳۴۱	۶۳	۳۵۵	۹۲	حیاء - ۳۴
۳۵۶	۶۱	۳۵۶	۹۵	صدق - ۳۵
۳۵۸	۶۵	۳۵۷	۹۶	ایثار - ۳۶

صمد میدان		منازل السائرین			
شماره	صفحة	صفحة	باب		
میدان	شرح	مستن و	ترجمه		
صفحة	باب				
		۳۵۹	۹۸	خلق	-۳۷
۳۶۱	۳۲	۳۶۰	۱۰۰	تواضع	-۳۸
۳۶۲	۳	۳۶۲	۱۰۲	فتوة	-۳۹
۳۶۵	۸۶	۳۶۴	۱۰۴	انبساط	-۴۰

بخش پنجم : اصول :

۳۶۸	۶	۳۶۶	۱۰۸	قصد	-۴۱
۳۷۱	۲۷	۳۷۰	۱۱۰	عزم	-۴۲
۳۷۳	۵	۳۷۲	۱۱۲	اراده	-۴۳
۳۷۶	۵۵	۳۷۶	۱۱۴	أدب	-۴۴
۳۷۸	۱۹	۳۷۷	۱۱۴	یقین	-۴۵
۳۸۱	۹۵	۳۸۰	۱۱۶	انس	-۴۶
		۳۸۳	۱۱۸	ذکر	-۴۷
۳۸۵	۳۱	۳۸۴	۱۲۰	فقر	-۴۸
۳۸۶	۸۴	۳۸۷	۱۲۲	غنی	-۴۹
		۳۹۰	۱۲۴	مقام المراد	-۵۰

بخش ششم : اودیه :

۳۹۲	۵۴	۳۹۲	۱۲۸	احسان	-۵۱
۳۹۵	۱۱	۳۹۳	۱۳۰	علم	-۵۲
۳۹۶	۴۴	۳۹۸	۱۳۲	حکمة	-۵۳
۴۰۰	۲۰	۴۰۰	۱۳۴	بصیرة	-۵۴
		۴۰۲	۱۳۶	فراسته	-۵۵
		۴۰۳	۱۳۸	تعظیم	-۵۶
		۴۰۴	۱۴۰	انهام	-۵۷
۴۰۶	۵۱	۴۰۵	۱۴۲	سکينة	-۵۸
۴۰۸	۵۲	۴۰۷	۱۴۴	طمانينة	-۵۹

صد میدان		منازل السائرین		باب	
شماره	میدان	صفحة	صفحة	مستن و	ترجمه
صفحة	میدان	شرح	باب		
۳۰۹	۳۹	۳۰۹	۱۳۶	همه	-۶۰
بخش هفتم: احوال :					
۳۱۳	۱۰۱	۳۱۱	۱۵۰	محبية	-۶۱
۳۱۸	۵۸	۳۱۸	۱۵۲	غيرة	-۶۲
		۳۲۰	۱۵۳	شوق	-۶۳
		۳۲۳	۱۵۶	قلق	-۶۴
		۳۲۵	۱۵۸	عطش	-۶۵
۳۲۹	۸۹	۳۲۸	۱۶۰	وجد	-۶۶
۴۳۱	۹۶	۳۳۰	۱۶۲	دهش	-۶۷
		۳۳۳	۱۶۳	هيماں	-۶۸
		۳۳۷	۱۶۳	برق	-۶۹
		۳۴۰	۱۶۶	ذوق	-۷۰
بخش هشتم: باب ولايات :					
۳۴۱	۹۰	۳۴۱	۱۷۰	لحظ	-۷۱
۳۴۳	۹۱	۳۴۳	۱۷۲	وقت	-۷۲
۳۴۷	۶۲	۳۴۶	۱۷۳	صفاء	-۷۳
۳۴۹	۹۳	۳۴۸	۱۷۶	سرور	-۷۴
۳۵۲	۸۳	۳۵۲	۱۷۸	سر	-۷۵
۳۵۳	۹۲	۳۵۳	۱۸۰	نفس	-۷۶
۳۵۸	۶۸	۳۵۷	۱۸۲	غربة	-۷۷
		۳۵۹	۱۸۳	غرق	-۷۸
		۳۶۱	۱۸۶	غيبية	-۷۹
۳۶۲	۵۶	۳۶۲	۱۸۸	تمکن	-۸۰
بخش نهم: حقایق :					
۳۶۵	۹۳	۳۶۳	۱۹۲	مکاشفه	-۸۱
۳۶۷	۹۷	۳۶۷	۱۹۳	مشاهدة	-۸۲

صدمیدان		منازل السائرین		
صفحة	شماره	صفحة	صفحة	
متن	میدان	شرح	متن و	باب
		باب	ترجمه	
۳۷۰	۹۸	۳۶۹	۱۹۶	۸۳ معاينة
۳۷۳	۷۳	۳۷۳	۱۹۸	۸۴ حياة
		۳۷۸	۲۰۰	۸۵ قبض
۳۸۰	۸۵	۳۸۰	۲۰۲	۸۶ بسط
		۳۸۲	۲۰۲	۸۷ سكر
		۳۸۳	۲۰۳	۸۸ صحو
		۳۸۴	۲۰۶	۸۹ اتصال
		۳۸۶	۲۰۸	۹۰ انفصال
				بخش دهم : نہايات
۳۸۸	۷۵	۳۸۷	۲۱۲	۹۱ معرفة
۳۹۷	۹۹	۳۹۵	۲۱۶	۹۲ فناء
۳۹۸	۱۰۰	۳۹۸	۲۱۸	۹۳ بقاء
		۵۰۰	۲۱۸	۹۴ تحقيق
		۵۰۲	۲۲۰	۹۵ تلبیس
		۵۰۳	۲۲۲	۹۶ وجود
۵۰۶	۱۰	۵۰۶	۲۲۳	۹۷ تجريد
۵۱۰	۷۰	۵۰۸	۲۲۳	۹۸ تفريد
۵۱۳	۵۹	۵۱۲	۲۲۶	۹۹ جمع
۵۲۰	۶۹	۵۱۶	۲۲۸	۱۰۰ توحيد

فہرست میدان های صد میدان با ذکر باب مربوط
منازل السائرین

منازل السائرین		صد میدان	
صفحه	باب	صفحه	میدان
			مقدمہ
۹	مقدمہ	۲۳۵	
۲۶	۲	۲۵۲	۱ توبہ
		۲۵۳	۲ مروت
۳۲	۴	۲۵۸	۳ انابت
		۳۶۲	۴ فتوت
۱۰۲	۳۹	۳۷۱	۵ ارادت
۱۱۲	۴۳	۳۶۸	۶ قصد
۱۰۸	۴۱	۳۴۳	۷ صبر
۸۲	۳۱	۳۴۳	۸ جہاد
		۲۷۳	۹ ریاضت
۴۲	۹	۳۲۴	۱۰ تہذیب
۷۰	۲۵	۲۵۵	۱۱ محاسبت
۳۲	۳	۲۵۰	۱۲ یقظت
۲۴	۱	۲۹۵	۱۳ زہد
۵۴	۱۶	۲۲۴	۱۴ تجرید
۵۰۶	۹۷	۲۹۸	۱۵ ورع
۵۶	۱۷	۲۹۹	۱۶ تقوی
		۳۰۰	۱۷ معاملات

منازل السائرین

صد میدان

صفحه

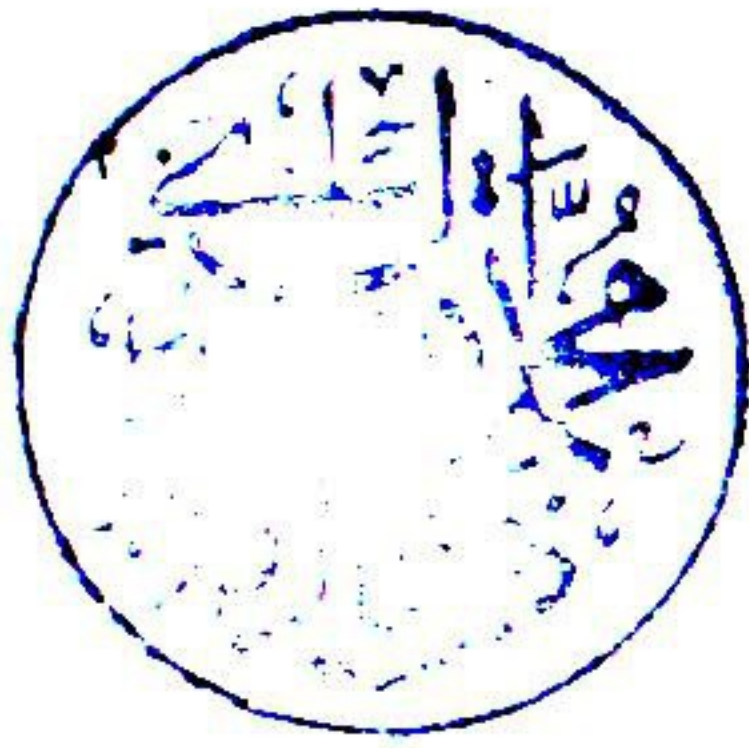
باب

صفحه

میدان

صفحه	باب	صفحه	میدان
		۳۰۱	۱۸ مہالات
۱۱۳	۳۵	۳۷۸	۱۹ یقین
۱۳۳	۵۴	۳۰۰	۲۰ بصیرت
۱۳	۲۷	۳۲۹	۲۱ توکل
		۳۲۹	۲۲ لجا
۸۶	۳۲	۳۳۸	۲۳ رضا
		۳۳۸	۲۴ موافقت
۷۰	۲۴	۳۲۲	۲۵ اخلاص
۵۸	۱۸	۳۰۳	۲۶ تبیل
۸۴	۲۲	۳۲۹	۲۷ عزم
۸۲	۲۶	۳۲۶	۲۸ استقامت
۳۴	۵	۲۶۱	۲۹ تفکر
۳۱	۶	۲۶۳	۳۰ تذکر
۱۲۰	۳۱	۳۸۵	۳۱ فقر
۱۰۰	۳۸	۳۶۱	۳۲ تواضع
۳۸	۱۲	۲۸۲	۳۳ خوف
		۲۸۳	۳۴ وجل
		۳۸۳	۳۵ رهب
۵۰	۱۳	۲۸۸	۳۶ اشتقاق
۵۰	۱۳	۲۹۰	۳۷ خشوع
		۲۹۱	۳۸ تذلل
۵۲	۱۵	۲۹۳	۳۹ اخبیات

منازل السائرین		صدھیدان	
صفحہ	باب	صفحہ	میدان
		۲۹۳	۴۰ الباد
		۲۹۴	۴۱ ہیبت
۴۲	۸	۲۷۱	۴۲ فرار
۵۸	۱۹	۳۰۵	۴۳ رجا
		۳۰۶	۴۴ طلب
۶۲		۳۱۰	۴۵ رغبت
		۳۱۱	۴۶ مواصات
		۳۱۱	۴۷ مداومت
		۳۱۲	۴۸ خطرت
۱۴۶	۶۰	۴۰۹	۴۹ ہمت
۶۴	۲۱	۳۱۵	۵۰ رعایت
۱۴۲	۵۸	۴۰۶	۵۱ سکینہ
۱۴۴	۵۹	۴۰۸	۵۲ طمأ نینت
۶۶	۲۲	۳۱۷	۵۳ سراقبت
۱۲۸	۵۱	۳۹۲	۵۴ احسان
۱۱۲	۴۴	۳۷۶	۵۵ ادب
۱۸۸	۸۰	۴۶۲	۵۶ تمکن
۶۸	۲۳	۳۱۹	۵۷ حرمت
۱۵۶	۶۲	۴۱۸	۵۸ غیرت
۲۲۶	۹۹	۵۱۳	۵۹ جمع
		۵۱۴	۶۰ انقطاع
۹۵	۳۵	۳۵۶	۶۱ صدق
۱۷۴	۷۳	۴۴۷	۶۲ صفا



منازل السائرین

صد میدان

صفحہ

باب

صفحہ

میدان

۹۲	۳۳	۴۲۱	۶۳ حیا
۶۸	۲۹	۳۳۶	۶۴ ثقت
۹۶	۳۶	۳۵۸	۶۵ ایثار
۷۶	۲۸	۳۳۴	۶۶ تفویض
		۳۳۴	۶۷ فتوح
۱۸۲	۷۷	۴۵۸	۶۸ غربت
۲۲۸	۱۰۰	۵۲۰	۶۹ توحید
۲۲۴	۹۸	۵۱۰	۷۰ تفرید
۱۳۰	۵۲	۳۹۵	۷۱ علم
		۳۹۵	۷۲ بصر
۱۹۸	۸۴	۴۷۴	۷۳ حیات
۱۳۲	۵۳	۳۹۹	۷۴ حکمت
۲۱۲	- ۹۱	۴۸۸	۷۵ معرفت
		۴۸۹	۷۶ کرامت
		۴۸۹	۷۷ حقیقت
		۴۹۰	۷۸ - ولایت
۸۰	۳۰	۳۳۹	۷۹ تسلیم
		۳۳۹	۸۰ استسلام
۴۰	۷	۲۶۷	۸۱ اعتصام
		۲۶۸	۸۲ - انفراد
۱۷۸	۷۵	۴۵۲	۸۳ - سر
۱۲۲	۴۹	۳۸۷	۸۴ - غنا

منازل السائرین		صدمیدان	
صفحہ	باب	صفحہ	میدان
۲۰۲	۸۶	۳۸۰	۸۵ بسط
۱۰۳	۳۰	۲۶۵	۸۶ انساب
۳۳	۱۰	۲۷۳	۸۷ سماع
		۲۷۵	۸۸ اطلاع
۱۶۰	۶۶	۳۲۹	۸۹ وجد
۱۷۰	۷۱	۳۳۱	۹۰ لفظ
۱۷۲	۷۲	۳۳۳	۹۱ وقت
۱۸۰	۷۶	۳۵۳	۹۲ نفس
۱۹۲	۸۱	۳۶۵	۹۳ مکاشفہ
۱۷۶	۷۳	۳۳۹	۹۴ سرور
۱۱۶	۳۶	۳۸۱	۹۵ انس
۱۶۲	۶۷	۳۳۱	۹۶ دہشت
۱۹۳	۸۲	۳۶۷	۹۷ شہادہ
۱۹۶	۸۳	۳۷۰	۹۸ معاینہ
۲۱۸	۹۳	۳۹۷	۹۹ فناء
۲۱۸	۹۳	۳۹۸	۱۰۰ بقاء
۱۵۰	۶۱	۳۱۳	۱۰۱ محبت

تذکرہ: متن میدان حیا ۶۳ باید در شرح باب ۳۳ منازل می آمد اشتباہاً در ذیل
شرح باب ۶۳ درج کتاب شدہ است .

فہرست ابواب کتاب علل المقامات درین مجموعہ
 باذکر باب مربوط منازل السائرین
 علل المقامات منازل السائرین

صفحہ	باب	صفحہ	فصل
۹	مقدمہ	۲۳۷	مقدمہ
۱۱۲	۳۳	۳۷۳	۱ ارادہ
۵۳	۱۶	۲۹۶	۲ زہد
۱۳	۲۷	۳۳۰	۳ توکل
۸۴	۳۱	۳۳۵	۴ صبر
۴۶	۱۱	۲۷۹	۵ جزن
۴۸	۱۲	۲۸۵	۶ خوف
۵۶	۱۹	۳۰۶	۷ رجاء
۹۰	۳۳	۳۵۱	۸ شکر
۱۵۰	۶۱	۴۱۳	۹ محبت
۱۵۴	۶۳	۴۲۲	۱۰ شوق
۲۲۹	ختم	۵۲۵	۱۱ طریق الخاصہ

کتابخانه کنگره اخبرا به تاسیس سهمینار
روز ۱۲ اسفند خواجه عبدالله انصاری ،
روز ۱۳ اسفند به تاسیس نسو و توزیع

کتابخانه کنگره کتبی